

عصر محبوب

بررسی و تحقیق در آثار و فواید محبت امام عصر علیه السلام



سید حسین حسینی

مهر محبوب

بررسی و تحقیق در آثار و خواص محبت امام عصر علیه السلام

سید حسین حسینی

حسینی، حسین، ۱۳۲۵ -

مهر محبوب: بررسی و تحقیق در آثار و خواص محبت امام عصر علیه السلام / مؤلف حسین حسینی -

ویراستار، علی رضوی. - تهران: آفاق، ۱۳۷۹.

۳۳۶ ص. - (شناخت‌های اعتقادی)

کتابنامه: به صورت زیرنویس.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۶ ق. ۲. دوستی

الف. عنوان. ب. رضوی، علی، ۱۳۴۰ - ویراستار.

BP ۵۱ / ح ۵ م ۹

۲۹۷/۹۵۹



نشر آفاق

مهر محبوب (بررسی و تحقیق در آثار و خواص محبت امام عصر علیه السلام)

مؤلف: سید حسین حسینی

ویراستار: سید علی رضوی

طرح جلد: علی اکبر یزدی

چاپ سوم: ۱۳۷۹ - تعداد: ۵۰۰۰

چاپخانه: اکباتان

صحافی: فرنو

مرکز پخش: دفتر نشر آفاق (تهران: خیابان پاسداران، دشتستان چهارم، نبش زمرد، پلاک ۴۳)

کدپستی ۱۹۴۷۹ - تلفن و فاکس: (۲۸۴۷۰۳۵)

دیگر مراکز پخش: رایحه (۶۴۶۷۴۳۵) - کوکب (۶۴۰۶۵۴۸)

دارالکتب الاسلامیه (۵۶۲۰۴۱۰)

۱۸۵۰ تومان

حق شرعی و قانونی هر نوع چاپ و تکثیر فقط برای ناشر محفوظ است.

ISBN 964 - 6058 - 13 - 2

شابک ۹۶۴ - ۶۰۵۸ - ۱۳ - ۲

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْمُسْتَغَاثُ بِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ، مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ
لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا

این بار دیگر تنها بودم.

از ماهها پیش تاب و تب برگزاری جشنهای ایام نیمه شعبان را نداشتم. در
اتاق کوچک دو درسه نماز مغرب و عشاء می خواندم. شب یازدهم شعبان سال
۱۴۰۴ (بیست و دوم اردیبهشت ۶۳) بود.

بین دو نماز، نظری به گذشته ام انداختم؛ در بیست سال گذشته هرگز در
چنین شبها و روزهایی، تنها و بدون برنامه نبوده ام و خیالی آسوده از برنامه های
پُرشور و هیجان به عنوان عرض ارادت به آستان مقدس آن حضرت نداشته ام.
اما امسال تنها و مشغول درس و...!

برقی در ذهنم زد که این بار از طریق کتابت، وظیفه بندگی خود را نسبت به او انجام دهم. اما در چه موضوعی و با چه بضاعتی؟ در تمامی موضوعات، کتابها و مقالات فراوان از بزرگ‌ترین محدثان شیعه و سنی نوشته شده است. پس، من کیستم که درباره او قلم روی کاغذ گذارم؟ و این بسی بلندپروازی است!

ای مگس، عرصه سیمرغ نه جولانگه تست!

بعد، در این اندیشه شدم که رحمت آن سرور، عام و محبت او تام است و از هر کس به اندازه وسعش می‌پذیرد. من هم ران ملخی به دربار سلیمانی او می‌برم؛ شاید که قبول افتد و به گوشه چشمی نظر فرماید.

﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ، مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا﴾^۱

بعد از آن، لحظات روحی خوشی پیدا شد و سپس به نظرم آمد تا آنجا که من می‌دانم کتابی مستقل در محبت آن حضرت نوشته نشده است؛ پس، بهتر که این عنوان را دنبال کنم.

اصل عنوان جرقه زد تا روز نیمه شعبان؛ یعنی، پنج روز بعد. صبح، باز تنها بودم. خاطرات شیرین گذشته‌ها سخت متأثرم کرد. آنگاه قلم بر کاغذ نهاده چنین نوشتم:

پانزدهم شعبان هزار و چهارصد و چهار، ساعت هشت و نیم صبح؛ قم. به نام مؤلایم و به عشق او آغاز می‌کنم. می‌خواهم در محبت و وصال و فراق او سخن گویم. پس، در کنار سفره مولودی‌هاش و با الهام از روح پاک عمه بزرگوارش حضرت فاطمه معصومه سلام‌الله‌علیها آغاز می‌کنم. می‌خواهم خود را در دریای محبت او افکنم. از عمق دل آرزو می‌کنم که دل و قلب و فکر و اندیشه‌ام در این راه به کار رود. اگرچه محبت سوزنده و گدازنده است، شیرین‌تر آن است که بسوزم و بگدازم و از فیوضات ایام نیمه شعبان بهره گیرم و از عطایای

سرورم برخوردار گردم و با الهام و کمک از خودش برای خودش رقم زنم؛ زیرا اگر از او اشارتی نباشد، سخن بی معنی و بی روح است و قلم جرأت نوشتن نمی یابد و قلب به تپش نمی افتد. آری، از دفتر دل سخن می گویم؛ اگرچه بسیاری از لطایف آن در قالب الفاظ نمی گنجد. پس، این نوشته ها نیست مگر نمی ازیمی و پیمانه ای از امواج پُرخروش دلی. و همین سخن دل، آئین و دین من است که فرمود:

«هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟»^۱
 «آیا ایمان غیر از حب و بغض است؟»

و نیز:

«الَّذِينَ هُوَ الْحُبُّ وَالْحُبُّ هُوَ الدِّينُ.»^۲
 «دین، دوستی است و دوستی دین است.»

بعد ملاحظه کردم که با اشتغالات فراوان طلبگی نمی توان فراغتی ممتد و پیوسته به دست آورد و یکباره این مهم را به انجام رسانید. لذا بر آن شدم که در محافلی نورانی - که برای دوستان اهل بیت دارم - موضوعات و مباحث را مطرح کنم که هم پخته تر گردد و هم انگیزه بیشتری برای تحقیق و مطالعه باشد. از آن رو، از ایام فاطمیّه اول همان سال در سخنرانی هایی که پیش می آمد مباحث را آغاز کردم که حدود دو سال، در سی و دو جلسه مورد بحث قرار گرفت. از آن پس، دوستان با صفا و وفا آنها را از نوار پیاده کردند و بر روی کاغذ آوردند تا در ماه رمضان سال هزار و چهار صد و هشت نظری دوباره در آن نموده از شکل سخنرانی، به صورت تحریر و نوشته اش در آوردم که با کسالت طولانی چند ماهه برخوردارم و کار تعطیل شد. این بار با تمام مشکلات موجود، همت و کمک برادران عزیز ایمانی باعث شد که علی رغم کسالت طولانی و دیگر مشکلات، با شوق بیشتر به کار پردازم که به خواست خداوند منان و توجّهات

حضرت ولی عصر ارواحنا فداه کار آن به پایان رسید.

در اینجا لازم است از تمامی عزیزانی که در پیاده کردن نوارها، پاکنویس جزوه و ویراستاری آن مرا کمک کردند تشکر فراوان کنم. اجرشان با مولایشان امام عصر علیه السلام.

خواننده عزیز! نگارنده به جان می‌پذیرد که نوشته او بدون ایراد نیست و از آنجا که در موضوع خود نیز بی‌سابقه است جای آن دارد تا دوستان به نظر نقادی نگریسته ایرادات را تذکر فرمایند تا در چاپهای بعدی اصلاح گردد. إن شاء الله.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

تهران: مهر ۱۳۶۷ ربیع المولود ۱۴۰۹

سید حسین حسینی

بخش ۱

مقدمات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ

گر دل نبود، کجا وطن سازد عشق؟
گر عشق نباشد، به چه کار آید دل؟

کلام در مَحَبَّت و موجبات آن است و نیز در خواص و آثار این گوهر
گرانبها که بزرگترین و دیعهٔ الاهی در درون انسانهاست. قبل از ورود در اصل
مبحث و به عنوان مقدمه نکاتی را یادآور می‌شویم:

مفهوم مَحَبَّت

اگر چه دریافت حقیقت و مَحَبَّت و عشق برای انسان، و بلکه همهٔ
موجودات زنده، وجدانی است، به رسم نوشتارها مفهوم و معنای آن را نیز
می‌آوریم:

محبت را ادراک ثلایم با طبع و بغض را ادراک غیر ملایم با طبع تعریف کرده‌اند. همچنین گفته‌اند که: محبت تابع معرفت و شناخت است و هر چه شناخت بیشتر شود محبت شدیدتر خواهد بود.^۱

ابزار تحقیق و نیل به محبت

تحقیق در معنا و مفهوم محبت به کمک ذهن و نیروی عقلانی است اما رسیدن به واقعیت و چشیدن آن با دل و جان انجام پذیر می‌باشد و به اصطلاح، با علم حصولی نمی‌شود به آن نائل شد بلکه علم به آن از نوع علم حضوری و شهودی است.

یعنی رسیدن به دریای موج عشق و محبت برخلاف درک دیگر حقایق علمی و فنی جهان است؛ زیرا در حقایق علمی جهان مطالعه و برخورداری از استادان تحقیق در مآخذ و متون و مقالات است که از اسرار آنها پرده برمی‌دارد؛ اما مقوله محبت از حقایق علمی جداست؛ در اعماق وجود خود انسان ریشه دارد و تنها راه دسترسی به آن تذکر و تنبّه و مراجعه به درون «خود» می‌باشد تحقیق و بررسی علمی و ذهنی را در این عرصه جایی نیست؛ مگر به عنوان اقامه شاهد و مثال:

چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت	چون به عشق آمد، قلم بر خود شکافت
چون سخن در وصف این حالت رسید	هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

لذا حقیقت کشش و جذبه دل‌های پُر از عشق حضرت پروردگار و نیز سوختگان شمع وجود مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا فداه هیچگاه به عنوان یک مسأله عقلی قابل بررسی نیست. نیز جذبه امام عصر صلوات الله علیه نسبت به رعایا و شیعیان خود، از کتاب و کتیبه و گفتار و آزمایشگاه مفهوم نمی‌شود؛ بلکه تلاطم امواج خروشان دریای محبت، در ساحل آرام قلب هر کس است که می‌تواند

(۱) المحجة البيضاء / ۸، کتاب محبت و شوق.

بدون حجاب، نمونه‌هایی از آن را برایش به شهود بیاورد.

پس، مقصود از ورود در این مبحث، تنها ایجاد تذکراتی است که بتواند دل‌های خفته عاشقان فطری دیار یار، امام عصر علیه السلام، را بیدار کند تا بتواند خود، این جذبه و کشش را دریافت نماید؛ چرا که محبت یار و جذبه رخ او در دل عاشقان نهفته است و تنها یک اشارت از سوی اوست که آن ظهور می‌بخشد.

البته، انسان برای دریافت محبت و چشیدن شهد گوارای آن باید خود را در معرض وزش نسیمهای رحمانی و رحیمی خداوند قرار دهد تا در ساحل دریای بیکران محبت‌های او، به اندازه پیمانه وجودی خویش، نصیبی جانفزا بردارد. پیش‌نیاز برخورداری از این نفحات خداوندی، پاکی و طهارت و قداست باطنی است که زمینه را برای تجلی محبت ائمه دین و امام عصر علیهم السلام در این دل‌های پاک مهیا می‌کند؛ درست مانند اصل معرفه الله که تفضلی از جانب خود اوست. و بر بندگان است که آن را پذیرا باشند تا در دریای موج محبت وارد و به اندازه پیمانه خویش سیراب گردند. در نتیجه:

این نوع مباحث، تنها برای دل‌های سوخته محبت معنا می‌دهد و آنان که از سرچشمه زلال عشق جرعه‌ای ننوشیده‌اند، از آن هیچ‌گونه بهره‌ای نخواهند داشت. در واقع، طبیب عشق، دردمندان را علاج می‌کند و شفا می‌دهد:

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق؛ لیک

چو درد در تو نبیند، که را دوا بکند؟!

محبت در جهان

نقطه عشق بود مرکز پرگار وجود آنچه بیرون بود از دایره عقل این است

اگر کسی بر روی سگویی محبت ایستد و جهان را از دید عشق بنگرد می‌بیند که تمامی جهان با قانون عشق و محبت اداره می‌شود و این مسأله‌ای است که نوع دانشمندان به آن اعتراف کرده‌اند.

مثلاً از نظر عرفا حرکت جهان یک حرکت حُبّی است و تمامی جهان، از

جمادات تا مجردات، یکپارچه عشق و محبت است. از نظر برخی فلاسفه نیز هر موجودی، به کشش محبت، به سوی مقصد و مقصود خود در حرکت است. از نظر دانشمندان فیزیک - که حوزه کارشان محدوده فیزیکی و مادی جهان است - یکی از قوانین عام و جهان شمول نیروی جاذبه است؛ یعنی جهان با نیروی جاذبه اداره می شود؛ که در دنیای جمادات الکترونها عاشقانه گرد وجود هسته اتم می چرخند و در گیاهان گرایش و کششهای گوناگون از جمله نورگرائی (فتوتروپیسم) و زمین گرائی (ژئوتروپیسم) - که ساقه گیاه را به سوی نور و ریشه آن را به سوی زمین هدایت می کند - وجود دارد. حتی اگر در راه این گرایش و کشش به مانعی برخورد کند با آن به مبارزه برخاسته راه خود را ادامه می دهد. آزمایش غربال در علوم طبیعی در این زمینه شاهدهی گویاست. عالم حیوانات - که حیات خاصی دارند - نیز به طور روشن و بارز دارای این ویژگی است و وجود غرائز در آنها بهترین شاهد است. کششهای غریزی در جنبه های گوناگون موجب حیات و بقای آنها می شود.

محبت در انسان

انسان - که از او به عالم صغیر تعبیر می شود - و جهان - که از آن به انسان کبیر تعبیر می گردد - در بسیاری از قوانین و سنتهای خود بر یکدیگر تطابق دارند و آنچه خوبان همه دارند انسان به تنهایی داراست. او میکرو فیلم تمامی آفرینش است و مثل و نمونه آنها:

أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ؟! وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۱

آیا گمان می بری که (تنها) هیکل کوچک و خردی هستی، حال آن که در تو جهان بزرگتر پیچیده (و نهفته) شده است.

(۱) منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

دلیل نمونه و مثل بودن، خلافت انسان در روی زمین است. خداوند او را جانشین خود قرار داده و گفتی موجودات دیگر را به خاطر او آفریده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱

﴿هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه

قرار خواهم داد،﴾

اما اینکه او گل سرسبد آفرینش است از آیات زیر معلوم می‌گردد:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ

أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾^۲

﴿همانا ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم؛ از

پذیرش آن سر باز زدند و ترسیدند و انسان آن را به دوش کشید.﴾

مقصود از امانت هر چه باشد (ولایت، تکلیف، و...) انسان یارای حمل

آن را پیدا کرد و سایر موجودات نه.

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ:

أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳

﴿و خداوند تمامی نامها را به آدم تعلیم فرمود. پس، آنها را بر

ملائکه عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گوئید این نامها را به من خبر

دهید.﴾

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۴

﴿و آنچه را در آسمانها و زمین است، مسخر شما فرمود.﴾

از آیات فوق و دهها آیه کریمه دیگر استفاده میشود که انسان یگانه‌تاز

میدان مسابقه در آفرینش است و جرم کوچکی است که از خواص دیگر

موجودات حکایت می‌کند. او جانشین خدا در زمین و عالم به علم اسماء و

حقایق جهان است و در این امر گوی سبقت را از سایر آفریده‌ها ربوده است.

(۱) بقره/ ۳۰.

(۲) احزاب/ ۷۲.

(۳) بقره/ ۳۱.

(۴) جاثیه/ ۱۳.

بنابراین، به حکم قانون عمومی عشق و سَریان آن در تمامی موجودات، انسان نیز مشمول این جاذبه عمومی است و تمامی ابعاد او با قانون عشق و محبت به حیات خود ادامه می دهد.

یعنی جنبه جمادی او تابع قانون جمادات و جنبه نباتی اش در خیل و زمره نباتات و بُعد حیوانی اش در جمع حیوانات و جنبه عقلانی اش، همه و همه، با جاذبه عشق اداره می گردد.

از جهت توجه فطری نیز می بینیم که اگر محبت و کشش نبود، نه تولیدی بود و نه تغذیه ای و نه حیاتی و نه لذتی... جهان و انسان به مرگ و سکوت و سکون می رفت:

وی حُلَّةٔ عقل پُرمعانی

ای زبدهٔ راز آسمانی

یک قطره ز آب زندگانی؟

بی آتش عشق کی توان یافت

آری،

دورگردون را ز جذب عشق دان گر نبودی عشق، کی گشتی جهان؟

محبت در قرآن

اکنون- که به طور اجمال دیدیم که گوئی هستی و آفرینش مساوی و مساوق و یا لا اقل همراه با عشق و محبت و جاذبه است و می دانیم که دو کتاب الاهی (تکوینی و تدوینی) در قوانین خود بر هم منطبق اند- نتیجه می گیریم که باید سرتاسر قرآن کریم- که زبان جهان و انسان و ترجمان آن دو است- دم از محبت و عشق بزند و چنین نیز هست.

در صد و چهارده سوره قرآن، دویست و بیست و هشت بار از رحمت خاص و عام آفریدگار جهان نام برده شده و صدها مرتبه به تعبیرات گوناگون از این قانون سازی در تمامی عالم پرده برداری گردیده است؛ به طوری که بیست و هشت بار کلمه «وَدَّ» و مشتقات آن و صد و پانزده مرتبه لفظ «حُبَّ» و سایر مشتقات آن و ده ها بار لفظ «ولایت» و مشتقات آن به کار برده شده است.

این همه تأکید و توصیه به خاطر خاصیت فطری و خلقتی انسان است که قرآن نیز از آن تعبیر می‌کند. زیرا قرآن زبان فطری انسان کامل است و انسان کامل مجسمه قوانین قرآن کریم. در نتیجه، آن دو در آثار و خواص مشترک‌اند و از این رو به هر دوی آنها کتاب و امام اطلاق شده است.^۱

محبت در احادیث

گنجینه بی‌انتهای روایات ما نیز که بیان و توضیح و تفسیر قرآن است، مملو و سرشار از بحث محبت در جنبه‌های گوناگون و ابعاد مختلف آن است. در این زمینه کتب و جوامع روایی و حدیثی و تفسیری ما نکته‌ای را فروگذار نکرده‌اند:

احادیث در مقوله محبت آنقدر زیاد است که به آسانی نمی‌توان آنها را شماره کرد؛ مثلاً در کتاب شریف کافی ابواب ذیل در کتاب ایمان و کفر جلب توجه می‌کند:

بابُ الْمُدَارَاةِ: باب مدارا نمودن

بابُ الرَّفْقِ: باب رفاقت

بابُ الْحَبِّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضِ فِي اللَّهِ: باب دوستی و دشمنی در راه خدا

بابُ صَلََةِ الرَّحِمِ: باب صله رحم

بابُ الْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ: باب نیکی به پدر و مادر

بابُ أَخَوَةِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: باب برادری مؤمنان با یکدیگر

بابُ التَّرَاحُمِ وَ التَّعَاطُفِ: باب رحم و محبت کردن نسبت به یکدیگر

بابُ زِيَارَةِ الْإِخْوَانِ: باب دیدار برادران با یکدیگر

(۱) در زیارت آل یاسین در خطاب به انسان کامل و حجت حق حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجُمَانَهُ». «درود بر تو ای تلاوت‌کننده قرآن و ترجمان آن». و نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن دو به دو گوهر گرانبها تعبیر می‌فرمایند: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي؛ أَهْلَ بَيْتِي». (ابن صباغ، الفصول المهمة)

بَابُ الْمُصَافَحَةِ: باب مصافحه نمودن (= دست دادن)

بَابُ الْمُعَانَقَةِ: باب معانقه (= یکدیگر را به برگرفتن؛ چنانکه گردن‌ها به هم

نزدیک شود)

بَابُ التَّقْبِيلِ: باب بوسیدن

بَابُ تَذَاكُرِ الْأَخْوَانِ: باب مذاکره با برادران

بَابُ فِي الْطَافِ الْمُؤْمِنِ وَإِكْرَامِهِ: باب اظهار محبت به مؤمن و گرامی داشت او

بَابُ فِي سُكُونِ الْمُؤْمِنِ إِلَى الْمُؤْمِنِ: باب آرامش مؤمن به مؤمن

بَابُ الدُّعَاءِ لِلْأَخْوَانِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ: باب دعا برای برادران در غیاب آنها

بَابُ حُسْنِ الْمُعَاشَرَةِ: باب حسن معاشرت

بَابُ التَّحَبُّبِ إِلَى النَّاسِ وَالتَّوَدُّدِ إِلَيْهِمْ: باب محبت و دوستی به مردم کردن

بَابُ إِخْبَارِ الرَّجُلِ أَخَاهُ لِحُبِّهِ: خبر دادن انسان به برادرش که او را دوست

می‌دارد

بَابُ التَّسْلِيمِ: باب سلام کردن

بَابُ التَّكَاثُبِ: باب نامه‌نگاری

نگارنده در بررسی اجمالی احادیث محبت در کتب حدیثی مانند

بحار الأنوار علامة مجلسی رحمه الله علیه و سایر کتب حدیث، ابواب زیر را به دست

آورده است:

- محبت خدا به انسان

- محبت انسان به خدا

- محبت اهل البيت عليهم السلام به شیعیان

- محبت شیعیان به ائمه اطهار عليهم السلام

- محبت به والدین

- محبت به اولاد

- محبت به استاد

- ایمان یعنی حب و بغض

- محبت به برادران دینی

- خواص و آثار محبت

- محبت دنیا و اشرار

- محبت کر و کور می‌کند

- محبت ممدوح

- محبت مذموم

البته، فصل‌بندی‌های این نوشته به ترتیب این ابواب نیست بلکه ترتیب خاص دیگری دارد که در صفحات آینده خواهید دید؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.

نمونه بارز تأکید روایات بر محبت، حدیث زیر است:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ فِيهِ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ فَهُوَ أَثَرٌ»^۱

«هر کار ارزشمندی که با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ همراه نباشد ناتمام است.»

البته، اهمیت آغاز هر کاری با این کلمه طیبه به خاطر خواصی است. از جمله آنها یادآوری دو صفت از صفات حق تعالی می‌باشد که منبع جوشش و فوران رحمت رحمانیه و رحیمیه است و شامل دنیا و آخرت و مؤمن و کافر خواهد بود؛ چرا که «رحیم» اسم عام است و معنای خاص دارد (یعنی، انسانها نیز می‌توانند این نام را بر فرزندان خود بگذارند اما معنای آن مخصوص به رحمت حق تعالی به افراد خاصی است.) و «رحمان» اسم خاص با معنای عام است. (یعنی، انسانها از نامگذاری به آن ممنوع شده‌اند و معنای آن رحمت واسعه خداوند بر تمامی موجودات است.) دیگر مطالب حدیثی را در ضمن مباحث آینده خواهید دید.

محبت، هدف آفرینش

به شهادت کریمه:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

کمال مطلوب انسان در آفرینش نیز، عبادت و بندگی است.

و به گواهی شریفه:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ

الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَتَلَمَّزُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲

هدف از خلقت موجودات، علم انسان است.

این عبادت و علم در تسبیح و تقدیس خداوند ظهور می یابد؛ که:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۳

﴿هیچ چیزی نیست مگر این که به حمد الاهی تسبیح گوید﴾

تقدیس و تسبیح - که بندگی خداست - بدون دانائی و شعور امکان

نمی پذیرد و این تسبیح و تقدیس همان است که هدایت نام گرفته است:

﴿قَالَ: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۴

﴿(موسی) گفت: پروردگار ما کسی است که به هر چیزی

آفرینش خاص آن را می دهد و سپس هدایت می کند﴾

و این هدایت عام به سوی محبوب همان آئین موجودات است.

در احادیث آمده است که دین، حُب و بُغْض است:

«عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ

الْحُبِّ وَالْبُغْضِ، أَمِنْ الْإِيمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ: وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ

الْبُغْضُ؟! ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ

(۱) ﴿جِنَّ و انس را نیا فریدم مگر برای آنکه مرا بندگی کنند﴾ (ذاریات / ۵۶)

(۲) ﴿خداوند کسی است که هفت آسمان و بمانند آن زمین آفریده است امر﴾ (فرمان الاهی)

در میان آنها فرود می آید تا بدانید که خداوند بر هر چیزی تواناست﴾ (طلاق / ۱۲)

(۴) طه / ۵۰.

(۳) اسراء / ۴۴.

وَكُورَةُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿١﴾»^۱

«فضیل بن یسار گوید از امام صادق علیه السلام درباره مهر و کسین پرسیدم که آیا جزو ایمان است؟ فرمود: آیا ایمان، چیزی غیر از دوستی و دشمنی است؟!»

سپس این آیه را تلاوت فرمود که: ﴿ایمان را محبوب دل‌های شما قرار داد و برای شما تزئین فرمود و کفر و گناه و سرکشی را ناپسند شما ساخت. آنان (که چنین باشند) هدایت‌شدگانند.﴾^۲

و بالجمله، علم و بندگی و محبت، هدف آفرینش و دین انسان قرار می‌گیرد؛ که آئین عاشقان، عشق و محبتشان است و راه و روش ایشان، سیر به سوی وصال محبوب.

نتیجه اینکه: هدف از خلقت انسان و سایر موجودات عبادت است و عبادت صحیح تنها از راه دین امکان‌پذیر است و دین جز حُب و بُغض چیز دیگری نیست. البته، ره‌پاری به این هدف در دل همه موجودات و انسان نهفته است و آنها را به سوی آن راهنمایی می‌کند؛ به گونه اجباری یا دلخواه.

واژه عشق و کاربرد آن

می‌گویند:

چرا از محبت، به عشق تعبیر می‌کنید؟ و آیا در کلام امامان بزرگوار و پیشوایان دینمان سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین چنین واژه‌ای به چشم می‌خورد؟ در پاسخ این پرسش منطقی می‌گوئیم: البته رعایت اصطلاحات اسلامی و شیعی از ضروریات حفظ و نگهداری ارزشهای اعتقادی است و ما باید این مسأله را با شدت و دقت هر چه تمامتر رعایت کنیم و قالبها و الفاظ کلام آن بزرگواران را تغییر ندهیم؛ مبادا که تدریجاً اندیشه‌های باطل را برای ما تداعی کند و رفته‌رفته، از مفاهیم اصیل اسلامی خود دور بiftیم و دیگران نیز از این

طریق، در آب گل آلود این تغییرات ناسزا، صیدی کنند و افکار باطل خویش را با آب و رنگی اسلامی به خورد ما دهند؛ مثلاً استعمال واژه‌های «سرمایه‌داری»، «فتو‌الیسم»، «مرتجع»، «مترقی»، «ایدئولوژی» و امثال اینها، در برخی از نوشته‌های دنیای امروز مسلمانان، مفاهیمی را تداعی می‌کند که این مفاهیم، نشأت گرفته از مکاتب زمینی و اندیشه‌های بشری و معمولاً کمونیستی است. اکنون آیا واژه «عشق» نیز در این شمار است؟

اگر چه تأسیس‌کنندگان مکاتب سیر و سلوک نیز در اصطلاحات خاص خود، از «عشق» سخنها به میان آورده‌اند. همان گونه که در باب «محبت» نیز چنین کرده‌اند. هم اکنون در عصر ما و در فرهنگ غنی و سرشار لغت‌پارسی، این واژه از انحصار گروه و یا دسته‌ای خاص خارج شده کاربردی عمومی دارد و همگان از آن، معنای محبت شدید را انتزاع می‌کنند.^۱ از جمله بسیاری از ادبا، شعرا و دانشمندان اسلامی، به ویژه در مدایح خاندان عصمت‌علیهم‌السلام، از این لغت بسیار استفاده کرده‌اند. به علاوه، ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز، اگر چه بسیار اندک، در برخی موارد این واژه را به کار برده‌اند.

در تأیید سخن، مناسب است شاهی از گفتار دانشمند بزرگ عالم اسلام، علامه مجلسی رضوان‌الله‌علیه بیاوریم که هم شاهد گفتار ماست و هم نشان می‌دهد که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نیز این لغت را به کار برده‌اند. ایشان در ذیل حدیث سوم باب العبادۃ اصول کافی - که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم فرموده است: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ...» - چنین می‌نگارد:

«وَعَشِقَ مِنْ بَابِ تَعَبٍ، وَ الْأِسْمُ: الْعِشْقُ، هُوَ الْإِفْرَاطُ فِي الْمَحَبَّةِ، أَيُّ: أَحَبَّهَا حُبًّا مُفْرَطًا مِنْ حَيْثُ كَوْنِهِ وَسِيلَةً إِلَى الْقُرْبِ

(۱) یعنی، آن را در معنای غیر واقعی (= مجازی) به کار می‌برند نه در معنای حقیقی (برخلاف تصور عمومی القا شده)؛ زیرا عشق حالتی است که وقتی به عاشق دست می‌دهد، بر تار و پود وجود او چنگ می‌زند و او را از رفتار طبیعی دور می‌سازد اما محبت در عین اعتدال واقع می‌شود.

الَّذِي هُوَ الْمَطْلُوبُ الْحَقِيقِيُّ. وَرُبَّمَا يَتَوَهَّمُ أَنَّ الْعِشْقَ مَخْصُوصٌ بِمَحَبَّةِ الْأُمُورِ الْبَاطِلَةِ، فَلَا يُسْتَعْمَلُ فِي حُبِّهِ سُبْحَانَهُ وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ. وَ هَذَا يَدُلُّ عَلَى خِلَافِهِ وَ إِنْ كَانَ الْأَخْوَاطُ عَدَمُ إِطْلَاقِ الْأَسْمَاءِ الْمُشْتَقَّةِ مِنْهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، بَلِ الْفِعْلُ الْمَشْتَقُّ مِنْهُ أَيْضاً بِنَاءً عَلَى التَّوْقِيفِ.^۱

«عَشِقَ از باب تَعَبَّ^۲ و اسم مصدر از آن «عشق» است که افراط در محبت می باشد... چه بسا توهم می شود که عشق مربوط به محبت امور باطل است؛ پس در محبت الاهی و در امور مربوط به آن نیز به کار نمی رود. این روایت برخلاف این توهم دلالت می کند؛ اگرچه احتیاط این است که - از آنجا که (نامهای خداوند) توقیفی است - نامهای مشتق از عشق و افعال آن در مورد خدا به کار نرود.»

ما هم عشق را مترادف با محبت به کار می بریم. در حقیقت، لغت حُب و مودّت را به «عشق» ترجمه کرده معنای عامّ آن را قصد می کنیم. باید توجه داشت که در ترجمه اصطلاحات، محدود بودن موجب کندی انتقال افکار و رساندن پیامهای قلبی می شود و باید با هر قومی با اصطلاحات خاصّ آن قوم سخن گفت؛ تا جایی که به مفاهیم اساسی زیان نرساند.

(۱) مرآة العقول ۸ / ۸۴.

(۲) یعنی از باب فَعِلَ يَفْعَلُ و مضارع آن يَعْشَقُ می باشد.

بخش ۲

مُوجبات محبّت

پیدایش هر محبتی را موجباتی است و افزایش آن را دلایلی. برخی از موجبات آن از این قرار است:

حُبِّ ذات

حُبِّ ذات دوست داشتن «خود» است. از آنجا که انسان به طور فطری، خویشتن خود را دوست می‌دارد، افعال و افکار و نتایج آنها را نیز دوست می‌دارد. بر پایه این خصیصه فطری است که مثلاً هر شاعری از دسترنج فکر نوآور و سروده‌های زیبای خود لذت می‌برد و یا یک استاد نقاش، از صورتگریهای استادانه خویش - که نتیجه تلاش ذهن و دستهای سحرآفرین اوست - حظّی وافر می‌برد.

جالب توجه این که قوانین دین واقع‌گرای اسلام نیز هیچگاه این خواسته‌های طبیعی را نادیده نگرفته و قصد مدفون نمودن آنها را نداشته است؛ چرا که حُبِّ ذات، موجب حرکت و کوشش موجودات برای بقا و فعّالیت آنها

برای تکامل است و همین غریزه باعث دفاع موجودات از حریم بقای خود می‌شود به همین علّت، خداوند دو قوّه غضب و شهوت را به انسان ارزانی داشته است تا با اوّلی در مقابل دشمنان جان و تنش از خود دفاع کند و با دومی منافع و دوستان را به خود جلب نماید.

از طرفی، هدف نهایی آن، تقدیس این عواطف فطری و بارور نمودن و به کمال مطلوب رسانیدن آن است. البتّه، در مراحل بالای تکامل درجات بندگی- که انسان به عالم قرب ولایت نائل می‌گردد- در سطحی قرار می‌گیرد که کم‌کم خود و خواسته‌های خود را در راه خداوند فانی کرده ظرف مشیّت اللّه می‌گردد. در این حال است که «من» خود را از دست می‌دهد و یکپارچه در اختیار محبوب قرار می‌گیرد. منزل مقدّماتی آن برگشت به اصل خویش است که «حُبُّ الْوَطَنِ مِنْ الْإِيْمَانِ» (سفینه البحار ۲ / ۶۶۸ به نقل از أَمَلُ الْأَمَلِ، مقدّمه هفتم) چرا که اصل او در ملکوت بوده است:

من مَلِكٌ بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

با برگشت به اوّلین منزل عالم قُرب، زمینه پیشرفت و اوجگیری در منازل و درجات والاتر پیدا می‌شود تا آنکه به مقام ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران / ۱۸) و ﴿أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ (اسراء / ۷۹)- که خاصّ پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و امامان بزرگوار علیهم السّلام است- نائل می‌گردد.

بنابر این خواسته درونی، انسان از هر کس یا هر شیئی که به نفع او باشد لذّت می‌برد و او را دوست دارد و از هر چیز یا کسی که به ضرر او باشد نفرت دارد. از نتایج روشن حُبّ ذات، خاصّیّت حُبّ بقاست که یکی از ادلّه و یا بزرگترین دلیل وجود جهان آخرت است.^۱

(۱) زیرا خداوند به اراده حکیمانه خود برای هر دردی درمانی قرار داده و هر نیازی را رافعی خلق کرده است و چون یکی از نیازهای روشن روح انسان ابتدّی خواهی و جاودانه طلبی است و این جهان ظرفیّت این ویژگی و خواسته را ندارد، پس بایست جهان ابدی و مخلوقی آفریده شده باشد تا پاسخ این نیاز باشد و این، بزرگترین خصیصه جهان آخرت است.

احسان

این سبب نیز در حقیقت به همان علّت اوّل برمی گردد. هر کسی احسان کننده به خویش را دوست دارد چون خودش را دوست دارد. و کسی را که به او محبت می کند (مثلاً، چیزی به او عطا می کند یا در حقّ او گذشت و فداکاری و ایثار روا می دارد) دوست می دارد. لذا احسان کننده اگر مؤمن هم باشد دوست او موجب کمالات دیگری نیز هست و اگر فاسق باشد میل دل به سوی او مخرب اخلاق است.

در دعای شریف نبوی اینچنین آمده است:

«اللَّهُمَّ، لَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ عَلَيَّ يَدًا فَيُحِبُّهُ قَلْبِي.»^۱

«خدایا! دست احسان هیچ فاسقی را بر من قرار مده، تا محبتش

در دلم جای گیرد.»

یعنی، خدایا! اگر چنین کسانی به من خدمت کنند، ناگزیر من نیز نسبت به آنها محبت پیدا می کنم؛ امّا از آنجا که فاسق هستند، دوست ندارم که دست انعام و احسان بر من داشته باشند.

احسان خداوند متعال عامل اصلی شکر و حبّ

از نظر عقل و نقل مسلم، یکی از موجبات حُبّ الله احسان اوست. او به موجب اینکه آفریدگار جهان و انسان و صفات و کمالات آنهاست و بزرگترین احسان را به ما جهانیان عنایت فرموده و ما را از نیستی به عرصه هستی آورده است. مورد محبت قرار می گیرد. این ابراز محبت در قالب حمد و مدح برای او انجام می شود:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲

﴿تمامی ستایش مخصوص الله است که پروردگار جهانیان

است.﴾

ربوبیت خداوند نسبت به عالمیان بزرگترین احسان اوست؛ زیرا او با قدرت خود جهان را خلق و سپس به هدف متناسب با آنها راهنمایی می نماید:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱

﴿پروردگار ما کسی است که به هر چیزی آفرینش مخصوص او

را عطا کرده و سپس راهنمایی فرموده است.﴾

امام حسین سلام الله علیه تفصیل این ربوبیت و احسان را در دعای روز عرفه

چنین عرضه می دارد:

«یا مَولای! مَولای من!

أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ: تو کسی هستی که منت نهادی

أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ: توئی که نعمت عطا فرمودی

أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ: توئی که احسان کردی

أَنْتَ الَّذِي أَجْمَلْتَ: توئی که نیکویی کردی

أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ: توئی که لطف کردی

أَنْتَ الَّذِي أَكْمَلْتَ: توئی که کامل نمودی

أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ: توئی که روزی دادی

أَنْتَ الَّذِي وَفَّقْتَ: توئی که توفیق عنایت کردی

أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ: توئی که عطا فرمودی

أَنْتَ الَّذِي أَغْنَيْتَ: توئی که بی نیاز فرمودی

أَنْتَ الَّذِي أَقْنَيْتَ: توئی که خشنود ساختی

أَنْتَ الَّذِي أَوْيْتِ: توئی که پناه دادی

أَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَ: توئی که کفایت کردی

أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ: توئی که راهنمایی نمودی»

احسان نبی اکرم صلی الله علیه و آله، دعا برای حارثه

رسول گرامی - که مظهر تمام و تامل احسان پروردگار است - بجز احسانهای عام احسانهای خاص نیز دارد. کمک به عروج تکاملی برخی از افراد در مقاطع خاص از آن جمله است. گاهی نیز از خیل سوداگران این کوی افرادی را می‌یابیم که آنچنان آتش جانسوزی بر سراپای وجودشان شعله افکنده است که از خود بیخود شده و در منتهای اشتیاق، از آن بزرگواران خواسته‌اند که برای ارتحال ارواح بزرگشان به سرای باقی دعا کنند؛ چرا که اجسادشان بارگران چنان ارواح عظیمی را تحمل نمی‌آورده است.

حارثه بن مالک بن نعمان انصاری یکی از این قهرمانان است. داستان او را در کتاب شریف کافی از زبان مبارک امام صادق علیه السلام این گونه می‌خوانیم:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ، فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ، مُضْفِرًا لَوْنُهُ، قَدْ نَحَفَ جِسْمُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - مُوقِنًا.

فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟ قَالَ: إِنَّ يَقِينِي - يَا رَسُولَ اللَّهِ - هُوَ الَّذِي أَخْزَنَنِي وَأَشْهَرَ لَيْلِي وَأَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَ حُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِكَ وَ أَنَا فِيهِمْ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَنَعِمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ، ثُمَّ قَالَ: اِلْزَمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ، فَقَالَ الشَّابُّ: أَدْعُ اللَّهَ لِي - يَا رَسُولَ اللَّهِ - أَنْ أُزْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ. فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ.»

«از اسحاق بن عمار آمده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با مردم گزاردند. سپس در مسجد به جوانی نگاهشان افتاد که چرت می زد و سرش پائین می افتاد. رنگ رخسارش پریده بود. اندامش لاغر و نحیف شده و چشمانش به گودی نشسته بود. از او پرسیدند: حالت چگونه است؟ عرضه داشت: به حالت یقین رسیده ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفته او در شگفت شدند و فرمودند: همانا هر یقینی را حقیقتی است؛ حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! همین یقین من است که مرا اندوهگین ساخته و به بیداری شب و تشنگی روزهای گرم مبتلا ساخته و به دنیا و آنچه در آن است بی رغبتم کرده است؛ تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را می بینم که برای رسیدگی به حساب خلق برپا شده و مردم برای حساب گرد آمده اند و گویا اهل بهشت را می نگرم که در نعمت می خرامند و بر کرسیها تکیه زده با یکدیگر آشنا می شوند و گویا اهل دوزخ را می بینم که در آنجا معذب اند و فریاد می کشند و گویا اکنون آهنگ زبانه کشیدن آتش دوزخ در گوشم طنین افکنده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمودند: این جوان بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن ساخته است. سپس به خود او فرمودند: بر این حال که داری ثابت باش. جوان عرض کرد: یا رسول الله! از خدا بخواه تا شهادت در رکابت را روزیم کند. رسول خدا برای او دعا فرمودند. مدتی نگذشت که در جنگی همراه حضرتش بیرون رفت و بعد از نه نفر شهید گشت و دهمین (شهید آن جنگ) بود.»^۱

(۱) کافی ۵۳/۲ ح ۲، باب حقیقت ایمان و یقین.

اینگونه، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از جهان تنگ به دیار بی انتها رسانیدند و پله‌های نردبان سیر صعودی ایمان را برایش نصب فرمودند.

ملای روم نیز داستان او را به زید [بن حارثه؟] نسبت می‌دهد:

گفت پیغمبر صباحی زید را:	«کَیْفَ أَضْبَحْتَ ای رفیق باصفا؟»
گفت: عبداً مؤمناً. باز اوش گفت:	«کو نشان از باغ ایمان، گر شکفت؟»
گفت: تشنه بوده‌ام من روزها	شب نخفتستم ز عشق و سوزها
گفت: «از این‌ره که ره آوردی؟ بیار	در خور فهم و عقول این دیار»
گفت: خلقان چون ببینند آسمان	من ببینم عرش را با عرشیان
هشت جنت، هفت دوزخ پیش من	هست پیدا همچو بت پیش شَمَن
یک به یک و می‌شناسم خلق را	همچو گندم من ز جو در آسیا
که بهشتی که و بیگانه کی است؟	پیش من پیدا چو مار و ماهی است
جمله را چون روز رستاخیز من	فاش می‌بینم عیان از مرد و زن
هین بگویم؟ یا فرو بندم نفس؟	لب‌گزیدش مصطفی یعنی که: بس!
یا رسول الله، بگویم سرّ حشر؟	در جهان پیدا کنم امروز نشر؟
هَل مرا تا پرده‌ها را بردم	تا چو خورشیدی بتابد گوهرم
تا کسوف آید زمن خورشید را	تا نسمایم نخل را و بید را
و انسمایم راز رستاخیز را	نقد را و نقد قلب آمیز را
دستها بُبریده اصحاب شمال	و انسمایم رنگ کفر و رنگ آل
و اگشایم هفت سوراخ نفاق	در ضیاء ماه بی‌خسف و محاق
و انسمایم حوض کوثر را به جوش	کآب بر روشن زند بانگش به‌گوش
و آن کسان که تشنه‌گردش می‌زیند	یک بیک را و انسمایم تا کی‌اند
می‌بساید دوششان بر دوش من	نعره‌هاشان می‌رسد در گوش من
اهل جنت پیش چشمم ز اختیار	در کشیده یک به یک را در کنار
دست یک‌دیگر زیارت می‌کنند	و از لبان هم بوسه غارت می‌کنند
گر شد این گوشم ز بانگِ آه آه!	از حنین و نعره و احسرتاها!
این اشارتهاست گویم از نغول	لیک می‌ترسم ز آزار رسول
همچنین می‌گفت سرمست و خراب	داد پیغمبر گریبانش به تاب
گفت: «هین! درکش که اسبت گرم شد»	عکس «حق لایستجی» زد؛ شرم شد

احسان‌هایی از کاروانسالارانِ محبّت، ائمه‌علیهم‌السلام

همین احسان‌ها موجب ارادت و عشق ما به ساحت مقدّس پیامبر اکرم و اهل بیت گرامی‌اش صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین می‌باشد؛ چرا که سرتاسر وجود و زندگانی آن بزرگواران آمیخته است به احسان به عموم جهانیان؛ به ویژه به شیعیان و دوستانشان. برای رعایت اختصار از آوردن مثال خودداری کرده علاقه‌مندان را به کتب مفصّل‌تر ارجاع می‌دهیم. این بزرگواری در دوره غیبت کبرای مولا یمان حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه که از سال ۳۲۹ هجری آغاز گشته و تاکنون نیز داغ جانسوز این ماجرا، دل مشتاقان را گداخته است. نمونه‌هایی بسیار دارد و به خاطر همین الطاف بوده است که می‌بینیم خیل سرگشتگان این کوی، در تاریخ تشیع، همیشه بسیار بیشتر از دیگر کوچه‌های اشتیاق بوده و رونق بازار سودای عشق اینان، کساد دیگر بازارهای عاشقان را سبب شده است. در اینجا سزاوار است یادی کنیم از کسانی که در دوران هجران آن بزرگوار مورد الطاف سرورانه‌اش قرار گرفته و از دریای احسانش سیراب گشته‌اند:

۱- داستان سید محمد عاملی

مرحوم محدّث نوری می‌نویسد:

«سید محمد عاملی فرزند سید عباس آل شرف‌الدین. که ساکن یکی از روستاهای جبل عامل بود. به خاطر تعدی حکّام جور، آن سامان را ترک گفت. در هنگام خروج از وطن حتّی به اندازه خرج یک شبانه روز را نداشت و در عین حال، آنقدر ضعیف بود که از کسی چیزی درخواست نمی‌کرد و به گردش و سیاحت می‌پرداخت. در ایام سیاحت، در خواب و بیداری حکایات عجیبی می‌دید تا در مجاورت نجف اشرف رحل اقامت افکند. و در حجره‌ای از حجرات فوقانی صحن شریف در نهایت فقر زندگی می‌کرد. از حالات او فقط بعضی از خواصّ با خبر بودند. او پنج سال بعد از ترک وطنش نیز وفات نمود. با من رفت و آمد داشت و در تعزیه‌های حسینی شرکت می‌کرد و در

بعضی مواقع از من به عنوان امانت کتاب دعا می‌گرفت. روزهایی را با چند خرما روزگار می‌گذرانید و انواع دعا‌های وسعت رزق را می‌خواند و ادعیه و اذکار را ترک نمی‌کرد.

در ایامی برای عرض حاجتش چهل روز پیش از طلوع آفتاب از دروازه کوچک شهر که از سمت دریا بود، بیرون می‌رفت و بطوری که کسی او را نبیند یک فرسخ یا بیشتر طی مسافت می‌کرد و عریضه‌ای را در میان گلی می‌پیچید و نام یکی از ثواب را صدا می‌کرد و در آب می‌انداخت. او خود می‌گفت: این کار را ادامه دادم تا سی و هشت (یا سی و نه) روز گذشت. عریضه را در آب افکندم و با ناراحتی سرم را پایین انداختم و برگشتم. هنگام برگشتن دیدم مردی از پشت سرم می‌آید که لباس عربی داشت. سلام کرد. من هم جواب مختصری دادم و دیگر توجهی نکردم؛ چون بسیار ناراحت بودم. با همین حال مقداری با من راه آمد. سپس با لهجه محلی خودم گفت:

«سید محمد! حاجت تو چیست که سی و هشت (یا سی و نه) روز است که هر روز پیش از طلوع آفتاب به فلان جا می‌روی و عریضه خود را در آب می‌اندازی؟ گمان می‌کنی که امام تو بر حاجت تو مطلع نیست؟!»
سید محمد گفت: خیلی تعجب کردم زیرا هیچ‌کس را از این کار خود مطلع نکرده بودم و کسی مرا ندیده بود. کسی را هم از جبل عامل در نجف نمی‌شناختم. به خصوص آنگاه بر تعجب من افزوده شد که دیدم او بر سر چفیه و عقاب دارد. به خاطر آمد شاید به آمال دیرینه خود و به رستگاری بزرگ نائل شده‌ام و او خود امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه است از دیرزمان شنیده بودم که دست آن حضرت بسیار نرم و لطیف است. با خود گفتم: با او مصافحه کنم. پس، دست دراز کردم. آن حضرت نیز دست خود را آورد و آنچه را که شنیده بودم یافتیم و یقین کردم که به سعادت عظیمی رسیده‌ام. سر بلند کردم و به صورت مبارک او چشم دوختم. خواستم دست مبارکش را ببوسم... دیگر کسی را ندیدم.^۱

گفته بودم: چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم؟! که غم از دل برود چون تو بیایی

(۱) جنة المأوی ضمیمه بحار ۵۳/ ۲۴۸ ح ۲۰؛ ترجمه و نقل به معنی.

۲- شفایافتن آقا محمد مهدی هندی

و نیز محدث نوری می نویسد:

«شخصی به نام آقا محمد مهدی از اهالی بنادر ممالک هند در سال ۱۲۹۹ هجری وارد کاظمین شد. پدر او شیرازی بود اما در همان بنادر متولد شده بود و زندگی می کرد. سه سال قبل از آن مساجرا، به مرضی گرفتار آمد که وقتی عافیت یافت کر و لال شد.

برای شفایافتن کری و لالی به زیارت ائمه عراق متوسل شد. او در شهر کاظمین بستگانی داشت که از تجار معروف بودند. پس، وارد منزل آنان شد و بیست روز در کاظمین توقف کرد.

روزی که روز حرکت کشتی دودی به سامرا بود او را به کشتی سوار کردند و به مسافران- که نوعاً اهل کربلا و بغداد بودند- سپردند و توصیه شدید در مراقبتش نمودند؛ زیرا او از سخن گفتن عاجز بود. نیز به بعضی از اهل سامرا نامه نوشتند که او را در کارهایش یاری نمایند... تا اینکه کشتی وارد سامرا شد. او را به سرداب منور آوردند. این ورود به سرداب در روز جمعه دهم جمادی الآخر ۱۲۹۹ هجری بود. در سرداب مطهر جماعتی از مقدسان و افراد مورد اعتماد مشغول عبادت بودند تا اینکه او را در صُفّه مبارکه جای دادند.

او گریه و زاری و تضرع را آغاز کرد و به استغاثه پرداخت. پیش از آن حاجت خود را روی دیوار نوشت و از حضار درخواست دعا و شفاعت نمود. گریه و تضرع او پایان نیافته بود که خداوند زبان او را باز کرد. این کار به اعجاز حضرت حجت علیه السلام بود. از آنجا خارج شد در حالی که زبانش به خوبی به سخن باز شده بود.

روز شنبه فردای آن روز، او را در محضر درس سید فقها و استاد علما، رئیس شیعه و تاج شریعت میرزا محمد حسن شیرازی- که خدا مسلمین را با بقای او بهره کامل عنایت کند- حاضر کردند. او نزد میرزای شیرازی سورة فاتحه را تبرکاً قرائت کرد و همه حضار به صحت و حسن قرائت او اعتراف کردند. داستان در آن روز در میان مردم شهرت یافت و

مورد تمجید قرار گرفت.^۱

محراب ابروان بنما تا سحرگهی دست دعا بر آرم و برگردن آرمت

خونم بریز وز غم هجرم خلاص کن منت پذیر غمزه خنجر گسدازمت

۳- دیدار مولی زین العابدین سلماسی

و نیز محدث نوری می آورد:

«آقا محمد- که مجاور مشهد عسکریین علیهما السلام بود- حدود چهل سال متولی شمعدهای آن بقعه عالیّه بود و از طریق مادرش که زن صالحه‌ای بود مورد اعتماد استاد ما [میرزای شیرازی] بود. آن بانوی صالحه نقل کرده بود که روزی با اهل بیت عالم ربّانی، مولی زین العابدین سلماسی در سرداب مطهر بودم. روز جمعه بود و مولای سلماسی دعای ندبه می خواند. ما نیز با او می خواندیم. گریه و زاری می کرد و محزون و شیدا ضجّه می زد و ما نیز گریه می کردیم. جز ما در سرداب مطهر کسی دیگر نبود. در همین حال، بوی مُشکی به مشاممان رسید که در سرداب پخش شد و هوای آنجا را مملوّ ساخت. لحظه به لحظه بوی خوش آن شدیدتر می شد. حال گریه از ما رفت و به گونه‌ای بهت زده شدیم که قادر به حرکت نبودیم.

[سر زلف تو چنین مشک تر آورده به شهر از چنین مشک مخواهید حریفان که خطاست]

زمانی گذشت و دوباره به حال دعا برگشتیم. در اینجا از مولی علّت بوی خوش را پرسیدیم. او فرمود: شما کجا و این پرسش؟! و جوابی نفرمود.

اما آقا علیرضا اصفهانی- که دوست او بود- گفت: روزی از ملاقات امام عصر علیه السلام از او پرسیدم؛ زیرا گمان داشتم که او آقا را زیارت کرده است. همان واقعه را مو به مو تعریف نمود.^۲

احسانهای غیر حضوری امام زمان علیه السلام

چه بسا شیعیانی بوده‌اند که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام - هر چند محبوب دل‌آرای خویش را به چشم سر ندیده بودند - آنچنان دل‌باخته و گداخته خورشید فروزان وجودش بوده‌اند که اندوه فراق، طاقت و آرامشان ربوده و خواب راحت را از دیدگان‌شان دور ساخته بود؛ چرا که یار را به خود نزدیک اما خود را از او دور می‌یافته‌اند:

یار نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم!

و او - هر چند جسم مبارکش از دیدگان غایب است - در دلهای پاکان و خلوت‌گه رازداران، و در مناجات عارفان و در استغفار دل‌شکستگان، در همیشه ایام و لیالی، حضور دارد و با آنهاست. آنها نیز در سجده‌های طولانی و در رکوعهای خاشعانه و خاضعانه و در مناجات‌های شبانه و خالصانه با او هستند. در نمازهای اول وقتشان با یار همراهی می‌کنند و یکی از رموز نماز اول وقت نیز همین است که موجب همراهی و همگامی مُحِبِّ با محبوب می‌گردد و نمازش با نماز او همراه و جفت می‌شود. پس، محبّت و عشق، فقط به دیدن و رؤیت دیده جسمانی زاده نمی‌شود که محبوب محبوبها نیز در زمان غیبت با چشم عنصری قابل رؤیت نیست، اما باز هم سوختگان و عاشقانی چونان ابراهیم خلیل و موسای کلیم علیهما السلام و محمد مرسل حبیب الله صلی الله علیه و آله می‌پروراند و این دلدادگان به محبوب محبوبها نیز افرادی را سوخته و گداخته پرورش داده‌اند که با تیر نگاه صید نشده‌اند بلکه با تیر جذبه دل به آستان محبوب راه یافته‌اند هر چند که او را به چشم هرگز ندیده‌اند. گویند اویس قرن حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بود؛ اما در خیل سوختگان در محبّت پیامبر اکرم صلوات خدا بر او و آتش قرار داشت و در زمره اولین آنها (و بعدها از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام)^۱ بود. نگارنده اش‌دالغابه می‌نویسد:

(۱) الإصابة في تمييز الصحابة ۱/ ۱۱۵.

«اویس بن عامر مرادی قرنی، زاهدی است مشهور که زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده و هرگز او را ندیده بود و ساکن کوفه بود. وی از بزرگان تابعین صحابه است... او در صنفین به شهادت رسید.»^۱

ابن سعد نیز در طبقات خود می نویسد:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَلِيلِي مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أُوَيْسُ الْقُرْنِيِّ.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خلیل من از این امت، اویس قرن است.»^۲

در حدیث آمده است که امام صادق علیه السلام در مجلسی سخن از مؤمنان زمان غیبت کبری و دوستان و علاقه مندان حضرت مهدی علیه السلام به میان آوردند؛ آنگاه فرمودند که:

«فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ يَذْكُرُ فِيهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ، وَاعْلَمْ أَنَّ أَعْجَبَ النَّاسِ إِيمَانًا وَاعْظَمَهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَحُجِبَتْهُمْ الْحُجَّةُ (فَحُجِبَتْ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ - خ ل) فَأَمَتُوا بِسَوَادٍ عَلَى بَيَاضٍ.»^۳

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی، بدان که بهترین مردم از نظر ایمان و بزرگترین آنها از جهت یقین، کسانی هستند که در آخر الزمان اند و پیامبر را ندیده اند و حجت از آنها غایب است اما به آنچه در کتاب ها نوشته شده ایمان آورده اند.»

در داستان تجلیات فرزند نرجس خاتون ارواحناده، برای عاشقان رویش چه بسیار می بینیم آنان که اول بار محضر همایونی و شریفش را درک نموده اند، او را از احسانش شناخته اند؛ چرا که سرتاسر وجود او محبت به شیعیان و عنایت به دوستان و خاکساران آستانش می باشد.

(۱) أسد الغابه ۱/ ۱۵۱-۱۵۲.

(۲) الطبقات الکبری ۶/ ۱۶۳.

(۳) منتخب الأثر/ ۵۱۳ ح ۲ از کمال الدین، باب ۲۵، ح ۸.

نتیجه اینکه یکی از علل ارادت و محبت ما نسبت به این ذوات مقدّس، احسان و کرامت و بزرگواری آنهاست که:

«عَادَتَكُمْ الْإِحْسَانُ وَ سَجِيَّتُكُمْ الْكَرَمُ»^۱

آنان واسطه افاضه فیض وجود به ما می باشند و باذن الله، فیض هستی را از خداوند فیاض گرفته به عالم و عامی می رسانند. آنها در دورانهای غیبت و حضور، فیض هدایت را از درون جهان و باطن اعمال، به ما افاضه می کنند.

احسان در زمان غیبت

امام زمان- که دروهای بی پایان خدا بر او- در یکی از توضیحاتشان درباره احسان بی پایان خود در زمان غیبت چنین می فرمایند:

«وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَأَلَا نَتِفَاعٍ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ»

«بهره گیری از من در زمان غیبت همچون بهره گیری از خورشید است؛ آن هنگام که ابر آن را از دیدگان پوشیده و پنهان کرده باشد»

مرحوم مجلسی در ذیل این حدیث چنین می فرماید:

«تشبیه آن وجود مقدّس به خورشید در پس ابر متضمّن نکاتی چند است:

۱- نور وجود و علم و هدایت توسط او به خلق می رسد؛ زیرا آنان- که درود خدا برایشان باد- علل غائی خلقت اند و به واسطه آنان است که علوم و معارف در میان خلق نشر می یابد و بلا یا از مردم دفع میشود و مردم به خاطر اعمال زشت خود مستحق انواع عذاب خواهند بود که خداوند می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾^۲

﴿خداوند آنان را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنها

(۱) زیارت جامعه کبیره.

(۲) انفال / ۳۳.

هستی.

۲- با آنکه مردم از خورشید پنهان در پس ابر بهره می‌گیرند، اما هر لحظه انتظار آن را دارند که ابرها به کناری رود و جمال فروزان آن دیدگانشان را روشن کند. همچنین، در ایام غیبت آن حضرت نیز مخلصان شیعه هر لحظه منتظر خروج و ظهور او هستند و هرگز مأیوس نمی‌شوند که سرانجام، این ابرهای تیره و تار را نیز پایانی خواهد بود.

۳- منکر وجود آن حضرت، با وفور دلیل وجود او، مانند منکر وجود آفتاب است موقعی که در پشت ابر قرار گیرد.

۴- گاهی در پشت ابر بودن خورشید، بیشتر به صلاح مردم است؛ غیبت امام علیه السلام نیز چنین است.

۵- همان‌گونه که دیدگان انسان تاب و توان نظاره مستقیم خورشید را ندارد، کورچشمان کوتاه‌نظر نیز تحمل دیدار او را نخواهند داشت.

۶- گاهی خورشید از پس ابرها از شکاف روزنه‌ای جلوه می‌کند و بعضی او را می‌بینند و گروهی همچنان محروم می‌مانند. همچنین امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، گهگاه جلوه‌ای نموده از نیکبختانی خوش اقبال دل می‌برد و بر آتش سوزان دلسوختگان دیگر شعله‌ای فروزان‌تر می‌افزاید.

۷- همان‌گونه که خورشید را تنها دیدگان بینا، قادر به رؤیت می‌باشد، شمس فروزان چهره امام علیه السلام را نیز کوردلان بی بصیرت هرگز نمی‌توانند نظاره کنند. در اخبار هم، آیه کریمه ﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۱ به همین مسأله تفسیر شده است.

۸- همان‌گونه که اشعه خورشید به اندازه وسعت روزنه‌های خانه‌ها از آنها عبور کرده وارد خانه می‌شود، مردم نیز به قدر ظرفیت خویش و به اندازه وسعت روزنه‌های دلهایشان از وجود او بهره

(۱) ﴿کسی که در این دنیا کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراه‌تر خواهد بود﴾ (اسراء / ۷۲).

می‌برند؛ یعنی به همان اندازه‌ای که موانع شهوی و علائق جسمانی را از خود رانده باشند، به وجود و نور وجود تابان او نزدیک می‌شوند.^۱

بنابر آنچه ذکر شد، ملاحظه می‌کنیم که چندان تفاوتی در احسانهای آن وجود نورانی، در زمان غیبت با زمان ظهور نیست و برکات مادی و معنوی او در هر زمان بر اساس یک قانون و ضابطه به دوستانش می‌رسد. یک شاهد گویا بر این مدّعا، الطاف خاصّ آن سرور در دستگیریها و اغاثه‌های بی‌شماری است که در زمان غیبت کبری در پاسخ به استغاثه‌های دوستانش از آن وجود مبارک صادر گشته است.

تألیف قلوب در پرتو احسان امام علیه السلام

یکی از بزرگترین احسانهای امامان بزرگوارمان سلام الله علیهم اجمعین، تألیف قلوب مؤمنان و عاشقان است که قرآن کریم آن را یکی از منتهای بزرگ الاهی به شمار می‌آورد:

﴿فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾^۲

﴿آنگاه میان دل‌هایتان الفت بخشید پس بواسطه نعمت او

(اسلام) برادر یکدیگر شدید.﴾

از وظایف مهمّ امام و پیشوای معصوم ما بیدارکردن فطرت‌های خفته می‌باشد. امام علیه السلام با هدایت الاهی خواسته‌های طبیعی و فطری انسانها را تعدیل و در جهت صحیح راهنمایی می‌نماید.

قلب انسان کانونی است که شعله‌های عشق و محبّت از آنجا ریشه می‌گیرد و نیز مرکز تلاطم امواج غضب می‌باشد. امام وظیفه تعدیل آن شعله‌ها و

(۱) بحار الأنوار ۹۲/۵۲ و ۹۳ ح ۷ با تلخیص و ترجمه. البته، نکته مهم دیگری نیز از این گفتار

آسمانی و عمیق استفاده می‌شود و آن اینکه همان‌گونه که تیرگی ابرها سبب غیبت شمس افق می‌باشد تیرگی انسانها نیز سبب اصلی غیبت آفتاب وجود امام عصر ارواحنا فداه است.

(۲) آل عمران/۱۰۳.

کنترل این امواج و هدایت تمامی غرائز و خواسته‌ها را عهده‌دار است. همانطور که ذکر شد، الفت دادن قلوب پراکندهٔ دوستان به یکدیگر از شورآفرین‌ترین و نیکوترین احسانهای امام هر زمان است و شعلهٔ محبت‌ها و دوستی‌هایی که در پرتو عشق این پاکان زبانه می‌کشد، بسیار دیرپا و عمیق است؛ درست برخلاف پیمانهای محبتی که در محیط‌های ناپاک و با ملاکهای پست و انحرافی منعقد می‌گردد. این دیرپائی، خود ره‌آورد تألیف آن دل‌های پراکنده است که در ادامهٔ راه عشق به آن بزرگواران پدید می‌آید.

از نشانه‌های گویای این نکته آن است که هر چه محبتِ مُحبِّ نسبت به محبوب بی‌همتایش بیشتر و شدیدتر باشد، نسبت به سایر دوستان محبوبش نیز بیشتر عشق می‌ورزد و تجاذب و تعاطف میان آنها بیشتر می‌شود.

تألیف قلوب از آثار بارز ولایت آن والیان بر جهان و انسان است که اصطلاحاً ولایت در تکوین و تصرف نامیده می‌شود. بی‌شک دورافتادگان این کوی و بی‌خبران از وادی قرب و ولایت، از این احسان، نصیبی جز حرمان نخواهند داشت. آن هنگام که در دعای پُر سوز و گداز «ندبه» با آن امام همام پنهان از دیدگان، به عرض نیاز می‌پردازیم، در گوشه‌ای از آن این گونه می‌گوئیم.

«أَيْنَ مُؤَلَّفُ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا؟»

«کجاست آن امام بزرگوار که دل‌های پراکندهٔ اهل صلاح و رضا

را به هم الفت می‌دهد؟»

دل پاک امام علیه‌السلام آهن‌ربائی را می‌ماند که دل‌های پراکنده و متفرّق را به سوی خویش می‌کشد و آنها را حول محور شعاع‌های جاذبهٔ خویش همسو می‌نماید. سرانجام، در نتیجهٔ تماس‌های مستمرّ و دائمی، خاصیت جاذبه و ربایش به دل‌های دیگر سرایت می‌کند. دامنهٔ امواج این نیرو آنچنان گسترده است که حتّی از پس ابرهای تیره و سیاه غیبت نیز به باطن اشیاء نفوذ می‌نماید و آنها را به سوی خویش جذب می‌کند.

ندانستم که تو آهن‌ربائی

بر آن بودم که از آهن گنم دل

البته، پُر واضح است که در دیدارهای بدون حجاب و در ملاقاتهای مستقیم، آنچنان آتش سوزان سراپای عاشق را فرا می‌گیرد که تمامی هستی او را طعمه حریق می‌سازد و آن سان حرارتی در دل او می‌افکند که پروانه‌سان و دیوانه‌وار او را شمع فروزان خویش خوانده اسیرش می‌گرداند و به طواف کعبه وجود خود را می‌دارد.

بلبل نیم که بر سر هر گل نوا کنم گل نیستم که درد دلم را دوا کنم
پروانه نیستم که بسوزم به شعله‌ای شمعم؛ تمام سوزم و جان را فدا کنم

در احادیث، درباره یاران خاصّ امام زمان ارواحناده این گونه می‌خوانیم که:
«يَجْتَمِعُونَ - وَاللَّهِ - فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَزَعٌ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ»^۱
«آنان در هنگام ظهور مانند ابرهای پراکنده پائیزی دور هم و دور
او (علیه السلام) اجتماع می‌کنند.»

این اجتماع ظاهری و عنصری، حاکی از اجتماع دلها و قلبها، توسط قوه جاذبه و مغناطیس باطنی وجود ایشان است که این چنین پدیده‌ای شگفت را سبب می‌شود و نیروی ولایت و محبت اوست که به یاران خود حیات می‌بخشد و قدرت و قوتشان را فزونی می‌دهد. بر صدق این مدّعا می‌توان روایت زیر را شاهد آورد:

«قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمِنَّا الْهُدَاةُ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلْ مِنْ الْهُدَاةِ [إِلَى اللَّهِ] إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ بِنَا اسْتَنْقَذَهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ ضَلَالَةِ الشُّرْكِ وَبِنَا يَسْتَنْقِذُهُمُ اللَّهُ مِنْ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ وَبِنَا يُصْبِحُونَ إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ كَمَا بِنَا أَصْبَحُوا إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الشُّرْكِ، وَبِنَا يَخْتِمُ اللَّهُ كَمَا بِنَا فَتَحَ اللَّهُ»^۲

«امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا

(۱) منتخب الاثر / ۴۷۵ ح ۳.

(۲) کمال الدین، باب ۲۲، ح ۳۱.

راهنمایان از ما هستند یا از غیر ما؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هادیان (به سوی خدا) تا روز قیامت از ما هستند. خداوند به وسیله ما، مردم را از گمراهی شرک نجات داد و به وسیله ما آنان را از گمراهی فتنه رهایی می‌بخشد. مردم به وسیله ما بعد از گمراهی فتنه با یکدیگر برادر می‌شوند؛ همان‌گونه که به وسیله ما پس از ضلالت شرک برادر گشتند و به وجود ماست که خداوند امور را پایان می‌دهد؛ چنانکه که به وسیله ما آغاز کرد.

اهل شرک و نفاق- از آنجا که معبودهایشان متعدد و مختلف‌اند- دل‌هایشان پراکنده و مشوش است؛ اما اهل توحید قلب‌هایشان یکی است؛ چرا که خدای قلب‌هایشان بیش از یکی نیست و همگی‌شان حول محور «الله أحد» و «الله الصمد» می‌گردند و در ذات مقدسش واله و حیران‌اند.

عالم توحید، جهان یکرنگی و وحدت است و در نتیجه، اهل آن نیز متحد و یکرنگ‌اند اما دنیای شرک، جهان رنگارنگی و چندگانگی است. اهل توحید محبت خدایشان را از درون دل، وجدان می‌کنند ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۱ و غیر از محبت او عشق دیگری در سراچه دل نمی‌یابند.

هرگز دل من چون تو یار دگری نگزید برخاست که بگزیند یار دگرم بودی

از آن روی که خداوند از جایی و از کسی غیبت نمی‌گزیند بلکه ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾^۲ اهل توحید هم- هر کجا باشند- دوستان خود را در محضر خدا می‌یابند و چون تمامی آنها «عِنْدَ اللَّهِ» جمع‌اند، در پیش قلب یکدیگر نیز حضور و قرب واقعی دارند.

آری، دل‌های حیوانات و درندگان و وحوش با هم یکی نیست و از آنجا که شرکها گوناگون‌اند، دل مشرکان نیز متشتت و مختلف است.

(۱) ﴿در خود شما نشانه‌هایی برای اوست؛ آیا نمی‌بینید؟!﴾ (ذاریات / ۲۱)

(۲) ﴿او با شماست؛ هر جا که باشید﴾ (حدید / ۵۴)

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی	جسمشان محدود لیکن جان یکی
در صفات حق صفات جمله‌شان	همچو اختر پیش آن خور بی‌نشان
جان‌گروگان و سگان از هم جداست	متحد جانهای شیران خداست

مثال گویای این یکرنگی و اتحاد را می‌توان در میان بسیاری از مهاجرین و انصار یافت؛ انصار تا چندی پیش بر سر مسائل کوچکی، چه مخاصمتها و نزاعهایی که با یکدیگر نمی‌کردند! اما پس از آنکه به شرف ایمان نائل آمدند، «مؤمن» نام گرفتند و چه بسیار ایثارها و از خود گذشتگی‌ها در حق یکدیگر نمودند! تا آنجا که در تحسین و تقدیرشان فرشته وحی فرود آمد و این تحفه کریمه را از بارگاه الاهی نازل نمود که:

﴿وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۱
 ﴿دیگران را بر خود پیشتر می‌دارند؛ گو این که خود نیازمندند﴾
 در زمان ظهور موفور السرور امام عصر ارواحنا فداه نیز این تألیف قلوب بر محور پاک و پرمحبت آن حضرت دایر است. لذا در دوران طلایی ظهور حضرتش، دلها به هم نزدیک شده‌آفت می‌یابند تا بدانجا که دشمنان خونی، دوستان جانی می‌شوند؛ زیرا مرکز و کانون عشق آنان، خدا و پیامبر و ائمه می‌باشند و بر طبق اندیشه توحیدی قرآن، خداوند مهربان از ما به ما نزدیک‌تر است. این الفت به خاطر این است که:

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲
 ﴿ما از شاه‌رگ آدمی بدو نزدیک‌تریم﴾
 می‌دانیم که بر طبق اصول مسلم شیعه، یعنی آیین اسلام، پیامبر و ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين - که مرآت تمام‌نمای حق تعالی می‌باشند - به وجود نورانی‌شان از ما به خود ما نزدیک‌ترند:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^۳

(۱) حشر / ۹.

(۲) ق / ۱۷.

(۳) احزاب / ۶.

﴿پیغمبر اکرم [صلی الله علیه وآله] به مؤمنان از خودشان نزدیک تر است﴾.

در نتیجه، وجود نورانی حضرت ولی عصر ارواحناده نیز نسبت به ما از خودمان نزدیک تر است و میان ما و قلب ما (بإذن الله) حائل و فاصله می شوند و نسبت به همه مؤمنان چنین است که ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۱ خداوند در فاصله آدمی و دلش جای می گیرد (یعنی از خود او به او نزدیک تر می شود). پس، در دلها و جانهای آنها، به شدت و ضعف، رخنه کرده در درون قلبشان ریشه عشق و محبت الاهی می دواند. از این طریق میان آنان اتحاد و یگانگی ایجاد نموده، تالیف قلوب را تحقق می بخشد که از مصادیق بارز احسان می باشد و نتیجه آن، محبت شدید ما نسبت به آن بزرگوار است.

حُبِّ جَمَال

﴿إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ﴾^۲

از دیگر علل موجب محبت، جمال و زیبائی است؛ چرا که انسان فطرتاً هر پدیده زیبائی را دوست می دارد و خداوند هم این خواسته فطری انسان را تأیید و آن را تثبیت نموده است. او جهان و انسان و مناظر پیرامون او را به زیباترین شکل آفریده و تناسب در اندام آفرینش را آنچنان رعایت نموده و انسان این صورتگر ماهر به رنگ آمیزی آن پرداخته است که تماشای آن هوش از سر تماشاگران می رباید و خود نیز بارها در آیات کریمه قرآن دامنه کوهساران و کرانه دریاها و تابش زیبای ماه و خورشید و ستارگان را توصیف می کند و به تذکر این زیبائیهها می پردازد.

زیبادوستی و جمال خواهی از خواسته های مسلم انسان است و مقدار زیادی از کوشش و توان این خلیفه الاهی صرف زیباسازی محیط زندگی اش

می‌گردد.

به طور کلی، دیدن موجود زیبا و با طراوت، خود به خود برای انسان لذتبخش است؛ اگر چه نفع دیگری از آن عاید نگردد. لذا، آن هنگام که به منظره زیبای ساحل آرام دریا و یا جنگلی انبوه از درختان سر به فلک کشیده و یا دشتی خرم و پهناور می‌نگریم و یا حتی تصویری از یک جلوه زیبای طبیعت را نظاره می‌کنیم، از آن لذت برده دلشاد می‌شویم و از آنجا که اندیشه و فکر انسان در عالم ماده و زیبائی آن محدود نمی‌شود و زیبائیهای روحانی و معنوی را بیشتر ارج می‌نهد، زیبائی نامتناهی معنوی را از همه چیز بیشتر طالب است.

این زیباترین اوصاف معنوی در هستی نامتناهی احد و صمد وجود دارد که نظیری در زیبائی و کمالات ندارد. ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ و سپس هر زیبائی که به آن نزدیک‌تر باشد در نزد انسان محبوب‌تر می‌گردد. پس، وجود انسان کامل یعنی حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله را بیشتر دوست دارد؛ زیرا از نظر سیرت و صورت زیباترین و دلنشین‌ترین مخلوقات است و فرموده‌اند از شرایط نبوت و رسالت شخص، سلامتی و تناسب در اندام و زیبائی و جذابیّت در چهره و قیافه ظاهری است.

در نتیجه، هر شیء زیبائی محبوب انسان است؛ اگر چه نفعی دیگر غیر از ادراک آن عاید انسان نگردد. به همین دلیل فطری، یکی از موجبات محبت و ارادت ما به امام زمان سلام‌الله‌علیه، همان زیبائی اوست در سیرت و صورت نیکویش.

همان‌گونه که متذکر شدیم، بشر به طور فطری به سوی کمال میل می‌کند. زیبائی هم از مطبوع‌ترین کمالات است که مورد علاقه ذاتی او واقع می‌شود. بدین ترتیب، جمال نورانی و دل‌آرای آن مولا - که جوهره زیبائی و جمال و کان ملاحه و حُسن است - مورد دل‌بستگی شدید انسانهای پاک و متقی قرار می‌گیرد؛ چرا که او همواره از کمالات باطنی و زیبائیهای روحی و اخلاقی و طراوت و جمال ظاهری در حدّ اعلای آن برخوردار است.

در رخ تو صنعت صورتگری

ختم نموده است خداوندگار

در گفته‌های اهل بیت علیهم السلام، خورشید فروزان جمالش را این‌گونه توصیف می‌کنند که او- در حالی که سالهای زیادی از عمر شریفش می‌گذرد- به چهره‌مردی حدود چهل سال می‌نماید:

ابوصلت هیروی می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: علامتهای قائم شما در هنگام خروج چیست؟ فرمودند: «علامت او این است که از نظر سالیان عمر، سالخورده، و از نظر طراوت چهره، جوان است؛ آن‌سان که در قیافه چهل‌ساله یا کمتر از آن نشان می‌دهد. از علامتهای دیگرش اینکه به گذشت زمان پیر نمی‌شود؛ تا آن هنگام که اجلش فرا رسد.»^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي وَجْهُهُ كَالْكَوْكَبِ الدَّرِّيِّ. اللَّوْنُ لَوْنُ عَرَبِيٍّ، وَالْجِسْمُ جِسْمُ إِسْرَائِيلِيٍّ.»^۲

«مهدی از فرزندان من است. صورتش همچون ستاره درخشان و رنگ پوستش رنگ عربی و اندامش اندام اسرائیلی (بلند قامت و قوی) است.»^۳

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبْيَضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخِذَيْنِ عَظِيمُ مُشَاشِ الْمُنْكَبَيْنِ بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ: شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جُلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.»^۴

«(امام باقر علیه السلام، به نقل از پدرش، از جدش از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل می‌کنند که) آن حضرت در بالای منبر فرمودند: در

(۱) منتخب‌الأثر/ ۲۸۴، ح ۲ به نقل از کمال‌الدین.

(۲) همان/ ۱۸۵، ح ۱ به نقل از الصواعق المحرقة.

(۳) برای توضیح بیشتر رک. امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور/ ۸۵، پاورقی ۱.

(۴) همان/ ۱۸۶، ح ۲ به نقل از کمال‌الدین.

آخر الزمان مردی از فرزندان من ظهور می‌کند که رنگ رخسارش سفید آمیخته با سرخی است. شکم پهن، رانهای نیرومند و شانه‌های بزرگ و قوی دارد. دو خال در پشت دارد که یکی به رنگ پوست و دیگری مانند خال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.»

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: مهدی از اولاد من است که دارای پیشانی فراخ و نورانی و بینی باریک و بلند با اندکی فرورفتگی در وسط آن می‌باشد.»^۱

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صِفَةِ الْمَهْدِيِّ، قَالَ: «هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ الشَّعْرِ، يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكَبَيْهِ، وَنُورٌ وَجْهِهِ يَغْلُو سَوَادَ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ.»^۲

از امیرالمؤمنین علیه السلام وصف (جمال فرزندش) مهدی (علیه السلام) را پرسیدند؛ فرمودند: «جوانی است با قامت متوسط و زیباروی و زیاموی. موهای سرش روی شانه‌اش ریخته است و نور چهره او بر سیاهی موی سر و صورتش غلبه می‌کند.»

خال به کنج لب یکی، طره مشکفام دو وای به حال مرغ دل! دانه یکی و دام دو

خالت خجر و چاه زنخدان تو زمزم حاجی نشود هر که نبوسد خجرت را

همچنین در روایت وارد شده است:

«أَنَّهُ شَابٌّ أَكْحَلُ الْعَيْنَيْنِ أَزْجُ الْحَاجِبَيْنِ أَقْنَى الْأَنْفِ كَثُّ اللَّحْيَةِ، عَلَى خَدَّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ وَعَلَى يَدِهِ الْيُسْمَنِ خَالٌ.»^۳

«(مهدی علیه السلام) جوانی است با چشمهای مشکی و ابروهای کشیده و کمانی و بینی بلند و باریک و محاسنی پُر. خالی بر گونه راست و خالی بر دست راست اوست.»

(۱) همان/ ۱۸۶ ح ۳ به نقل از سیوطی.

(۲) بحار الأنوار ۳۵/۵۱ به نقل از غیبت شیخ طوسی.

(۳) منتخب الأثر/ ۱۸۷ ح ۵.

قیامت کرده‌ای: ای سرو قامت
به «قَدْ قَامَتْ» بماند تا قیامت

قیامت قامت و قامت قیامت
مؤذن گر ببیند قامت را

گفتمش: غنچه، لب‌گزید که: من
سرو از باغ سرکشید که: من
پرده از روی خود کشید که: من
گل به تن پیرهن درید که: من

گفتمش: گل، رخس دمید که: من
گفتمش: کیست بنده قد تو؟
گفتمش: کیست بهتر از خورشید؟
گفتمش: کیست بیخود از غم تو؟

دلسوزیهای شفیقانه او، همراه با حلاوت سخن و ملاحظت چهره نیکویش، هر
انسان طالب کمالی را به سوی خود می‌خواند و دل‌باختگان رویش و عاشقان
سرگشته کویش را سوخته‌تر و بیتاب‌تر می‌نماید.

سنخیت درونی و روحی

یکی دیگر از موجبات محبت، تناسب و سنخیت درونی و روحی است
که در بسیار کسان به چشم می‌خورد. گاه دیده می‌شود که در برخورد اولیه با
فردی، دل‌باخته او می‌شویم؛ بدون آنکه هیچ سابقه ذهنی و علت ظاهری در آن
دخالت داشته باشد. این خود نشانی آشکار بر نوعی الفت روحی و معنوی
است که منشأ دل‌باختگی و جذبه می‌شود.

این سنخیت روحی و درونی در احادیث و روایات ما نسبت به امامان
بزرگوار سلام‌الله‌علیهم، چنین بیان شده است:
پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِئْتَلَفَ وَمَا تَنَاکَرَ مِنْهَا

اِخْتَلَفَ.»^۱

«ارواح انسانها همچون لشکریانی آماده وصف‌آرایی شده
می‌باشند. آن دسته از آنها که میان‌شان معارفه و آشنایی بوده است،

ائتلاف و دوستی دارند و آنهایی که یکدیگر را نمی‌شناختند، جدا و دور از یکدیگرند.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا.»^۱

«امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: خداوند متعال ما را از عوالم علّیین آفرید و ارواح ما را از عالمی بالاتر از آن خلق نمود و ارواح شیعیان ما را از عالم علّیین و اجساد آنان را از عالمی مادون آن خلق نموده است. و از اینجاست آن قرابت و نزدیکی میان ما و آنان، که دل‌هایشان به سوی ما میل پیدا می‌کند.»

از ازل بست دلم با سر زلفت پیوند تا ابد سرنکشم وز سر پیمان نروم

بسی روشن است که به سبب همین سنخیت در اساس خلقت، قلوب مبارک آنان نیز نسبت به شیعیان‌شان کشش و جذبه دارد و در این داستان عشق نیز، چون دیگر داستانهای پُرشور آن، هرگز محبت یکطرفه نیست: عشق یکسان می‌نوازد عاشق و معشوق را این عمل از شمع و از پروانه محسوس است و بس بنابر آنچه گفته شد، این حبل‌المتین محبت که ریشه در اساس خلقت و همرنگی در فطرت دارد، چونان ریسمانی محکم و ناگسستنی، میان امامان پاک علیهم‌السلام و شیعیان پاک‌باخته اتّصالی همیشگی می‌دهد و ناز اینان را به نیاز آنان پیوند می‌بخشد.

نشانه‌هایی از این ناز و نیاز و جذب و انجذاب را در میان بسیاری از احادیث، به وضوح می‌توان یافت:

«حَدَّثَنَا مَسْعَدَةُ بْنُ الْيَسَعِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ

مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي - وَاللَّهِ - لَأُحِبُّكَ. فَأُطْرِقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا أَبَا بَشِيرٍ، سَلْ قَلْبَكَ عَمَّا لَكَ فِي قَلْبِي مِنْ حُبِّكَ؛ فَقَدْ أَعْلَمَنِي قَلْبِي عَمَّا لِي فِي قَلْبِكَ.^۱

«مسعدة بن اليسع به ما گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به خدا قسم شما را دوست می دارم. آن حضرت لختی سر پائین انداختند و پس از لحظاتی سر را برداشتند. [این حالت آن حضرت، خود لطفی دارد. گویا سیری در عوالم دیگر نموده و او را دیده اند.] بعد فرمودند: راست گفتی؛ ابابشیر. از قلب خود بپرس که دل من نسبت به محبت تو چگونه است؟ [جانا، سخن از زبان ما می گوئی] زیرا همانا دل من از آنچه در قلب توست خبر می دهد. [تو در اظهار محبت از زبان ما سخن گفتی! اکنون- که ما مروری به عالم درون خویش نمودیم- در قلبمان نشان صداقت تو در اظهار ارادت و محبت را یافتیم. ما شما را دوست می داریم و شما به ما عشق می ورزید.]»

آری، بهترین نشان عشق و محبت پایاپای، نوعی سنخیت و اشتراک در پایه های این بنای رفیع است و هر چه این سنخیت کمتر باشد، احساس محبت ضعیف تر می گردد. از آنجا که ائمه ما سلام الله علیهم پاک و منزّه و معصوم اند، در این داستان تنها ارتکاب گناه از جانب شیعیان، موجب بُعد و دوری آنان از ائمه و امام عصر علیهم السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها می گردد و الا از آن جانب جز شوق و مهر و لطف، چیزی سر نمی زند. به همین ترتیب، حرکت به سوی بندگی خدا و کوشش در کسب درجات ورع و تقوا، سنخیت ما را بیشتر نموده بر قوت و استحکام این ریسمان خداوندی می افزاید.

شاید شما بارها آزموده باشید که اگر نیمه شبی در دل سحر با محبوب بی نیاز خویش خلوتی داشته و تسبیح و تقدیس و عرض نیازی نموده اید، با تمام وجود، عنایات کریمانه اش را دریافته اید و از صمیم قلب احساس کرده اید که

این بار مولای محبوبتان امام زمان علیه السلام را بیشتر دوست می‌دارید و با او سنخیت بیشتری یافته‌اید.

این همان محبت است که باعث قدس و پاکی میشود و پاکی و قدس نیز- مشروط بر آنکه از طریق راهنمایی ائمه اطهار علیهم السلام باشد- مزید محبت را سبب خواهد شد. این همه، از همسانی و ائتلاف ارواح ما با آن ذوات پاک و مقدس سرچشمه می‌گیرد.

همین مشابهت در اصل آفرینش و خصوصیات فطری و روحی، انجذاب و کشش به سوی آنان را ایجاد می‌کند و هر چه قرب و نزدیکی بیشتر باشد، این دوستی و سنخیت عمیق‌تر است. لذا می‌بینیم که میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نهایت علاقه و دوستی وجود دارد؛ تا آنجا که قرآن کریم، علی علیه السلام را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند.^۱ این به خاطر اشتقاق نور وجود امیرالمؤمنین علیه السلام است از نور پیامبر صلی الله علیه و آله؛ آنچنان که خود امام عصر ارواحنا فداه- آن هنگام که در سرداب مطهر با خدایش به راز و نیاز و سوز و گداز می‌پردازد- شیعیان سوخته و دل‌باخته خود را از گِل سرشت خویش می‌خواند؛^۲ که اگر چنین نبود، دل‌باختگی و عشق به آستان مقدس ایشان معنایی نداشت.

(۱) در قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۶۱ آمده است:

﴿قُلْ: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ﴾. پس بگو: بیایید ما پسرانمان را بخوانیم و شما پسرانتان را و ما بانوانمان را و شما بانوانتان را و ما خودمان را و شما خودتان را سپس (بر ستمگر) نفرین کنیم. ﴿

شیعه و عامه آورده‌اند که در اجرای این فرمان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در مقابله با نصاری نجران همراه خود علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام را آورد؛ یعنی مقصود از «پسران» حسنین علیهما السلام و از «زنان» فاطمه علیها السلام و از «خود» امیرمؤمنان علیه السلام است.

(۲) «شِيعَتُنَا خَلَقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا»

بخش ۳

خواص و آثار محبت

اکنون- که به فضل الاهی، اصل محبت معنا شد و علل موجبۀ آن و نیز موجبات سنخیت ما و اولیای طاهرینمان و تعاطف درونی ما و ایشان بیان شد- با استعانت از ساحت قدس ملکوتی خودشان، پای فراتر نهاده مباحثی را که تشکیل دهنده هدف اصلی این دفتر است دنبال می‌کنیم.

هر چند که بسیاری از مطالبی را که در خصوص آثار و خواص محبت در این سطور مطرح شده است، در کتاب و نوشته‌ای ندیده‌ایم، پایه کار ما، استفاده از آیات مبارکات و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و تنها فصل‌بندی‌ها و طرح خواص و آثار محبت در این قالبها و تعبیرات از ویژگیهای این نوشتار است.

محبت را آثاری است که در بخشهای مختلف آینده آنها را با توضیح بر

می‌شماریم:

دویی به مذهب فرمانبران عشق خطاست
خدا یکی و محبت یکی و یار یکی

یکتاگزینی محبوب

نظامی که در آن زندگی می‌کنیم و جهانی که می‌نگریم، دارای یکپارچگی است. موجوداتش، همه و همه، از نوعی وحدت برخوردارند که از وحدت مبدأ و مقصد آن حکایت دارد. این نکته‌ای است که قرآن کریم نیز، از آن سخن به میان آورده و بدان اشاره می‌کند. بر اساس این قاعده، کاروان عظیم خلقت به سوی یک مقصد گسیل گشته در جهت سر نهادن بر آستان بندگی یک معبود، به سیر تکاملی خویش ادامه می‌دهد.

﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۱

﴿آگاه باشید که کارها به سوی او بر می‌گردد.﴾

﴿وَالَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱

﴿به سوی او برگشت می کنید﴾

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^۲

﴿او اول است و آخر و ظاهر است و باطن﴾

و از آنجا که انسان خلاصه و عصاره آفرینش و در حقیقت کاروانسالار این قافله می باشد، در این بسیج تکاملی و در این داستان پرماجرایی جذبه و محبت، با سراپای وجودش، به سوی همان یگانه معبود محبوب، رهسپار است. در این راه تمامی توان خویش را به کار می گیرد و به دنبال محبوب یگانه و یگانه محبوب می گردد.

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن یا ز جانان یا زجان بایست دل برداشتن
این حقیقت آن هنگام از پس پرده تاریک اوهام به در خواهد شد که بدانیم آیات کریمه قرآن و روایات خاندان وحی علیهم السلام نیز بدان تصریح می نماید که قلب انسان، کانون محبت و کشش به سوی تنها محبوب نامتناهی است و بیشترین ظرفیت را در تحمل بارگران عشقش صاحب است. در ذیل، نمونه هایی را ارائه می دهیم:

وسعت قلب انسان بی انتهاست:

در حدیث قدسی است که:

«لَمْ يَسْغِنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَيَسْغِنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»^۳

«آسمان و زمین ظرفیت و گنجایش مرا نداشته است؛ حال آن که

قلب بنده مؤمن مرا در خود جای می دهد و جایگاه من است.»

یعنی دل و قلب بنده مؤمن به وسعت و پهنای بی نهایت است و بندگانی

مؤمن نخبه های انسانهايند.

(۲) حدید / ۳.

(۱) یونس / ۵۶.

(۳) المَحْجَّةُ الْبَيضاء ۵ / ۲۶؛ اربعین مجلسی / ۹۸.

انسان حامل امانت است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾^۱
 ﴿ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم؛ آنها از حمل آن سرتافتند و انسان آن را حمل کرد﴾

آسمان بار امانت نتوانست کشید
 قرعه فال به نام من دیوانه زدند
 پس انسان تحمل بارگران امانت را (هر چه باشد؛ تکلیف و آزادی، یا ولایت و...) در صندوق سینه خود دارد که می تواند در فضای لایتنهای توحید و آزادی به پرواز درآید.

قلب مؤمن جایگاه خداست:

«قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيْنَ اللَّهُ؟ فِي الْأَرْضِ أَوْ فِي السَّمَاءِ؟ قَالَ: فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

«به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض شد: خداوند کجاست؟ در زمین است یا در آسمان؟ آن حضرت فرمودند: در دلهای بندگانی که ایمان خویش است.»

یعنی دل و قلب مؤمن جایگاه اختصاصی محبت و عشق محبوب نامتناهی زیبا، «الله»، است.

قلب مؤمن عرش خداست:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۳

و با توجه به این که در روایات از عرش خدا به «مَیسوی الله» نیز تعبیر شده

(۱) احزاب / ۷۲.

(۲) المَحْجَّةُ الْبَيضاء ۵ / ۲۶.

(۳) اربعین مجلسی / ۹۸.

است و با استفاده از روایات فوق، می‌توان به خوبی به وسعت و ظرفیت قلب مؤمن پی برد.

از این‌گونه تعبیرات بر می‌آید که چنین قلبی، دل محب خداوند و مؤمن به اوست که غیر از عشق او، عشق دیگری را در قلب خود جای نداده و حقیقتاً حرم این محبوب گشته است. طبیعی است که چنین دوستداری با حواس ظاهری نیز فقط تجلیات محبوب خود را می‌یابد و چهره او را در آیاتش می‌جوید؛ همه جا رخ یار را می‌بیند و چشم دل و دیده سر بر طبق آیه کریمه ﴿فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾^۱ در پی دیدار اوست؛ یعنی در چهره ظاهری اشیاء خالق آنها را می‌بیند. بی‌تردید بزرگ‌قهرمان بی‌هماورد این میدان، مولای متقیان و پیشوای یکتاپرستان امیرمؤمنان علیه‌السلام است که فرمود:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»^۲

«هر چه را می‌نگرم، پیش از آن خدا را می‌بینم. (یعنی بیشتر از

چشم جهان‌بین چشم خدا بین دارم).»

وز هر طرفی رفتم، تو راهبرم بودی	هر جا که سفر کردم، تو همسفرم بودی
بر هر که نظر کردم، تو در نظرم بودی	با هر که سخن گفتم، پاسخ ز تو بشنفتم
از گردش روز و شب، شمس و قمرم بودی	هر شب که قمر تابید، هر صبح که سر زده شمس
پرواز چو می‌کردم، تو بال و پرّم بودی	آواز چو می‌خواندم، سوز تو به سازم بود
در گریه من چون اشک، در چشم ترم بودی	در خنده من چون ناز، در کنج لبم بودی
در شامگه غربت، بالین سرم بودی	در صبحدم عشرت، همراه تو می‌بودم
برخواست که بگزیند؛ یار دگرم بودی	هرگز دل من چون تو یار دگری نگزید

نتیجه اینکه: محبوب جهان هستی، مبدأ و مقصد سیر و حرکت و جذبه جهانیان یکی بیش نیست و هم او در دل مؤمن جایگاه محبت دارد.

(۱) «هر جا که برگردید آنجا روی خداست.» (بقره / ۱۱۵)

(۲) علم‌الیقین / ۴۹.

محبّ از حبّ ذات می‌گذرد

وحدت و یگانگی محبوب تا آنجا در جذبه انسان اثر می‌گذارد که تمامی محبوبها را کنار می‌گذارد و در اثر توحید در عشق و عشق توحیدی، از حبّ ذات - که فطری اوست - سفر می‌کند و بدانجا می‌رسد که خود را برای محبوب می‌خواهد؛ نه آنکه محبوب را برای خویش. او فقط محبوب را می‌نگرد و تمامی دوستان و جمله دوستیها را به خاطر او دوست می‌دارد. پس، حبّ و بغضها همگی برای محبوب و در راه او می‌شود و هر کجا نظر می‌کند روی دل را به سوی محبوب می‌بیند؛ تنها عکس رخ او را نظاره می‌کند و جز صدای روح پرورش، صدائی نمی‌شنود و غیر از چهره نکویش، منظره‌ای دیگر به منظر چشم نمی‌کشاند. از این روی، قرآن کریم - که زبان دین فطری است - از ابتدا بشر را به محبّت خدای نامتناهی می‌خواند و او را بدان سوی سوّی می‌دهد؛ باشد که چشم و گوش و جان و قلب او را بر غیر خدا بریندد و دریچه جانش را به فضای لایتناهای محبّت او بگشاید و او را از محبوبهای محدود و متناهی دور ساخته به ساحت قدس سُبُوح لایزال و قُدّوس لم یزل، نزدیک سازد. لذا در تعریف مؤمنان - که قلبشان از نور ایمان یار سرشار است - می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱

﴿آنها که ایمان دارند در دوستی خدا استوارترینند.﴾

چرا که محبّت، اخلاص و توحید را سبب می‌شود و آن هنگام است که تمامی حواس و دل و قلب و جان مُحبّ از آن محبوب می‌گردد و سراپای وجودش از او و یاد او پر می‌شود.

«...ما تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ...»

فَإِذَا أَحَبَّتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ...»^۲

(۱) بقره / ۱۶۶.

(۲) اصول کافی ۲/ ۳۵۲ (کتاب الایمان والکفر، باب من أذى المسلمین واحتقرهم، ح ۷).

«...هیچ بنده‌ای به چیزی محبوبتر از آنچه بر او بایسته کرده‌ام به من نزدیک نشده است... آنگاه که او را دوست بدارم، من خود گوش او خواهم بود که بدان می‌شنود و دیده‌ او خواهم بود که بدان می‌بیند...»

یکی از آثار عشق و محبت، یگانه پرستی و یکتاگزینی است. می‌باید گوهر گرانبهای محبت را تنها نثار محبوبی کرد که از پس آنکه چشم و گوش ظاهر را کور و کر نمود، دریچه‌های بصیرت باطنی را به روی چشم دل و گوش جان بگشاید تا از سرچشمه حقایق بی‌انتهایش بهره‌ور گردد و در فضای لامکانِ قربش به پرواز درآید و در نتیجه با جهان و اسرار نهان آن آشنائی هر چه تمامتر بیابد. این حالت خود پدیده‌ای است که تحقق آن با برخورداری از نور درونی دوستانان خدا چندان مشکل نخواهد بود؛ چرا که خود محبوب درباره‌ این دوستان می‌گوید:

﴿جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۱

﴿برای او نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه می‌رود.﴾

یعنی محب با نور محبوب سیر و حرکت می‌کند. در جای دیگر، همین نور را به حیات طیبه تعبیر کرده می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^۲

﴿هر کس که کار نیک انجام دهد- چه مرد باشد و چه زن- اگر ایمان داشته باشد، به او زندگانی پاکیزه‌ای عطا می‌کنیم.﴾

این حیات طیبۀ عاشق، همان مشی با نور است که در آیه پیش طرح شد. حیات باقی و ابدی و همیشگی و فناپذیر، برگرفته از نور و حیات ابدی محبوب است.

محبوبها برای محبوب

ائمه و رهبران دین- که خود پیشگامان این سلسله الاهی و پروانگان سوخته شمع وجود محبوب مطلق خویش بوده‌اند- در جهت بخشیدن به محبت‌های گوناگون به همسوز نمودن پیکانهای وفایی که از این کمان رها می‌گردد، ابوابی باز نموده و در رأس آنها «الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ» را قرار داده‌اند. معنای این عنوان چنان است که دوست داشتنیهای محدود و متناهی دنیوی هم می‌باید رنگ نامحدود و نامتناهی پذیرد و برای خدا و فی الله و لله باشد. در آن صورت است که چشم و گوش و دل، از غیر حق بسته و به روی حق گشوده می‌شود و سایر محبوبها نیز به خاطر رنگ پذیرفتن از محبت الاهی به نامتناهی می‌پیوندند و سرانجام، محبت همه آنها همان محبت خدا می‌گردد.

در مراتب بعدی و در حلقه‌های دیگر این زنجیر طولانی، حبّ النبی صلی الله علیه و آله و حبّ الائمه علیهم السلام و حبّ الإخوان و... مطرح میشود تا بدانجا که یک فرد مؤمن، به ملاک خدایی بودنش و در مسیر خدائی گام نهادنش، محبوب انسان می‌گردد و تمامی اینها در مسیر حق و به سوی حق جهت می‌پذیرد. بدین ترتیب انس با محبوب اول او را تعالی می‌دهد و نردبان عروج وی می‌گردد و به حکم «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» هر چه قدم بالاتر می‌نهد، اشرافش بر عالم بیشتر می‌شود؛ یعنی ولی و والی جهان می‌گردد؛ ولایت تصرف و تکوین می‌یابد و جز خدا و جز هر چه که نشانی از خدا دارد نمی‌بیند و همه عالم برای او تجلی‌گاه جلوه‌های محبوب می‌شود و در دل نمی‌پرستد مگر خدا را.

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید پروانه در آتش شد و اسرار، عیان دید

عارف صفت روی تو در پیرو جوان دید یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

بیچاره منم من که روم خانه به خانه

اما افسوس و دریغ از همین انسان! آنگاه که از اوج توحید، خود را به حضیض شرک می‌افکند و از افلاک به خاک در می‌افتد و قلب و دل خویش را کاروانسرای عشقها و پرستشهای دانی و فانی دنیا می‌کند و مصداق اتم «أُولَئِكَ

كَالْأَنْعَامِ؛ بَلْ هُمْ أَضَلُّ^۱ می‌گردد! چنین قلب و دلی برای خدا نیست؛ کیمیای عشق او تنها مس قلبی را زر می‌کند که ابتدا با جاروی «لا» همه عشقهای بی‌ارزش را بروبد و آنگاه حقیقت «إِلَّا» را جایگزین آن گرداند. چنین است که انسان دوستدار خداوند، خود نیز زلال و پاک می‌شود.

از آثار چنین عشقی (عشق توحیدی) غُضُّ بَصَرِ از غیر، در راه خداست:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾^۲

یعنی، به مؤمنان- که دل در گرو محبت خدا داده‌اند- بگو که از چشمهای خود مراقبت کنند و از ورود نامحرمان بیگانه بدان حذر کنند؛ مبادا که از طریق دیدگان، بیگانگان راه در سراچه دل بیابند و بر ایمانشان خللی وارد سازند!

ز دست دیده و دل هر دو فریادا هر آنچه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز پولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

این چنین سفارش و دلسوزی پروردگار مهربان از آن روست که بیم آن دارد که دلهای دوستانش، کاروانسرای عشقهای ویرانگر و مخرب گردد و بوستان آباد آن، خرابه‌ای ویران. بدین سبب، مؤمن محب پروردگار خویش، باید که چشم از دنیا و مافیها بپوشد و به جای آن دل و دیده از محبت حق پُر کند و قلب پاکش را حرم عشق و محبت اولیای خدا و امام زمانش سلام‌الله‌علیه گرداند. چنین قلبی است که «قلب سلیم» نام می‌گیرد و فردای قیامت، سودبخش‌ترین کالای انسان است:

﴿...إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۳

سفیان بن عیینه گوید: از امام صادق علیه‌السلام درباره این آیه پرسیدم. فرمود:

«قلب سلیم آن است که خدا را ملاقات می‌کند و در آن جز

محبت خداوند نیست.»^۴

(۱) ﴿آنان مانند چارپایان، بلکه گمراه‌ترند﴾ (اعراف/ ۱۷۹).

(۲) نور/ ۳۰.

(۳) ﴿...مگر آن که با دلی پاک به نزد خدای شود﴾ (شعراء/ ۹۰).

(۴) کافی ۱۶/ ۲ ح ۵.

همچنین، آن حضرت فرمود:

«الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»

«دل حرم خداست پس در آن غیر خدا را جای مده.»

«صائب» روا مسند که بیت الحرام دل

از حرفهای بیهوده بیت الحزن شود.

اگر قلب، این سان جلایی یافت و تنها جایگاه محبت او شد، دیگر مایه‌های دل‌بندی را نیز فقط برای «او» خواهد خواست: اگر در راه علم می‌کوشد فقط برای اوست؛ اگر به تجارت می‌پردازد برای اوست... همچنین تمام شؤون زندگی‌اش همه و همه رنگ محبوب بی‌همتای خود را می‌گیرد؛ تا آنجا که حتی نفس نیز نمی‌کشد مگر برای رضا و خشنودی محبوب.

در فرهنگ محبت، دویی در دوستی، گناهی نابخشودنی است. شاهد آن که در فرهنگنامه آسمانی می‌خوانیم:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^۱

﴿خداوند برای هیچکس در درون سینه‌اش دو دل قرار نداده

است.﴾

یعنی، کسی که دو محبت در دل داشته باشد، گویا دو دل دارد؛ زیرا یک دل، تنها ظرف یک عشق و محبت است و به عبارت شدید و تند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾^۲

﴿خداوند شرک را نمی‌آمرزد و گناهان کمتر از آنرا می‌آمرزد.﴾

گاهی در بیان علما چنین تعبیر می‌شود:

«كُلُّهَا شَغْلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنَمُكَ»

«هر آنچه تو را از پروردگارت مشغول کند، همان بت تست.»

هر چه بینی جز هوی، آن دین بود؛ بر دل نشان
هر چه یابی جز خدا، آن بت بود؛ در هم شکن
با دو قبله در ره توحید نتوان زد قدم
یا رضای دوست باید یا هوی خویشتن

عاشق تنها محبوب و جلوه‌های عشق او را دوست می‌دارد. او، نام او، کوی او، بوی او، خط و خال و موی او و هر چه را که به او تعلق دارد، می‌خواهد: به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست چنین دوستی، پیامبر دوست و امام زمان دوست می‌شود و اولیای خدا را به ملاک محبت حق دوست می‌دارد؛ زیرا می‌بیند و می‌داند که آنان جلوه‌های راستین و محبوبهای حق‌اند.

تعالیم قرآن کریم - که گوئی ترجمان صحیفه عشق و محبت خداست - آن‌سان که به توحید و یگانه‌پرستی اهمیت داده، به هیچ مسأله دیگری ارزش نداده و تأکید نکرده است؛ تا آنجا که حتی اقرار زبانی به آن را موجب طهارت ظاهری انسان می‌داند.

مراتب توحید

توحید هم مراتبی دارد؛ اولین مرتبه آن اقرار زبانی در سطح ظاهر لفظ است و سپس اعتقاد قلبی که دل و قلب انسان تنها خدا را بخواند و درون او بر آن شهادت بدهد. مرحله سوم توحید عملی است؛ در آن مرحله چنان هستی مؤمن از یگانه‌خواهی مملو و سرشار می‌گردد که آثار بارز آن در همه افعال و افکار و کردار او متجلی می‌گردد و به تعبیر روایات، عمل به ارکان تحقق می‌یابد و تسلیم و توحید از تک‌تک کردارهای او ظاهر و نمایان می‌گردد.

«الایمان هو الإقرار باللسان و عقد فی القلب و عمل

بالأركان»^۱

وحدت کلمه، تکامل عقل و فکر و اخلاق

نتیجه طبیعی انتخاب محبوب واحد و یگانه، قرارگرفتن در طیف جاذبه اوست که به همراه آن وحدت کلمه، تکامل عقل، هدفداری در مباحث علمی و همسو نمودن تفکرات انسانی است که در تمامی عاشقان پدید می آید.

آتش سوزان عشق و محبت، افکار و کردار آدمی را - که شوون جان و ساحل دریای دل و نمودهایی از بود تلاطم اقیانوس وجودند - شکل می دهد و تمامی تفکرات باطل را ذوب نموده اندیشه های حق را جلا می بخشد. لذا می بینیم که فی المثل صنایع دستی و تراوشات ذهنی، اختراعات و کشفیات علمی و صنعتی، همه و همه از نحوه تفکر درباره محبوب حکایت می کند. عاشقی خامه را بر روی صفحه کاغذ می نهد و پیچ و تابش بدان داده عکس چهره زیبای یارش را - که بر لوح دل نبشته است - از تصویر به تصویر می آورد.

همین گونه است قلب پاکی که از آن، آتش جانسوز عشق مولایش امام زمان علیه السلام زبانه می کشد؛ پرواز می کند؛ اوج می گیرد و بر بلندای قلّه قاف عشق می نشیند و هنرها می آفریند.

در نتیجه، محبت نه تنها محبوبها را همسو و یکی می کند بلکه سرپای دل و جان مُحِبّ را - که سواحل وجودی دریای بیکران دل یار است و از خروش امواج او موج می گیرد - با وی هم رنگ و همخو می سازد. این مرحله، خود تجلی گاه روشن وحدت عقل و دل و فکر می باشد. عقل و حلم انسان با کانون - یافتن در مسیر تابش انوار محبوب تکامل یافته شکل می گیرد؛ دلها یکی می شود و کلمات نهانِ خاطره انسان نیز کانون یافته سرانجام در گفتار تجلی می نماید و سخنان را نیز یک رنگ می کند.

بسیار اتفاق افتاده که دو دوست و دو یار همدم، همزمان به فکر می افتند و یا همزمان یک سخن می گویند که اصطلاحاً گفته می شود: «دل من با دل تو یکی شد». این یکی شدن دلها، خود حاکی از یگانگی محبوب و وحدت و جاذبه قلبی است. اینکه با مریض شدن شیعه ای ائمه اطهار علیهم السلام هم احساس

کسالت و ناراحتی می‌کنند، از همین جا ریشه می‌گیرد و یا اینکه بارها اتفاق افتاده است که موقع اتفاق ناراحتی برای همدمی، در همان روز و همان ساعت، یار نیز مضطرب می‌گردد. اینها همگی از یک‌رنگی دلها حکایت دارد.

مقام عشق بنازم! که نیش بر رگ لیلی

زنند و از رگ مجنون خسته خون به درآید!

در فرهنگ عشق، دو جسم، به زبان ادبیات با یک روح اداره می‌گردد؛ که:

من کیم؟ لیلی و لیلی کیست؟ من ما یکی روحیم اندر دو بدن

أنا من أهوى و من أهوى أنا إنا روحان حلا بذنا

دوشینه به خواب، روی آن ماه آمد به عیادت سحرگاه

گفتم: تو که‌ای و من کیم؟ گفت: تو هستی من، تو نقش درگاه

گفتم: تو توای و من توام تو؟ گفتا: شده‌ای زخویش آگاه

آری، یگانگی محبوب، وحدت دل و وحدت درد و وحدت کلمه و وحدت تعقل و وحدت اخلاق و یکرنگی در رفتار پدید می‌آورد. ظهور و تبلور کامل این اتحاد و یکرنگی انسانها، در زمان ظهور موفور السرور امام عصر علیه السلام است. آن روز مغزها و قلبها تسلیم یک محبوب می‌گردد.

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾^۱ فرمودند:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا تُودِي فِيهَا شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.»^۲

«در زمان قیام قائم (آل محمد صلی الله علیه و آله چنین است که) زمینی نمی‌ماند مگر این‌که از آن ندای «لا إله إلا الله» و «محمد رسول الله صلی الله علیه و آله» بلند می‌شود.»

(۱) ﴿هر کس در آسمانها و زمین است، به دلخواه یا ناچار، تسلیم اوست﴾. (آل عمران / ۸۳).

(۲) مکیال المکارم ۷۲/۱، ح ۱۴۸.

واژه «أَسْلَمَ» حکایت از آن دارد که همه دلها در اختیار حضرتش قرار می‌گیرد و تسلیم می‌شود. هر صاحب‌دلی، طوعاً و کرهاً، حتی ناآگاهانه- که در عین آگاهی دل است- تسلیم می‌گردد و این یگانگی ظاهری نتیجه تمرکز دل و قلب است. دل و خواسته او که یکی شد و کانون پذیرفت، اختلاف‌ها- که ناشی از رنگارنگی‌ها و چندگونگی‌هاست- از میان برداشته می‌شود.

البته، آن هنگام که دلها تنها برای محبوبی با زیبایی بی‌پایان تپید و به عشق او سوخت، کلمات و نگاهها و حرکات و تفکرات و گفتارها، همه و همه کانون می‌پذیرد.

موجودات- هر اندازه جنبه وحدتشان قوی‌تر باشد- متحدتر می‌شوند و جنبه کثرتشان ضعیف‌تر می‌گردد و هر چه جانب کثرتشان نیرومندتر شود، جانب وحدتشان ضعیف‌تر می‌گردد. به عبارت دیگر، هر چه کثرتشان اعتباری‌تر باشد، وحدات حقیقی‌تر می‌شود، و به عکس، هر چه کثرات واقعی‌تر گردد، وحدتها اعتباری‌تر می‌شود. پس، اگر رنگها و کثرات قلبی را اعتباری کنیم و همه چیز را به خاطر محبوب واحد دوست بداریم، کثرتها اعتباری و وحدتها واقعی خواهند بود.

در نتیجه، برای یگانگی دلها و ایجاد توحید در ستایش محبوب، باید شاخ و برگهای اضافی را به دور افکند و جان و دل را از بند تعلقات رها کنید. در اینجا به روایتی زیبا استناد می‌کنیم که امام باقر علیه السلام درباره ظهور فرزندشان، امام عصر ارواح‌ناده می‌فرمایند:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ

عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَيْنَ عُقُولِهِمْ وَكَمَّلَتْ بَيْنَهُمْ أَخْلَامُهُمْ»^۱

«زمانی که قائم ما ظهور کند، خداوند دست او را بر سر بندگان

می‌گذارد؛ پس عقل و حلم مردم کامل می‌شود.»

و در نتیجه، ندای توحید حق از جان و زبان انسانها بلند می شود. بنا بر روایت فوق، محبوب که ظهور کند، با دست قدرت خود بر سرها - که سمبل اندیشه هاست - سایه می افکند؛ با جاذبه محبوبیت خویش عقلها را جمع می سازد و خداوند دست او را - که دست قدرت خود خداست - بر سر بندگان (عباد) قرار می دهد و به این وسیله عقلهای مردم را متمرکز می کند. تعبیرات روایت بسیار شگفت است. نمی فرماید که عقلها تکامل می یابد و یا مسائل علمی را خوب می فهمد بلکه می فرماید: عقلها را جمع می کند و کانون می بخشد؛ زیرا در جمع کردن عقلها، نکته های دیگری نیز نهفته است: در سایه اجتماع عقول، روش ها و منش ها هم یکی می شوند و این وحدت دلها از تألیف قلوب شیعیان نیز به دست می آید که توسط آن سرور انجام می گیرد. این کانون یافتن محبت در قلب در نماز «حضور قلب» نام می گیرد که در آداب نماز فرموده اند: نمازگزار می باید دل و قلبش متفرق نبوده کاملاً معطوف و متوجه به ساحت قدس ربوبی باشد تا مصداق کامل آیه کریمه زیر گردد:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

﴿من با سرشت پاک توحیدی به سوی آن که آسمانها و زمین را آفرید روی می کنم و من از مشرکان نیستم﴾

اما اگر دلها رنگهای گوناگون داشته باشند - مثلاً، اگر یکی جاه پرست، دیگری مال پرست، و آن یک شهوت پرست بود - دیگر دلها و عقلها جمع نمی شوند؛ چرا که با یکدیگر متضادند و جمع اضداد محال است.

دلهای بی تعلق به غیر و بی رنگ اند که اجتماع می یابند و اهل دل از روزنه نورانی آنها، فضای لایتنای ربوبیت و توحید را نظاره می کنند. گرچه به اعتبار درجات معرفت قلوب، روزنه ها نیز کوچک و بزرگ می باشند و در نتیجه، تابش

نور حقیقت از این دریچه‌ها شدّت و ضعف می‌یابد، باید دانست که همه یک حقیقت را می‌نگرند و به یک فضا اتصال دارند و همه دلها تنها به وسیله «او» اتحاد می‌یابند.

محور اتحاد دلها ولایت خدا و ائمه طاهرین سلام الله عليهم اجمعین است یاذن الله؛ که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«بِنَا يُؤَلَّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»^۱

«به وسیله ما خداوند دلهای آنها را به هم الفت می‌دهد.»

سرانجام نتیجه این اتحاد و یکپارچگی - که عاشق جز معشوق خویش نمی‌نگرد و سر بندگی جز بر آستان عظمت و جلال او نمی‌ساید - آن است که قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. از سپیده تا سپیده دیگر، تمامی افعالش رنگ محبوب می‌پذیرد و در سایه این وحدت خدائی، یکایک آحاد، دوست‌داشتنی و متحد و همگون می‌گردند. هر شناگر سالکی، به همان مقدار که خود را غرقه این دریای بیکران نمود و خود را به دست امواج آن سپرد، به همان اندازه با دیگر همراهان خویش هم‌رنگ و هم‌گام می‌شود:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ

بَيْنَهُمْ﴾^۲

﴿محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربان‌اند.﴾

﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۳

﴿(شیعیان علی علیه السلام) نسبت به مؤمنان فروتن و نسبت به کافران سرافراز و مقتدرند.﴾

(۱) مکیال المکارم، ج ۱، باب چهارم، تألیف القلوب.

(۲) فتح / ۲۹.

(۳) مائده / ۵۴.

امام عصر علیه السلام پرچمدار توحید در محبت

دریای موج عشق و قلب توفنده هستی، امام زمان ارواحفاده، در تمامی افعال و کردارش یک سو بیشتر ندارد و جز یک محبوب، محبوبی دیگر را نمی خواهد و دیگر دوستها و دوستیها را به خاطر «او» می طلبد. لذا پُرشورترین حمد و ثنا و درود خدا و بندگانش بر جلّوات گونه گون و افعال و اطوار مختلف او نثار می شود که همگی در راه همان محبوب است.

شاهد گویای آن، تعلیم خود آن حضرت است در عبارت پُر جذبه زیارت «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یُسَ» که زبان وحی است و یکی از زیباترین سرودهای عشق شیعه با مولا و امام زمانش. کلمات زیبا و دلنشین آن سراپا از یگانگی جلوه های گوناگون محبت عاشق می کند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقُتُّ؛... السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى.»

«سلام بر تو هنگامی که قیام می کنی؛ سلام بر تو هنگامی که می نشینی؛ سلام بر تو هنگامی که نماز بیامی داری و قنوت می خوانی؛ ... سلام بر تو در شب، زمانی که می پوشاند و در روز، وقتی که روشن می شود.»

به قیام و قعود او سلام می کنیم و بر صلاة و قنوتش و لحظه لحظه های حیاتش درود می فرستیم؛ چرا که اینها همه پرتوهای مختلف رنگین کمان بلند اوست؛ آن هنگام که بر آستان جانان سر می نهد و پشت به بندگی خم می دارد و اینها همه و همه تشعشعات تابان یک نور محبت است. آن نور محبت محبوب بی همتای عالم، که او نیز تنها به اراده این محبوب (خداوند) حرکت می کند و قیام قعود و صلاة و قنوت و رکوع و سجودش، همه و همه، برای اوست. او خداوند را بر دیگران برگزیده است که این خُلق و خوی ذاتی محبّ است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«دَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ»^۱

یعنی نشان مَحَبَّت این است که دوستدار، محبوب خود را بر دیگران برگزیند، راه محبوب را بر دیگر راهها، خواسته او را بر دیگر خواسته‌ها و... امتیاز دهد.

و از آنجا که تمامی لحظات زندگی امام زمان علیه السلام مثل اعلای ایثارِ الْمُحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهِ است، به آنها سلام می‌کنیم و بر آنها درود می‌فرستیم. در مناجات شعبانیّه می‌خوانیم:

«إِلَهِي، لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَتَقَلَّ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتِ
أُتَقَطَّنِي لِمَحَبَّتِكَ»

«پرودگار من! مرا برای بر کناری از معصیت تو تاب و توانی نیست؛ مگر آنگاه که قلب خفته‌ام را با نسیم روحبخش مَحَبَّت خویش بیدار سازی.»

و سرانجام، آنچه در بخش گوناگون بحث آن را دنبال می‌کردیم و در پی اثبات آن بودیم آن‌که: در اثر وحدت محبوب، دل و قلب و روح و روان و جسم و جان محبّ یکی گشته، همه در راه محبوب قرار می‌گیرد و بدان سو جهت می‌یابد و نیز دل‌های گونه‌گون عاشقان و سوختگان کویِ محبوبِ محبوبها به دریای مَحَبَّت او متصل و یکی می‌گردد.

صدفوار گوهرشناسان راز

دهان، جز به لؤلؤ، نکردند باز

گوهرشناسی

﴿سِيَاهُهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾^۱

﴿بر رخسارشان از اثر سجده نشانه‌های (نورانیت) پدیدار

است﴾

در اثر محبت و عشق، انسان گوهر و گوهرشناس می‌گردد؛ هم او را

می‌شناسند و هم او گوهر را می‌شناسد:

«عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: جَاءَ

ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، ﴿وَعَلَى

الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهِهِمْ﴾^۲ فَقَالَ: «نَحْنُ عَلَى

الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيَاهِهِمْ وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ

عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا
يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ»^۱

«صفوان گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمودند: ابن الکواء به محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و از آیه ﴿و بر اعراف (جایگاهی بلند میان بهشت و جهنم و مسلط بر هر دو) مردانی هستند که همگی را به چهره‌هایشان می شناسند﴾ پرسید. آن حضرت فرمودند: ماییم که بر اعراف هستیم و یاران خود را به چهره‌هایشان می شناسیم. خداوند از راه معرفت ما شناخته می شود. او ما را روز قیامت بر روی صراط معرفی می کند. پس، وارد بهشت نمی گردد مگر آن کس که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم و وارد دوزخ نمی شود مگر آن کس که ما را نشناسد و ما او را نشناسیم.»

در پیشانی نورانی اهل محبت علامت عشق حک شده است:

بر جبینم نقش عشق خال تست در مسلمانی شدم هندوی تو

این عاشقان در هر عالمی مورد شناسائی گوهرشناسان (عارفان) اند. امام صادق علیه السلام درباره آنان چنین می فرمایند:

«و لِأَهْلِ التَّوَّاضِعِ سِيَاءٌ يَعْرِفُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ
أَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْعَارِفِينَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ
يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهِهِمْ﴾»^۲

«و فروتنان چهره‌ای دارند که فرشتگان آسمانی و زمینیان دارای شناخت آنان را می شناسند. خدای متعال می فرماید: ﴿و بر اعراف مردانی هستند که...﴾»

آری، آن هنگام که روح و روان و جسم و جان یکسو گشته به سوی محبوب جهت یافت و به راه او هدایت شد، در مسیر این راه طولانی، هر آنچه رنگ و بوی او را داشته باشد می شناسد؛ یعنی، گوهرشناس و محبوب شناس

(۱) نورالثقلین ۳۲/۲، ح ۱۲۸.

(۲) همان ۳۴، ح ۱۳۵.

می‌گردد و در میان هزاران نشان، نشان وی را می‌یابد و بردل و جان می‌نشانند و در میان هزاران صدا، صدای او را می‌شنود و در میان هزاران نام، نام او را می‌بینند بلکه برای او همه چیز نشان محبوب می‌گردد؛ تمامی صداها صدای محبوب جلوه می‌کند و نامها نام او و چهره‌ها چهره او:

آن زلیخا از سپندان تا به عود نام جمله چیز یوسف کرده بود

این خود از مهمترین آثار و خواص محبت است؛ زیرا، به مصداق «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۱ مؤمن با نور خدا می‌نگرد؛ خدائیه‌ها را می‌شناسد و با آنان انس می‌گیرد و به حکم ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾^۲، راه او طریق نعمت داده‌شدگان می‌شود که راه و رسم و جسم و جان آنان را می‌شناسد و تشخیص می‌دهد. اما آن گوهرها کیانند؟ در آیه کریمه دیگر بیان می‌شود:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۳

﴿و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند با کسانی که خدا به آنها لطف و عنایت کامل فرموده، یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران، محشور خواهند شد؛ و اینان چه نیکو رفیقانی هستند!﴾

آری، عاشق و محب محبوب، دوستان دیگر خود را می‌شناسد و با آنان همراهی می‌کند و در سیر و سفر الی‌الله و مع‌الله و فی‌الله با آنان هم‌سنگ و هم‌رنگ و هم‌سو می‌گردد و در این مسیر، از میان میلیون‌ها اسم و روح و جسد و قبر، نام و روح و جسد و قبر آنان را می‌شناسد؛ چرا که تمام آنان روح نامها و روح

(۱) ﴿ما را به راه راست رهبری فرما؛ راه کسانی که به آنها نعمت عطا فرمودی﴾. (فاتحه / ۶ و

(۲) بحار الأنوار ۶۷ / ۷۳ - ۷۶ (کتاب الایمان و الکفر، باب ۲).

(۳) نساء / ۶۹.

آنان روح ارواح و جسد آنان روح اجساد و قبر آنان روح قبرهاست. او به خوبی با روح ارواح و روح اجسام آشنایی دارد و زبان حالش چنین است که:

«وَاجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ فَمَا أَخْلَى أَسْمَاءَكُمْ...»^۱

«پیکرهای شما در میان پیکرها و جانهای شما در میان جانها... و

قبرهای شما در میان قبرهاست. چه شیرین است نامهایتان!...»

در نیمروز عرفات، راهیان دیار یار، در میان زائران بی شمار، محبوب خود را می یابند و می بینند و از چشمه جوشان وصالش جرعه بر می گیرند. آری، هر آن کس که پای در راه محبوب نهد و به جستجوی جمالش برخیزد، سرانجام، او را می یابد و آتش سوزان هجر به آب گوارای وصل فرو می نشاند. این وصال تنها یک شرط دارد و آن سوخته و عاشق بودن در دربار اوست:

من عاشقم؛ گواه من این قلب چاک چاک	در دست من جز این سند پاره پاره نیست
در پساره پاره ورقهای این سند	عشاق را نوشته که جز مرگ چاره نیست
در قلم استخاره مکن؛ زآنکه گفته اند:	«در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست»

عاشق سرگشته و بی تاب در آنجا فریاد بر می آورد که:

ای مولای من! سر و جانی دارم؛ هر چند ناچیز، آرزو می کنم به پای شما فدایش کنم. قلبی دارم. هر چند آلوده و زنگار گرفته. جایگاه عشق خدائی شماست که با شیر از مادر گرفته و از عهد «آلشت» به ارمغان آورده ام. آنجا نیز پروانه شمع وجود شما بوده ام:

از ازل بست دلم با سر زلفت پیوند	تا ابد سرنکشد و ز سر پیمان نرود
سر چه باشد که فدای قدم دوست کنم؟!	این متاعی است که هر بی سر و پایی دارد

پس شما را سوگند می دهم که با نظر عنایتی دل شکسته ما را شاد کنید!

به کِشمة عنایت نظری به سوی ما کن که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد

به خاطر این عشق خالص و محبت زلال است که مُحَبِّ، محبوب خود و محبوبِ محبوب خود و دیگر محبّان محبوب خود را می شناسند و این دیر-

(۱) زیارت جامعه کبیره.

آشنائی را از سابقه آشنائی با معشوق دارد؛ یعنی، همه کسانی را که برگرد شمع وجود محبوبش می چرخند، می شناسند؛ زیرا این محبت به او بصیرت می بخشد و او را همرنگ و هم سنخ محبوب می گرداند و ائتلاف و قرب روحی را سبب می شود که:

«الْمَوَدَّةُ تَعَاطُفُ الْقُلُوبِ فِي اِئْتِلَافِ الْأَرْوَاحِ»^۱

«دوستی جذبه دلهاست در حالت الفت جانها»

انسان، در اثر عشق شدید، بوی و موی و کوی محبوب را نیز می شناسد. شاهد گویای این مدعا دلباختگان کوی سلسله جنبان عشق و سرور دلدادگان، امام حسین علیه السلام هستند که تربت پاک آن مولا را به مشام جان می شناسند:

شنیدستم که مجنون دل افگار

بشد از مردن لیلی خبردار

گریبان چاک کرده تا به دامن

به سوی تربت لیلی شتابان

بدیدش کودکی آنجا ستاده

به هر سو دیده حسرت گشاده

سراغ تربت لیلی ازو جُست

پس آن کودک بخندید و به او گفت

که: ای نشنیده نام عشق مجنون

که ای نابرده نام عشق مجنون،

تو را مجنون اگر که عشق بودی

زمن کی این تمنا می نمودی؟

برو مجنون! به مدفنکه تو رو کن

زهر خاکی کفی بردار و بو کن

زهر خاکی که بوی عشق برخاست

یقین دان تربت لیلی همانجاست

محبوب ما، هم شمع و هم شاهد

محبوب ما- از آنجا که از محبوب حقیقی، رنگ پذیرفته و نشان از او دارد- در میان تمام محبوبها شاخص است. این شاخص بودن و امتیاز به سبب زیبایی جمال عالم آرای اوست که کسی چون او نمی ماند و او نه تنها شمع است که «شاهد» نیز هست:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى

النَّاسِ﴾^۱

﴿و اینچنین شما (اهل بیت علیهم السلام) را اُمت میانه رو قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید﴾

در شهادت و شاهد بودن سنخیت مطرح می شود؛ زیرا، شاهد مقیاس و الگو و اصل هر چیز است؛ طرح قالب و الگوست. از اینجا است که خداوند در خلقت ائمه طاهرین و پیامبر اکرم صلوات الله علیهم اجمعین به خود مباحثات می کند:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲

﴿من در زمین خلیفه خواهم گماشت﴾

چرا که اینان الگوهای کامل انسانیت اند.

در پرواز بندگی عاشقان، در بلندای آسمان ربوبیت، پیامبر بزرگوارمان که درود خداوند بر او و خاندانش باد در پیشاپیش طایران بلند پرواز این آسمان، پرچمدار عبودیت و بندگی است و اوّل نور و اوّل وافِدِ إِلَى اللَّهِ در صحرای محشر است. پس از او به مصداق «الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ»، هر آن کس به او نزدیک تر باشد، الگو و شاهی است برای دیگر بندگان:

﴿إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ﴾^۳

﴿همانا نزدیک ترین مردم نسبت به ابراهیم (علیه السلام) پیروان

اویند﴾

(۱) بقره/۱۴۳.

(۲) بقره/۳۰.

(۳) آل عمران/۶۸.

پس، اولین شاخص و نشان گویای راه محبت، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است که:

﴿ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى. ^۱﴾

﴿ صاحب شما (محمد مصطفی صلی الله علیه و آله) هیچگاه در

ضلالت و گمراهی نبوده است.﴾

او در معراج بندگی به قلّه بلند «حَبِيبُ اللَّهِ» دست یازیده و خود، مشعل فروزان محبت گردیده است. پس، او آشنای اهل محبت و بهترین شاهد می باشد و فرزندان گرامی و عترت طاهره اش سلام الله علیهم اجمعین... و آنگاه امت مرحومه اش نیز در طول مقام آن بزرگوار از این شمارند.

در آیه کریمه سوره بقره واژه «وَسَطٌ» به کار رفته که معنای معتدل می دهد؛ یعنی افراط و تفریط را در آن راهی نیست. در نتیجه، عاشق صادق، شمع شاهد خود را - که معتدل و به دور از افراط و تفریط است - به ملاک سنخیت با او می شناسد. این سنخیت از اصل آفرینش و نور در خلقت، پرده بر می دارد؛ زیرا همه آنان به شهادت کریمه: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ ^۲ رنگ شدید دوستی خدا را دارند و شاخصهای خود را می شناسند.

مثلاً، امیرالمؤمنین علیه السلام شاهد و الگوست؛ «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» ^۳ است؛ ملاک و الگوی عشق انبیاء علیهم السلام است؛ خوب خوبان و محبوب محبوبهاست. از امام صادق سلام الله علیه در بیان سنخیت امام و شیعیان چنین نقل شده است:

«إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنَا - وَاللَّهِ - أَحِبُّكَ وَ اتَوَلَّكَ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذِبْتَ. قَالَ: بَلَى وَ اللَّهُ إِنِّي أَحِبُّكَ وَ

(۱) نجم / ۲.

(۲) بقره / ۱۶۶.

(۳) علل الشرایع، باب ۱۳۰ / ۱۶۱.

أَتَوَلَّاكَ، فَكَرَّرَ ثَلَاثًا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذِبْتَ؛ مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ. إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفِي عَامٍ ثُمَّ عَرَضَ الْمُحِبِّ لَنَا، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عَرَضَ؛ فَأَيْنَ كُنْتَ؟! فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَلَمْ يُرَاجِعْهُ.^۱

«مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. آن حضرت همراه اصحابش بود. بر آن حضرت سلام کرد و گفت: به خدا من ولایت و محبت تو را دارم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویی. پرسید: چرا؛ به خدا من محبت و دوستی تو را دارم. و تا سه بار تکرار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویی؛ تو چنانکه می‌گویی نیستی. همانا خداوند روحهای مردم را دوهزار سال پیش از بدنهایشان آفرید و سپس دوستان ما را به ما عرضه کرد. به خدا که من روح تو را در میان آنها ندیدم. پس تو کجا بودی؟! آنگاه مرد ساکت شد و جوابی نگفت.»

ملاحظه می‌کنید که در روایت فوق، لغت «محبت» به کار برده شده است و نیز واژه «اولیاء» که جمع ولی است و معنای قُرب و دوستی بلافاصله می‌دهد.

پس، اینان اولیای روحانی‌اند که نور شناخت و روح محبت را به دوستان خویش تفویض نموده‌اند و اینچنین است که مشهود (شیعه) آن هنگام که بر شاهد (امام علیه السلام) عرضه می‌گردد به سرعت شناخته می‌شود و شاهد، عیار صدق گفتارش را به درستی محک می‌زند.

شهادت - به آن معنا که ذکر کردیم (گواه و شاهد بودن) - تنها به ظاهر و گفتار نیست؛ بلکه حقیقتی معنوی و روحانی است که بر اعمال و رفتار او تشعشع و پرتوافکنی می‌کند و از این رو شیعه - که قلبش، هنر و صنع علی و اولاد او علیهم السلام است - مورد شناسایی آن بزرگواران می‌باشد؛ همان سان که هر

(۱) کافی ۴۳۸/۱ ح ۱ باب «معرفتهم أولیاءهم والتفویض إلیهم».

هنرمندی، از میان هزاران اثر متشابه دیگر، هنر خود را امتیاز می‌دهد.
نتیجه اینکه جذبه دو طرفه، گوهرشناسی را سبب می‌گردد. امیرالمؤمنین
علیه‌السلام مصداق اتمّ این گوهرشناسی است و هر کس به هر اندازه به او نزدیک‌تر
شود گوهرشناس‌تر می‌شود و از بوی یار، کوی او را تشخیص می‌دهد.
يعقوب سوخته عشق يوسف نیز گفت:

﴿إِنِّي لَأَجِدُ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفْنَدُونِ﴾^۱

﴿من (از این کاروان بوی) يوسف را می‌یابم؛ اگر تخطئه‌ام

نکنید.﴾

و شیعه صادق نیز یعقوب‌وار، گوهر عشق را می‌شناسد؛ اگر چه دیدگانش
به غبار عصیان آلوده باشد که در این صورت آن را به آب زلال اشک در رثای
فرزند پاک زهرا، حسین، علیهما‌السلام شستشو می‌دهد تا بهتر و صحیح‌تر گمشده
خویش را ببیند و باز شناسد. آنها خودشان چنین فرمانمان داده‌اند.

گوهرشناسی حضرت خدیجه علیها‌السلام

خدیجه علیها‌السلام هم از ابتدا علائمی از فوق‌العادگی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه
وآله را می‌شناخت و روی همین تشخیص و گوهرشناسی، پیشنهاد ازدواج به آن
بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله نمود و او را با سرمایه خویش به تجارت گسیل داشت. لذا
هنگامی که در روز اول بعثت که از کوه حرا پایین آمد و به زبان آشکار همه اشیاء
او را سجده کردند و می‌گفتند: «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ»، خدیجه گفت: این نور
چیست؟ فرمود: «این نور نبوت است؛ بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ».

خدیجه گفت: خیلی وقت بود که من این نور را در تو می‌دیدم و
می‌شناختم. لذا بی‌درنگ اسلام آورد. آنگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای
خدیجه! من در خود احساس سرما می‌کنم.» خدیجه او را در جاجیمی پیچید.

ندا آمد: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾. پس ایستاد و دست به گوش خود نهاده گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ! اللَّهُ أَكْبَرُ!». در این هنگام هر موجودی که آن صدا را می شنید با او همراهی می کرد.^۱

گوهرشناسی بحیرای راهب

بحیرا، راهب مسیحی- که وجودش خالی از گوهر عشق نبود- در اولین برخورد با بزرگترین گوهر گرانبهای محبت- که در میان عالم جسم و جسمانیان پنهان شده بود- از تشعشعات وجودی اش او را شناخت و تشخیص داد؛ حال آنکه همراهان و مصاحبان او چه بسیار شب ها و روزها با او بودند اما هرگز درخشش وجود و جانتابی او را ندیدند.

داستان چنین بود:

ابوطالب علیه السلام در کاروانی تجارتی قصد حرکت به سوی شام داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- که در آن موقع نه یا دوازده ساله بودند- پیشنهاد و اصرار کردند که همراه عموی خود به سفر بروند. کاروان حرکت کرد. در میان راه در محلی به نام «بُصْرَى» نزول کردند. راهبی نصرانی در صومعه ای در نزدیکی آن مکان زندگی می کرد و از نظر نصرانیان علم و دانشی فراوان داشت. کاروانهای تجارتی قریش بارها از آن صومعه عبور کرده بودند اما با بحیرا به صحبت نشستہ بودند. این بار بحیرا طعام مفصلی ساخت و برای آنان برد و اصرار نمود که تمامی کاروان در این غذا شرکت کنند اما دید آن را که می خواهد هنوز حضور ندارد. پرسید: آیا همه شما حضور دارید؟ گفتند: همگی حضور داریم؛ تنها

(۱) بحار الأنوار ۱۸ / ۱۹۶ - ۱۹۷: «فَلَمَّا نَزَلَ عَنِ الْكُزَيِّ تَوَجَّهَ إِلَى خَدِيجَةَ فَكَانَ كُلُّ شَيْءٍ يَسْجُدُ لَهُ وَ يَقُولُ بِلِسَانٍ قَصِيحٍ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. فَلَمَّا دَخَلَ الدَّارَ صَارَتْ الدَّارُ مَنُورَةً، فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: وَ مَا هَذَا النُّورُ؟ قَالَ: هَذَا نُورُ النَّبَوَّةِ؛ قُولِي: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَتْ: طَالَ مَا قَدْ عَرَفْتُ ذَلِكَ، ثُمَّ أَشْلَمَتْ. فَقَالَ: يَا خَدِيجَةُ، إِنِّي لَأَجِدُ بَرْدًا، فَدَثَّرْتُ عَلَيْهِ فَنَامَ فَنُودِيَ: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ الْآيَةُ، فَقَامَ وَ جَعَلَ إضْبَعَةً فِي أُذُنِهِ وَ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ. فَكَانَ كُلُّ مَوْجُودٍ يَسْمَعُهُ يُوَافِقُهُ.»

کودکی از ما حضور ندارد. بحیرا از آنان خواست که آن کودک را نیز حاضر کنند. در این هنگام ابوطالب علیه السلام او را آورد و همراه کاروان بر سر سفره نشانید. بحیرا با دیدن نوجوان به دقت او را زیر نظر گرفت. به اندام و قیافه و چهره او می نگریست. وقتی غذا پایان یافت و مردم متفرق شدند، بحیرا به لات و عزیٰ قسمش داد که سوالاتش را پاسخ دهد. آن حضرت فرمودند: «مبغوض ترین اشیاء نزد من لات و عزیٰ است.» بحیرا گفت: به حق «الله» سوألهایم را جواب بدهید. حضرت فرمودند: «پرس!» سپس بحیرا سوألاتی نمود و او که صلوات خدا بر او و خاندانش باد جواب داد. پس، عمویش ابوطالب علیه السلام را خواست و سفارش نمود که این گنج گرانبها را به شدت مراقبت کند و هر چه زودتر به شهر و خاندانش برساند و از سفر منصرف گردد...^۱

(۱) عیون الأثر فی فنون المغازی و السیر، ابن سید الناس ۱/ ۴۰ - ۴۳؛ نیز، رک.

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود؟
جان و سر را نتوان گفتم که مقداری هست

هدیه به محبوب

یکی دیگر از بارزترین آثار محبت، هدیه به محبوب است. امام معصوم
علیه السلام می فرمایند:

«مِنْ تَكْرِمَةِ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَقْبَلَ تُحَفَّتَهُ وَيُثَحِّفَهُ بِمَا
عِنْدَهُ وَلَا يَتَكَلَّفَ لَهُ شَيْئاً»^۱

«از تکریم مسلمان نسبت به برادر مسلمانش این است که هدیه
او را بپذیرد و خود نیز به او هدیه دهد و برای او به مشقت نیفتد.»

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که:

«لَأنَّ أَهْدِي لِأَخِي الْمُسْلِمِ هَدِيَّةً تَنْفَعُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ
أَتَصَدَّقَ بِمِثْلِهَا»^۲

«هر آینه اگر من به برادر مسلمانم هدیه ای دهم که به او سودی
بخشد، برایم محبوب تر است که به همان مقدار صدقه دهم.»

(۱) وسائل الشیعه ۲۱۲/۱۲ ح ۲.

(۲) همان ۲۱۳ ح ۴.

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

«تَهَادُوا، تَحَابُّوا؛ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالضَّغَائِنِ»^۱

«به یکدیگر هدیه دهید تا محبت شما نسبت به هم بیشتر گردد؛

چرا که هدیه کینه ها را زایل می کند»^۲

هدیه، تنزل فدا شدن عاشق است

محبت شدید اقتضا می کند که عاشق در قرب وصال و حضور معشوق باشد. این شوق، آن به آن شدیدتر می گردد؛ چونان مادری که در هنگام جوشش عشق فرزند، او را به سینه می چسباند؛ گویا در آن حال، تاب آن نمی آورد که کوچکترین فاصله ای میان خود و فرزندش داشته باشد و بر آن است که بیش از پیش با او حضور یابد. حتی گاه می شود که جان خود را فدای جان فرزند می کند؛ باشد که او باشد و این اگر فنا شود باکی نیست.

عبارت زیبا و پرمعنای «بِأَبِي أُنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ وَلَدِي»^۳ نیز حکایت از آن دارد که این خصیصه فطری بشر است که همیشه هستیهای ارزشمند خویش را برای محبوب می خواهد و نهایت قرب خود را به این می داند که تمامی آنها را نثار آستان او کند. لذا هر لحظه برای محب دلباخته عید قربان است؛ که:

به عید قربان قربان کنند خلق جهان بتا، تو عید منی؛ من شوم تو را قربان

آری، محبت حقیقی، چنین خاصیتی دارد؛ اما از آنجا که عاشق در هر موقعیتی برای نیل به چنین رتبه ای از ایثار و فداکاری قادر نیست و به حکم آنکه:

مَا لَا يُذْرِكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ وَ:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید،

(۱) همان، ح ۵.

(۲) زیارت جامعه کبیره.

(۳) هدیه دادن به نشان محبت و برای افزایش آن کجا و به طور تشریفاتی و رفع «تکلیف»، شیء

لوکس و گرانبه و بی استفاده را «کادو» دادن... کجا؟!

تا آنجا که ممکن است، باید از بستگیها و علاقه‌های گوناگون، در راه محبوب گذشت؛ باشد که محبّ به خیر کثیر- که آزاد شدن از وابستگیهاست- نائل آید. این، رسیدن به نیکی در راه دوستی محبوب است. در این زمینه قرآن مبین می‌فرماید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۱

﴿به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر این که از آنچه دوست

دارید انفاق کنید.﴾

از آن رو که اموال و دارائی انسان در قید تعلق و پیوند قلبی اوست، آن هنگام که آدمی صدقه‌ای می‌دهد یا انفاقی می‌کند گویی از خود مایه می‌گذارد. لذا مُحب جهت اعلام شدّت محبّت خود نسبت به محبوب باید از آنچه بدان عشق می‌ورزد و تعلق عمیق نسبت به آن دارد، درگذرد تا نشان دهد که آمادگی از خودگذشتگی دارد و نیز برای رهاشدن‌های بالاتر مهیا گردد. مثلاً اعلای این کلام را، چونان همیشه، در دستگاه خدائی خاندان اهل بیت علیهم‌السلام می‌یابیم که هم خود و هم تمامی دارائی خود را در راه محبوب فدا کرده‌اند. از آن رو زبان وحی در مدحشان گوید:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ﴾^۲

﴿و خوراک را- هر چند مورد علاقه (و نیازشان) است [یا به

دوستی خدا]- (به دیگران) می‌خورانند.﴾

و اِلّا انفاق در آنچه که مورد علاقه نیست ضرب‌المثل عامیانه «روغن چراغ ریخته وقف مسجد کردن» را در اذهان تداعی می‌کند.

هدیه برای یکی کردن محبوبهاست

در صفحات پیشین دیدیم که از آثار اولیّه عشق، انتخاب محبوب واحد است و دانستیم که «رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن». اکنون برآنیم تا روشن کنیم که می توان دوستها و دوستیهای گوناگون را - که به ملاک واحد مورد علاقه اند - در یک مرکز، تمرکز داد و در یک نقطه، کانون و وحدت بخشید. عاشق آنچه را که دوست می دارد در راه دوست هدیه می کند (به تعبیر دیگر، به خود دوست می دهد)؛ در راه دوست انفاق می کند و قرض می دهد (یعنی به خود دوست قرض می دهد و انفاق می کند)؛ به خاطر رضای او صدقه می دهد (یعنی به محبوب بخشش و عطا می کند)؛ اگر چه هر چه دارد از آن محبوب است. تعبیرات احادیث و آیات شریفه درباره صدقه و قرض و انفاق از این واقعیت عاطفی پرده برمی دارد. از طرفی، قرض در راه خدا را قرض به خدا تعبیر می کند:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا؟﴾^۱

﴿چه کسی است که به خدا وامی نیکو دهد؟﴾

از سوی دیگر، نهادن صدقه را در دست سائل و فقیر، چون قرارداد دادن آن در دست خداوند می داند:

«كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْبَلُ يَدَهُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ فَقِيلَ

لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: «إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ»^۲

«امام زین العابدین علیه السلام هنگام صدقه دادن دست خود را می بوسید. از علت این کار پرسش شد. فرمود: صدقه قبل از اینکه در دست سائل قرار گیرد در دست خداوند قرار می گیرد.»

تمامی اینها برای آن است که محبوبهایش را در یک نقطه جمع کند و نثار کوی دوست نماید؛ یعنی، عاشق بر آن است که محبوبهای فرعی و تبعی اش

را نیز نزد محبوب اصلی و ذاتی اش گرد آورد تا همه در یک کانون قرار بگیرند و «محبّتها» به یک محبّت تبدیل شود.

بنابراین، با هر تحفه‌ای که به نزد دوست می‌فرستد، گویی عزم آن دارد که شعاع دایره محبّت را کوچکتر کند و سرانجام، نقش دایره را زائل نموده آن را در یک نقطه خلاصه گرداند تا هماره به بیش از یک مرکز توجه نکند. آن مرکز، هم اصل محبّت و هم محبّت اصل است.

بر اساس همین اندیشه و عزم است که شیعه هماره آرزوی آن دارد که در جهان آخرت نیز با محبوبهای خدائی اش - ائمه صلوات الله علیهم اجمعین - در مقام محمود در نزد خدا اجتماع یابد؛ یعنی همه محبوبهایش در مقام محمود کانون یابند و او نیز در وصال غرقه گردد:

«وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ»^۱

«از خدا مسألت دارم که مرا به مقام محمود - که شما در نزد خدا

دارید - برساند.»

هدایای مادی و معنوی

دارائیهای انسان، به سان وجود خودش، دو جنبه دارد:

یک قسم دارائیهای مادی است که بخشش و انفاق و هدیه برحسب ظاهر از آن می‌کاهد؛ همچون یک تابلوی جالب، یک دسته گل خوشبو و یا یک پیراهن زیبا. با اهدای آنها به دوست، دارائی ظاهراً نقصان می‌یابد.

قسم دوم دارائیهای معنوی است - که همه کس از آن بهره ندارد - و با بخشش و اهدا فزونی می‌یابد؛ همچون دانشی که به آموزنده‌ای می‌آموزیم یا روایتی که برای کسی نقل می‌کنیم یا زیارت و نمازی که به نیابت دوستی می‌خوانیم و یا دعائی که در حق او انجام می‌دهیم.

(۱) زیارت عاشورا.

هدایای ما به آستان مقدس محبوب بزرگوارمان امام زمان علیه السلام نیز چنین است:

الف- هدایای مادی

محبوب ما- که چرخش عالم امکان باذن الله در دست پُر قدرت اوست و واسطه روزی رساندن خدا به بندگان می باشد- هیچ گونه نیازی به ما و هدایای ما ندارد؛ امّا- از آنجا که انسانها و مسلمانان، و بخصوص شیعیان حضرتش، تحت سرپرستی و ولایت و به تعبیری پدری آن بزرگوارند- می توان گفت هدیه بدانان، هدیه به آن سرور محبوب محسوب می شود. لذا فقها گویند:

یکی از مصادیق مصرف نذر برای پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه صلوات الله عليهم اجمعین- اگر نذرکننده هنگام نذر مصرف خاصی را در نظر نگرفته باشد- نیازمندان از شیعیان آنان می باشند.

ب- هدایای معنوی

آن هنگام که ما برای آن محبوب غایب از نظر و هجران گزیده از اغیار- که یاران بر دوام از چشمه زلالش سیراب اند- هدیه ای می فرستیم یا نمازی می خوانیم و یا آیاتی از قرآن می خوانیم و به آستان آن حضرت سلام الله علیه هدیه می کنیم و یا امامی را زیارت می کنیم، برآنیم که هم اعمال ناقص ما شرف قبول یابد و هم با این اهدا و ابراز محبت، خود را به آن وجود نازنین نزدیک تر کنیم. این فرمان خود آنان است و راهی است که خود به رهروی اش امر فرموده اند؛ آنجا که می فرمایند:

«آن کس که ثواب نماز خود را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و اوصیاء پس از او صلوات الله عليهم قرار دهد، خداوند ثواب نماز او را چندین برابر می گرداند و پیش از آنکه روح از تن او بیرون رود به او گفته می شود: فلانی! هدیه تو به ما اکنون تو را بهره می دهد و امروز روز پاداش توست؛ چشمت روشن و خاطرت آسوده

باد بر آنچه خداوند مهیا ساخته. گوارایت باد!

راوی می‌گوید: گفتم: نماز خود را چگونه هدیه کند؟ فرمود: ثواب نماز خود را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیت می‌کند. اگر می‌تواند پنجاه رکعت (فریضه و نافله)، در هر نماز، بجا می‌آورد و به هر کدام از ائمه که بخواهد هدیه می‌کند و... و پس از تشهد و سلام می‌گوید: «اللَّهُمَّ، أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». خداوند! اینها رکعاتی بود هدیه به بنده و پیامبر و فرستاده تو محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله که فرجام پیامبران و سید فرستادگان است. خداوند! آن را از من قبول کن و به او ابلاغ فرما...»^۱

سید ابن طاووس پس از بیان نحوه هدیه به هر یک از ائمه علیهم السلام می‌گوید: «ممکن است بینداری که آنان از هدایای تو بی‌نیازند یا در تکرار روزها به نظرت رسد که هدیه زیادی به آنان نمودی؛ پس به خیالت برسد که از آن فراغت یابی. بدان که آنان صلوات الله علیهم از هدیه تو بی‌نیازند؛ اما تو از هدیه دادن به آنان بی‌نیاز نیستی. بدین وسیله خود را به آنان نزدیک می‌کنی؛ همان‌گونه که خداوند از حالات و بندگی تو بی‌نیاز است.

پس اول که هدیه می‌کنی در اندیشه تو باید چنین باشد که منت از خدا و ائمه علیهم السلام است بر تو که تو را به سعادت دائم و خلود در احسان خودشان راهنمایی کرده‌اند:

﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا. قُلْ: لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ
اللَّهُ يُمِّنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ﴾^۲

و خود را چنان ببینی که شاعری گفته است:

أَهْدِي لِمَجْلِسِهِ الْكَرِيمِ وَ إِنَّمَا أَهْدِي لَكَ مَا خِزْتُ مِنْ نَعْمَائِهِ
به پیشگاه گرامی او هدیه می‌کنم. اما آنچه را هدیه می‌کنم از داده‌های
خود او برگزیده‌ام؛

كَالْبَحْرِ يَمْطُرُهُ السَّحَابُ وَمَا لَهُ مَنِّ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مَن مَّائِهِ

مانند دریا که ابرها بر آن می بارند و منتی بر دریا نیست؛ زیرا از آب خود دریاست که می بارند.

و اما اگر به نظرت رسید که هدایای زیادی نمودی، پس بدان که اندیشه هدیه کردن بر تو از طریق عنایت خداوند - جلّ جلاله - حاصل شده است؛ زیرا باید به خود بگویی: اگر محبت‌های الهی نبودند، خداوند نه زمینی و نه آسمانی و نه کسی را در شهرها و نه آتشی و نه بهشتی و نه چیزی از نعمتها خلقت نکرده بود. پس، آیا غیر از این است که برگشت تمامی اعمال تو به دارائی آنها و در دیار خشنودی آنان است؟...»^۱

پس از آن سید ابن طاووس رضوان الله علیه به تفصیل، نمازهای هدیه را به هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام بیان می کند.

نتیجه این که، گذشتن از دارائیهای مادی و معنوی در راه وصال محبوب، زمینه روحی را برای فدا کردن جان و هستی محب، آماده می سازد و تمامی عُلقه‌ها را به سوی محبوب (خدا و اولیای او) سرازیر می کند.

هدیه جان به محبوب

حاصل زندگی جز این نبود که بمیرد کسی برای کسی

عاشق، در اثر تمرین اهداهای خردتر و کوچکتر، تا بدانجا می رسد که جان و تمامی هستی خود را به محبوب می فروشد و هدیه می کند. آنجاست که محبوب خود بدون واسطه در خریداری سرمایه محب اقدام می کند و به ثمن وصال، جان و مال او را می خرد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾^۲

﴿و برخی از مردم جان خود را در راه رضای خدا بذل می کنند﴾

در ذیل این آیه کریمه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است که:

قال: «ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعْنَى يَشْرِي نَفْسَهُ:

يَبْذُلُهَا»^۱

«مقصود از این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است و «جان خود را

می فروشد» یعنی: آن را بذل می کند.»

«و بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: لَمَّا تَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْغَارِ وَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَنَامَ عَلَى فِرَاشِهِ وَ يَتَغَشَّى بِبُرْدِهِ. فَبَاتَ عَلِيٌّ

عَلَيْهِ السَّلَامُ مُوْطِنًا نَفْسَهُ عَلَى الْقَتْلِ وَ جَاءَتْ رِجَالُ قُرَيْشٍ مِنْ

بُطُونِهَا يُرِيدُونَ قَتْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَلَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَضَعُوا عَلَيْهِ أَسْيَافَهُمْ لَا يَشْكُونَ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا: أَتَقْظُوهُ لِيَجِدَ أَلَمَ الْقَتْلِ وَ يَرَى السُّيُوفَ تَأْخُذُهُ.

فَلَمَّا أَتَقْظُوهُ فَرَّأُوهُ عَلِيًّا! فَتَفَرَّقُوا فِي طَلَبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾»^۲

«انس بن مالک گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه

ابوبکر مکه را ترک کرد و متوجه غار گردید، به علی علیه السلام امر فرمود

که به جای او در بستر بخوابد و خود را به جامه او بپوشد. پس

علی علیه السلام خوابید و خود را آماده کشته شدن ساخت. مردانی از

قریش به درون خانه ریختند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل

رسانند. آنان یقین داشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر خوابیده

است. خواستند بر او شمشیر بکشند؛ گفتند او را بیدار کنید تا درد

کشته شدن را بیشتر احساس کند و شمشیرها را که بر بالای سر اوست-

ببیند. هنگامی که او را بیدار کردند، دیدند علی (علیه السلام) است. سپس

برای یافتن رسول خدا صلی الله علیه و آله متفرق شدند. آنجا بود که این آیه نازل شد: ﴿در مردم کسانی هستند که جان خود را در راه کسب خشنودی خدا بذل می کنند و خداوند بر بندگان بس مهربان است﴾.^۱

درباره مولا علی علیه السلام اسوه بذل جان و مال و فداکاری چنین آمده است:

«...عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِيهِ الْمَيْمُونِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا أَرَادَ الْقِتَالَ قَالَ هَذِهِ الدَّعَوَاتِ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سُبُلِكَ جَعَلْتَ فِيهِ رِضَاكَ وَ نَدَبْتَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ جَعَلْتَهُ أَشْرَفَ سُبُلِكَ عِنْدَكَ ثَوَابًا وَ أَكْرَمَهَا لَدَيْكَ مَأْبَأً وَ أَحَبَّهَا إِلَيْكَ مَسْلَكًا ثُمَّ اشْتَرَيْتَ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عِدًّا عَلَيْكَ حَقًّا فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اشْتَرَى فِيهِ مِنْكَ نَفْسَهُ ثُمَّ وَفَى لَكَ بِبَيْعِهِ الَّذِي عَلَيْهِ غَيْرَ نَاكِثٍ وَ لَا نَاقِضٍ عَهْدًا وَ لَا مُبَدِّلًا تَبْدِيلًا»^۱

«...ابن القداح از پدرش میمون از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی می خواست به جنگ برود، چنین دعا می کرد: خداوند! راهی از راههای خود را نمودی و رضای خود را در آن قرار دادی و دوستان خود را به آن خواندی و آن را در اجر و ثواب، شریف ترین و گرامی ترین و محبوب ترین راه قرار دادی؛ سپس در آن، جان و مال مؤمنان را خریداری کرده به آنان وعده بهشت دادی که در راه خدا مقاتله می کنند و می کشند و کشته می شوند و این وعده حق است. پس، مرا از آنان که جانشان را به تو فروختند قرار ده و از آنان بدار که به پیمان خود وفا نموده و عهد خود را نشکسته و تبدیل ننموده اند.»

امام سجاده علیه السلام در ذیل آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ

أَمْوَاهُمْ بِأَنَّ هُمْ الْجَنَّةَ^۱ فرمود:

«نَزَلْتُ فِي الْأُيُتَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۲

«این آیه درباره ائمه صلوات الله عليهم فرود آمد (و مؤمنان

ایشان اند)».

آستانی به در سر نهاده	
حلقه‌ای چشم بر در نهاده	
بنده‌ای دل به داور نهاده	
چون قلم سربه خط بر نهاده	تا کند تیغش از تن جدایم
گر بخواند به خویشم، فقیرم	
ور براند ز پیشم، حقیرم	
گر بگوید امیرم، امیرم	
ور بگوید بمیرم، بمیرم	بنده حکم و تسخیر رایم

تسلیم در برابر محبوب

از دیگر خواصّ و آثار محبّت، تسلیم محبّ در برابر محبوب است؛ که تسلیم نسبت به خداوند، مقامی بالاتر از توکل و رضا است. این تسلیم در عشقهای معمولی هم تا حدود زیادی وجود دارد.

اولین مصداق این تسلیم، تسلیم و سرسپردگی در برابر اوامر حق تعالی است که شرط ایمان و ثمره محبّت شدید نسبت به حق متعال است؛ زیرا به

مصدق کریمه: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱ محبت دو طرفه میان عبد و معبود، موجب تسلیم عبد و حکومت مطلقه عالم ربوبی در جان و تن اوست. بدینسان، مضمون جمله مشهور: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ»^۲ تحقق می یابد و سراپای وجود بنده ملک طلق خداوندی و مرکز اراده و فرمان او می شود.

مراحل تسلیم

تسلیم را می توان به سه مرحله تقسیم نمود:

۱. **تسلیم تن**؛ همچون تسلیم یک سرباز جنگجو در برابر دشمن قاهر و یا تسلیم یک اسیر در پشت میله های آهنین اسارت که تنها جسم و تن او در اختیار دشمن و زندانبان است. در طول تاریخ حیات پیامبران و اولیای الهی علیهم السلام از این گونه تسلیمها - که در برابر اقتدار ظاهری ستمگری بوده است - بسیار به چشم می خورد. در این نوع، عقل و دل در اختیار خود شخص است و تنها جسد ظاهری است که مقهور نیروی قاهر می باشد.

۲. **تسلیم عقل**؛ یعنی، تسلیم قوه ناطقه و عقل در برابر دلایل و براهین قاطع و قانع کننده که مهر سکوت بر نطق عقل می خورد و دیگر از خود حرکت و جنبشی نشان نمی دهد. این مرحله، بالاتر و مهمتر از تسلیم تن است. این تسلیمی است که اندیشمندان و عاقلان در مقابل قضایای یقینی و براهین عقلی دارند.

۳. **تسلیم دل**؛ که بجز تسلیم عقل، خشنودی دل و جان را نیز همراه دارد. تسلیم دل - که مرکز و کانون عشق است - بالاترین و خاضعانه ترین مرتبه تسلیم است که دو تسلیم دیگر را نیز سبب می شود.

(۱) بقره/ ۱۶۵: ﴿أَنَّا نَكُونُ لَهُمْ أَوْسَدَ مِنْ دَمِ الْخَمِيرِ﴾ را شدیدتر دوست می دارند.

(۲) «عبودیت گوهری است که جز ربوبیت خدا در آن چیزی نمی توان یافت.» (مصباح الشریعه/ ۴۵۳، چاپ انجمن حکمت و فلسفه). این جمله را به معنای دیگری نیز می توان تفسیر کرد و آن این که: «اگر چه بنده عبد است، گنه و مغز عبودیت او ربوبیت بر غیر و تسلط بر عالم بیرون و دیگران است.»

ز عقل و دل دگر از من می‌پرسید چو عشق آمد، کجا عقل و کجا دل؟

شیعه دل‌باخته و عاشق امام زمان علیه السلام دل و جان و قلبش را یکپارچه در اختیار قلب او - که قلب عالم امکان است - می‌گذارد و بدین ترتیب، این جام کوچک و محدود را به بیکران دریای اسرار الهی پیوند می‌زند. این جویبار تاریک را به آن دریای متلاطم و خروشان متصل می‌سازد و آن را در وعاء نامحدود مشیت حق تعالی فانی می‌کند که آنها نیز در برابر حق تعالی چنین‌اند و عبارت کریمه: «نَحْنُ أَوْعِيَّةُ مَشِيَّةِ اللَّهِ»^۱ شاهی صادق بر این مقال است.

آری، در تسلیم دل، محب خود را در طول هستی محبوب قرار می‌دهد. در این صورت، هر هستی را از او و به سوی او می‌داند و در این مرحله از سفر کمال، عاشق همه دارائیهای خود را در اختیار محبوب قرار می‌دهد و از خود اراده و خواسته‌ای ندارد و حتی عقاید و افکارش را که بهترین دارائی اوست، به او عرضه می‌کند تا ظلمات و تاریکیهای آن را به نور آفتاب فروزان عقاید او روشن کند و دُردهای آن را زدوده یکپارچه صافی‌اش کند.

تسلیم نتیجه رضا و سگویی حرکت به سوی فنا در محبوب است و تسلیم دل - که تسلیم جان و سر است - تمامی موجودیت محب را فدای محبوب می‌کند.

تسلیم در آئینه گفتار ائمه علیهم السلام

در احادیث شریفه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین کلمات «سلم»، «سلام» و «تسلیم» بسیار به کار می‌رود زیرا دین و شریعت به تعبیر خودشان به جز محبت نیست پس مردم باید برای رسیدن به مراحل آن اشتیاق یابند و به پیروی از پیشوایانشان در سیر مراتب آن بکوشند. در مناجات پرسوز امام سجاده علیه السلام در صحیفه سجاده‌یه چنین می‌خوانیم:

(۱) «ما ظرفهای خواست خداوندیم» (تفسیر صافی ۵/ ۲۶۶ از خرائج از امام عصر علیه السلام).

«اللَّهُمَّ وَ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ إِرَادَتَكَ أَوْ زَالَ عَنْ مَحَبَّتِكَ مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِي وَ لَحْظَاتِ عَيْنِي وَ حِكَايَاتِ لِسَانِي.»^۱
 «خدا یا! به سوی تو توبه می‌کنم از هر چه که با اراده تو مخالفت کند یا موجب زوال محبتت شود؛ از وساوس دل و نگاههای کوچک و گفتارهای زبان که برخلاف خواسته و محبت تو باشد.»

در دعای بیستم آن نیز می‌خوانیم:

«وَ أَعْمُمُ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ.»
 «چشمهای دل ما را از آنچه مخالف محبتت دوست کورکن و تنها محبت خود را در دل ما جایگزین فرما.»

و در دعای بیست و یکم آن می‌خوانیم:

«وَ فَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ.»
 «قلب مرا چنان کن که برای محبت تو خالی باشد.»

و نیز:

«وَ اجْعَلْنَا عِنْدَكَ مِنَ التَّوَّابِينَ الَّذِينَ أُوجِبَتْ لَهُمْ مَحَبَّتَكَ.»^۲
 «و ما را نزد خود از توبه‌کنندگان قرار ده؛ آنان که محبت خود را برایشان واجب نموده‌ای.»

از کلام امام علیه‌السلام این‌گونه برداشت می‌شود که تنها دوستداران خدا توفیق توبه می‌یابند و همانان تسلیم حق گشته از محبت غیر او اعراض می‌کنند. در مقابل تسلیم در برابر محبوب- که به حکم محبت یار پدید می‌آید- تسلیم در برابر دنیا است که ضد تسلیم محبوب حق است؛ مگر اینکه در طریق محبت محبوب به کار رود؛ لذا امام سجّاد می‌فرماید:

«وَ أَنْزِعْ مِنْ قَلْبِي حُبَّ دُنْيَا دَنِيَّةٍ.»^۳
 «و محبت دنیایی پست را از دل و جان من ریشه کن فرما.»

(۱) صحیفه سجّادیه/ دعای ۳۱.

(۲) همان/ دعای ۴۵.

(۳) همان/ دعای ۴۷.

و در بخش کلمات گوهر بار و کوتاه امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه آمده است:

«الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ»^۱

«اساس اسلام، تسلیم و تسلیم، یقین است.»

زبان وحی در دریای مواج تولی و تبری، زیارت عاشورا، به شیعیان چنین می آموزد:

«إِنِّي سَلِّمٌ لِمَنْ سَأَلْتَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ.»

«من با هر کسی که با شما سر صلح داشته باشد، صلح و با آن که

جنگ کند، جنگ ام.»

جالب است که در عبارت فوق به واژه «سَلِّم» توجه کنیم که به معنی «صلح» است و به جای صلح کننده به کار رفته که جنبه مبالغه‌ای دارد و مفهوم آن چنین است که از شدت تسلیم، نفس سلم و صلح شده‌ام. همچنین، واژه «حرب» یعنی جنگ و معنای آن چنین است که از شدت غضب بر کسانی که در مقابل شما ایستاده‌اند عین جنگ شده‌ام.

در روایات اعتقادی، ابوابی مناسب این مقام وجود دارد و در کتب اخلاقی نیز مباحث مبسوطی در این زمینه به چشم می خورد؛ مثلاً، مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی بابی گشوده است با عنوان «باب التفویض والرّد إلیهم» که مشتمل بر احادیث زیبایی در این زمینه است و در ارائه این نحو تعلیم و تربیت است. در عبارات دلنواز زیارت «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِین» این گونه اعتقادات خود را به امام عصر مان عجل الله تعالی فرجه الشریف عرضه می داریم و آنها را بدو تفویض می کنیم:

«أَشْهَدُكَ - يَا مَوْلَايَ - أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... وَأَشْهَدُ

أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ...»

«تو را- ای مولای من- به گواهی می‌گیرم که من به یکتایی خداوند گواهم... و این که تو حجت خدایی...»
همچنین در سرود صبحگاهی انتظار، دعای عهد، از خداوند- عزوجل- می‌خواهیم که:

«أَسْأَلُكَ بِبِي حَاجَّتَهُ.»

«مرا به راه او دار.»

امام الموحّدین حضرت علی علیه السلام نیز می‌فرمایند:
«وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَقُتِلُ آبَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيْمَانًا وَتَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا
عَلَى اللَّقَمِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ.»^۱
«ما (همراهان رسول خدا) با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم؛ در
حالی که پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می‌کشتیم و این
کار نمی‌افزود مگر ایمان و تسلیم و بر شاهراه صراط مستقیم بودن و
صبر ما را بر دردها و رنجها.»

نیز در جای دیگر می‌فرمایند:

«فَمَا نَزِدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَ شِدَّةٍ إِلَّا إِيْمَانًا وَ مُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ وَ
تَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ.»^۲

«در هر مصیبتی و شدتی، آنچه برای ما زیاد می‌شد ایمان بود و
سرسپردگی حق و تسلیم امر و فرمان.»

اهل البيت عليهم السلام، ظرف خواست خداوند

امامان معصوم ما سلام الله عليهم اجمعین خود دارای بالاترین مراتب مقام
تسلیم بوده‌اند و همیشه خواسته آنان، در طول و بعد از خواسته خداوند سبحان
بوده است.

(۱) نهج البلاغه، خطبة ۵۶.

(۲) همان، خطبة ۱۲۲.

سُئِلَ عَنِ الْمُفَوَّضَةِ، قَالَ: «كَذَبُوا بَلَّ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةَ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۱»^۲

می بینیم که در روایت فوق- آن هنگام که از امام زمان علیه السلام، در مورد
مفوضه سؤال می شود- آنان را دروغگو می شمارند و می فرمایند:
«تفویض باطل است و آنان دروغ می گویند. دل‌های ما تنها ظرف‌های اراده و
مشیت خداست.» (و آنگاه آیه را شاهد می آورند که: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ اللَّهُ﴾).

بنا بر گفتار خودشان- که عین صدق و راستی است- صندوق‌های سینه آنان
صلوات الله عليهم محلّ تشعشع انوار مشیت حق است و آنچه خداوند بخواهد آنان
نیز می خواهند؛ زیرا آنان «الْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»^۳ اند؛ یعنی شش گوشه دل آنان را
محبت خداوند فراگرفته و جز او و محبت او دل به چیز دیگری مشغول
نداشته‌اند.

در زیارت جامعه پس از جمله فوق می خوانیم: «وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ
اللَّهِ»^۴ کسانی اند که در امر و فرمان خدا استقرار یافته‌اند و در اجرای فرمان‌های او
ثابت قدم و پایدارند؛ بلکه آنان در اثر نیل به عالی‌ترین مدارج محبت، سلم
محض شده‌اند و مصداق: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۵ گشته‌اند؛
یعنی بندگان خالصی که ذره‌ای از فرمان خداوند سبقت نمی‌گیرند و جز به
خواسته و امر او عمل نمی‌کنند و به اراده خدا عامل و به فرمان او قائم‌اند. لذا
پیروان صادقشان در حین عرض اخلاص می‌گویند:

«وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمُعْصُمُونَ

(۱) انسان / ۳۱.

(۲) تفسیر صافی ۵ / ۲۶۶ از خرائج از امام عصر علیه السلام.

(۳) زیارت جامعه کبیره. (۴) همان.

(۵) انبیاء / ۲۷. اندکی پس از عبارت گذشته زیارت جامعه، این کلام خدا ذکر شده است.

الْمُكْرَمُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ
الْقَوَّامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ»^۱

«گواهی می‌دهم که شما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
امامان اهل رشد و هدایت شدگان، بی‌گناهان، بزرگواران، مقربان درگاه
خداوند، پرهیزگاران، راستگویان، برگزیدگان، اطاعت‌کنندگان خدا و
برپادارندگان فرمانهای او و عمل‌کننده‌ها به اراده او یید.»

اصحاب امامان علیهم السلام، نمونه تسلیم

تربیت یافتگان مکتب پُرشور تسلیم ائمه اهل البیت علیهم السلام نیز- همچون
خود آنان که در برابر خداوند سلم محض بوده‌اند- در برابر خواسته پیشوایان
خود چون و چرائی نداشته و مراحل تسلیم را گذرانده‌اند. دو نمونه زیر شاهد
گویای ادعای ماست:

۱- عبدالله بن ابی یعفور:

یکی از یاران صدیق امام صادق علیه السلام است که در خطاب به حضرتش،
نشان شدت تسلیم خود را این‌گونه بیان می‌دارد که:

«یا ابن رسول الله! اگر شما اناری را به دو نیم کنید و نیم آن را
حلال و نیم دیگر را حرام شمارید، من نیز نیم اول را حلال و نیم دیگر را
حرام خواهم دانست.»

در اینجا امام صادق علیه السلام از شدت تسلیم شیعه خود به وجد می‌آیند و
زبان به تحسین او گشوده می‌فرمایند:

«عَبْدَ اللَّهِ، رَجَمَكَ اللَّهُ.»

«ای بنده خدا! خدا رحمتت کند.»

در اثر همین تسلیم و سرسپردگی آستان محبوب است که عبدالله بن ابی-
یعفور تا بدان رتبت عالی می‌رسد که امام علیه السلام در رثایش، در نامه‌ای که به

(۱) زیارت جامعه کبیره.

مفضل بن عمر می نویسند از او به احترام یاد می کنند که:

«وَقَبِضَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى رُوحِهِ - مُحَمَّدَ الْأَثَرِ مَشْكُورَ
السَّغِيِّ مَعْفُوراً لَهُ مَرْحُوماً بِرِضَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِمَامِهِ عِنْدَهُ.
بِوِلَادَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَانَ فِي عَصْرِنَا
أَحَدٌ أَطْوَعَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَإِلَامِهِ مِنْهُ. فَمَا زَالَ كَذَلِكَ حَتَّى قَبِضَهُ
اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَصَيَّرَهُ إِلَى جَنَّتِهِ، مُسَاكِناً فِيهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ
(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَنْزَلَهُ اللَّهُ بَيْنَ
الْمَسْكُونَيْنِ مَسْكَنٍ مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.»^۱

«او دیده از جهان فرو بست- که صلوات خدایش بر او باد- در
حالی که افعالش پسندیده، سعیش مشکور، گناهانش بخشوده و به
واسطه رضایت خدا و رسول و امامش غرق در رحمت بود.

سوگند به نسبت فرزندی من به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که
در زمان ما فرمانبردارتر از او نسبت به خدا و رسول و امامش یافت
نمی شد و همواره بر این شیوه بود تا خدا او را به رحمت خود گرفت و
به سوی بهشت روانه اش کرد و او را در میان منزل پیامبر خدا و علی
مرتضی علیهما السلام جای داد و با آنان همنشین ساخت.»

۲- کَلِيبَ تسلیم:

زید شحام از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به آن حضرت عرض
کردم:

«مردی هست به نام «کلیب» که هر حدیثی یا حکمی از جانب
شما بیاید او می گوید: من تسلیمم؛ لذا ما او را کلیب تسلیم نام گذاشتیم.
زید گوید: آن حضرت برای او طلب رحمت فرمودند و سپس
فرمودند: آیا می دانید تسلیم چیست؟ پس ما ساکت شدیم. خود
حضرت فرمودند: تسلیم همان إخبات (فروتنی) است که قرآن کریم

بدان اشاره می‌کند: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ﴾^۱»^۲

تسلیم، شرط تشیع

شرط تشیع- همان‌گونه که از واژه آن بر می‌آید- پیروی و تسلیم در برابر محبوب‌هاست. روایت گهربار زیر، از فضیل، از امام باقر علیه‌السلام گویای این حقیقت شیرین است:

«عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ فَقَالَ: هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ. إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا، ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا، فَيُعَلِّمُونَا وَلَايَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ يَعْزِضُوا عَلَيْنَا نُصَرِّتَهُمْ. ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَ اجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾^۳»^۴

«فضیل از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند و می‌گوید: آن حضرت- در حالی که مردم مشغول طواف خانه کعبه بودند- نگاهی به آنان افکندند. آنگاه فرمودند: این طواف همان است که در جاهلیت نیز آن را بجا می‌آوردند. اما اکنون، مردم ما مأمورند که آن را طواف کنند و سپس به سوی ما گسیل گشته ولایت و دوستی خود را به ما اعلام نمایند و یاری خود را بر ما عرضه دارند. سپس امام علیه‌السلام این آیه را تلاوت فرمودند که: ﴿خداوند! دل‌هایی از مردم را به جانب آنان متمایل گردان﴾»^۵

ملاحظه می‌کنیم که شرط اصلی تشیع و طواف، در این حدیث، رفت و آمد و طواف گرد وجود نورانی منابع نور و کعبه‌های دل‌های عاشقان است. بدین وسیله ولایت و محبت آنان ابراز و بندگی در درگاه خداوند اثبات می‌شود. در

(۱) ﴿آنان که ایمان آورده عمل صالح انجام می‌دهند و نسبت به پروردگارشان فروتنی

می‌نمایند﴾ (هود/۲۳)

(۲) کافی ۱/ ۳۹۰ ح ۳.

(۴) کافی ۱/ ۳۹۲ ح ۱.

(۳) ابراهیم/ ۳۷

زمان غیبت نیز- که دوران شدت ابتلائات و کثرت امتحانات شیعیان است- یکی از ضروری ترین توشه های راه منتظران، تسلیم است که باید هماره کوله بارهای خود را از آن مملو و پیمانه های خویش را لبریز سازند؛ چنانکه در دعای بعد از نماز عصر روز جمعه در دوران غیبت امام زمان علیه السلام که ابتدای آن با «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ» آغاز می شود، ابو عمرو عَمْرُوی در پوششی از مناجات، به شیعیان این درس را می آموزد که در راز و نیاز با خدای خویش عرضه دارند:

«فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا أَكْشِفَ مَا سَتَرْتَ وَلَا أَبْحَثَ عَمَّا كَتَمْتَ وَلَا أَنَاذِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ»^۱

«خدایا! در این امر، مرا آنچنان صابر و شکیبیا گردان که تعجیل آنچه را که تو به تأخیر انداخته ای دوست نداشته باشم و نیز تأخیر آنچه را که تو در آن تعجیل نمودی نخواهم و پرده از آنچه تو پوشاندی برندارم و آنچه را که پنهان نموده ای آشکار نکنم و با تدبیر تو به ستیز برخیزم.»

تسلیم تا بدانجا پیش می رود که عاشق دلدادۀ انتخاب وصال و فراق را نیز به عهدۀ معشوق می گذارد و می گوید:

یکی درد و یکی درمان پسندد	یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران	پسندم آنچه را جانان پسندد.

در غیبت نعمانی نیز از ابوبصیر نقل می کند که:

«إِنَّهُ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِهِ؟ فَقُلْتُ: بَلَى فَقَالَ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ (وَ رَسُولُهُ) وَ الْإِقْرَارُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ الْوِلَايَةُ لَنَا وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِنَا- يَغْنِي الْأُتْمَةُ خَاصَّةً- وَ التَّسْلِيمُ لَهُمْ وَ الْوَرَعُ وَ الْأَجْتِهَادُ وَ الطَّمَأْنِينَةُ وَ الْإِنْتِظَارُ لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لَنَا دَوْلَةً

(۱) منتخب الأثر/ ۵۰۲ ح ۲، از مصباح المتهجد.

يَجِيءُ اللَّهُ بِهَا إِذَا شَاءَ. ثُمَّ قَالَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَبِحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ. فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ. فَجِدُّوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئًا لَكُمْ؛ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ الْمُرْخُومَةُ»^۱

«آن حضرت (امام صادق علیه السلام) روزی فرمود: آیا خبر ندهم شما را از آنچه خداوند عزوجل، عملی را نمی‌پذیرد مگر به وسیله آن؟ گفتم: بفرمائید! فرمودند: شهادت به اینکه معبودی جز الله نیست و همانا محمد (صلی الله علیه و آله) بنده اوست، و اقرار به آنچه خداوند امر فرموده و ولایت ما اهل بیت و برائت از دشمنان ما- یعنی ائمه علیهم السلام فقط- و تسلیم آنان شدن و تقوا و کوشش (در عبادت) و آرامش و انتظار ظهور قائم علیه السلام. سپس فرمودند: همانا ما را دولتی است که خداوند هر وقت بخواهد آن را می‌آورد.

سپس فرمودند: کسی که دوست دارد از یاران قائم علیه السلام، باشد باید چشم به راه باشد و به تقوا و اخلاق نیکو در حالت انتظار عمل کند. پس، اگر از دنیا برود و قائم (علیه السلام) پس از او ظهور فرماید، اجر او مانند اجر کسی است که قائم (علیه السلام) را درک کرده. پس، کوشش کنید و چشم به راه بدوزید. گوارایتان باد؛ ای گروه مورد رحمت!»

آری، این نتیجه طبیعی تسلیم است که این چنین تاج افتخار و شرافت بر سر منتظران می‌نهد که گویی امامشان را درک نموده و از دولت وصالش بهره برگرفته‌اند. در ذیل این روایات، شیخ محمد بن ابی زینب نعمانی می‌گوید:

«انْظُرُوا- رَحِمَكُمُ اللَّهُ- هَذَا التَّادِيْبُ مِنَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ إِلَى أَمْرِهِمْ وَ رَسْمِهِمْ فِي الصَّبْرِ وَ الْكَفِّ وَ الْإِنْتِظَارِ لِلْفَرَجِ وَ ذِكْرِهِمْ هَلَاكُ الْحَاضِرِ وَ الْمُسْتَعْجِلِينَ»^۲

«بنگرید- خدایتان رحمت کند- که چگونه ائمه علیهم السلام تأدیبهان می‌نمایند و ما را به صبر و شکیبایی و خودداری و انتظار فرج

(۱) غیبت نعمانی / ۲۰۰، ح ۲.

(۲) همان / ۲۰۱.

امر می‌کنند و اقدام‌کنندگان و شتابگران را از هلاکت یافتگان می‌شمارند.»

بنابر آنچه گفتیم، نتیجه عشق راستین به پیشوایان حقمان علیهم‌السلام تسلیم بی‌چون و چرا در برابر آنان است. در کتاب شریف کافی نیز ابوابی شاهد بر این مدعا به چشم می‌خورد. روایت زیر دُرّی گرانمایه از معدن سرشار آن است. سدید صیرفی نقل می‌کند که:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيكَ مُخْتَلِفِينَ يَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ. قَالَ: فَقَالَ: وَمَا أَنْتَ وَذَاكَ؟ إِنَّمَا كُفِّلَ النَّاسُ ثَلَاثَةً: مَعْرِفَةَ الْأُئِمَّةِ وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَالرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.»^۱

«به امام علیه‌السلام عرض کردم: بعضی از دوستان شما را ترک گفتم؛ در حالی که گروهی از آنان از گروهی دیگر بیزاری می‌جستند. سدید گوید: حضرت فرمودند: تو چه کار به کار آنها داری؟ مردم سه وظیفه دارند: شناخت امامان، و تسلیم آنان بودن در آنچه برایشان وارد می‌شود و مراجعه به آنان در اختلافات خود.»

نتیجه چنین تسلیمی تعبد نسبت به احکام و عمل بدون قید و شرط به فرموده‌های محبوب است که در آن چون و چرا، و به اصطلاح امروز فلسفه احکام، را راهی نیست. البته، با توجه به اینکه هیچ یک از احکام نیز بدون حکمت نیست؛ هر چند که ما از آنها ناآگاه باشیم. یحیی بن زکریای انصاری می‌گوید: شنیدم که امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرمودند:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ فَلْيَقُلْ: الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرُوا وَمَا أَعْلَنُوا وَفِيمَا بَلَّغَنِي عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ

يَبْلُغُنِي»^۱

«هر کس از کامل شدن ایمان خود خوشحال می‌گردد، (برای کمال ایمانش) باید بگوید: رأی و گفتار من در همه چیز، رأی و گفتار آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) است؛ در آنچه پوشانیده یا اعلان نموده‌اند و در آنچه به دست من رسیده یا نرسیده است.»

ارزش والای مقام تسلیم تا آنجاست که یکی از بزرگترین ملاکهای تبعیت و پیروی مردم از دانشمندان می‌باشد. امام زمان علیه السلام در پیام معروف خود به شیعیان، در این زمینه می‌فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»^۲

«هر آن کس از میان دانشمندان دین، صیانت نفس داشت و حافظ دینش و مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش بود، همگان را بُود که از او تقلید کنند.»

مکتب پادشاهان، مکتب ضد تسلیم

در برابر این مکتب انسان‌ساز و جان‌نواز تسلیم، مکتب یاوه‌پرداز و دین‌گداز پادشاهان و خلفا قرار دارد که از مهمترین خصیصه‌های ناپسند آن، اظهار نظر و رأی شخصی است. آنها در مقابل خدا و رسول صلی الله علیه و آله و در نتیجه در برابر جانشینان گرامی‌اش علیهم السلام هیچ‌گونه خضوع و خشوعی نمی‌کنند و هرگز به تسلیم و تبعیت از آنان تقیّد ندارند. چه بسیار دیده می‌شود که در احکام و قوانین دین از خود اجتهاد نموده صریحاً رأی خود را در مقابل رأی دین و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌کنند و آن را بر این ترجیح می‌دهند!

شاهد صدق این مدّعا حکایات بسیاری است از اجتهادات شخصی

سردمداران این مکتب در مقابل نصوص مسلم دینی که کتب فقهی عامه و خاصه از آن مملو است و مهری ننگین است بر تارک افسر پادشاهی دروغینشان. معروفترین آنها اجتهاد خلیفه دوم است در برابر سیرت و سنت صریح پیامبر صلی الله علیه و آله مثلاً در مُتَعَه نساء و متعه حج که در زیر از نظر گرامی شما می‌گذرد:

«فَلَمَّا وَلِيَ عُمَرُ خُطِبَ النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّمَا كَانَتَا مُتْعَتَانِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] أَنَا أَنْتَهُي عَنْهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا؛ إِحْدَاهُمَا مُتْعَةُ النِّسَاءِ... وَالْأُخْرَى مُتْعَةُ الْحَجِّ.»^۱

«روایت شده است که عمر گفت: دو متعه در زمان رسول خدا [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] بود که از آن دو نهی می‌کنم و بر آن دو کیفر می‌کنم: یکی متعه زنان و دیگری متعه حج.»

می‌بینیم که چگونه در این مکتب، واژه تسلیم در زیر چکمه‌های حُکام، نابود و جسورانه در برابر حکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله ابراز نظر می‌شود و حلالی حرام یا حرامی حلال می‌گردد!!

مقام اهل تسلیم

اهل اطاعت و تسلیم را مقامی بس ارجمند است که جز زبان قرآن و حدیث، یارای کشف از آن را ندارد. از طرفی، در بیان قرآن مجید مطیعان را «معیّت و همراهی» با انسانهای کامل و پیشوایان بزرگوار است:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ

(۱) السنن الکبری، احمد بن الحسین البیهقی ۲۰۶/۷ ح ۲. این سخن را فخرالدین رازی به صورتی دیگر آورده و نیز از تفسیر محمد بن جریر طبری نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «لَوْلَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى النَّاسَ عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زِنَى إِلَّا شَقِيٌّ» (التفسیر الکبیر، چاپ عبدالرحمان محمد، مصر- ۱۳۵۲ ق/ تفسیر «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» نساء: ۲۵).

جالب است که این روایت در المغنی عبدالله بن محمد بن قدامة (چاپ شده همراه شرح المقنع برادر زاده اش عبدالرحمان بن محمد بن احمد بن قدامة) بدین صورت تحریف شده است: أَفَأَنْتَهُي عَنْهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا؟!! (المغنی ۵۷۲/۷)

عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ
أَوْلِيكَ رَفِيقًا. ^۱

﴿کسی که از خدا و رسول او [صلی الله علیه و آله] اطاعت کند و
تسلیم آنان باشد پس در آخرت با آنان است که خداوند بدانان نعمت
بخشیده است. آنان پیامبران، صدّیقین، شهداء و صالحان اند که رفیقانی
نیکو می باشند.﴾

و از سوی دیگر، اهل تسلیم همان بندگان هستند که مورد بشارت
پروردگار قرار گرفته اند:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ
اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ ^۲... إِلَى
آخِرِ الْآيَةِ؛ قَالَ: «هُمْ الْمُسْلِمُونَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ؛ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ
لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ؛ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ.» ^۳

«ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از آیه کریمه که
می فرماید: ﴿مُزِدَهُ بَادِ بَنَدِگَانِ مَرَا که گفتارها را شنیده از بهترین آنها
پیروی می کنند!﴾. حضرت فرمودند: آنان تسلیم شدگان به آل محمد
[صلی الله علیه و آله] اند. وقتی حدیث را شنیدند از آن کم و زیاد نمی کنند و
به همان صورت که شنیده اند نقل می کنند.»

در تفسیر قمی در ذیل آیه فوق می خوانیم که معصوم علیه السلام می فرمایند:
«مقصود از نبیین، رسول الله صلی الله علیه و آله و از صدّیقین علی
علیه السلام و مقصود از شهداء امام حسن و امام حسین علیهما السلام است و
از صالحان، ائمه علیهم السلام و از ﴿حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا﴾، قائم
آل محمد صلی الله علیه و آله است.» ^۴

سر، همچو گوی، در خم چوگان حکم دوست	بسنهاده ایسم و گوی سعادت ربوده ایسم
زان پیشتر که خضر خورد آب زندگی	ما از می محبت او زنده بوده ایسم

(۱) نساء / ۶۹.

(۲) زمر / ۱۸.

(۳) کافی ۱ / ۳۹۱ ح ۸.

(۴) نور الثقلین ۱ / ۵۱۶ ح ۳۹۵.

از آن زمان که بر این آستان نهادم پای
فراز مسند خورشید تکیه گاه من است
ز پادشاه و گدا فارغم؛ بحمدالله
کمین گدای در دوست پادشاه من است

محبّ در حصن حصین محبوب

حصن محبوب، میدانی است که به نور وجود او روشن می شود. پس، اگر
وجود محبوب، چراغی باشد که کورسویی می زند و به نسیم مژه برهم زدنی
خاموش می شود، میدان دید مُحب هم به همان نسبت محدود است و جز چند
قدمی از پیش پای خویش فراتر را نخواهد دید. چنین مُحبّی، سرانجام در
ظلمت و تاریکی دست و پا می زند و مأیوسانه در منتهای ذلت نفس و خواری و
پستی سقوط می کند و به دنبال آن، در اثر فشار طاقت فرسای تاریکی و ظلمت
راه، از هرگونه محبوبی بیزاری می جوید و به پوچی گراییده در بیراهه های هرج
و مرج طلبی حیران می گردد. در این صورت، به اصطلاح امروز، در شمار

«نیهیلیست‌ها»^۱ قرار می‌گیرد که دارای یک سیستم اندیشه‌ای پوچ‌گرایی اند که در اثر خستگی و بی‌زاری از محبوب پست و مادی و دنیوی حاصل شده است. آنها - چون میدان دیدی وسیع‌تر نمی‌شناسند و دیگر محبوب‌ها و حصن‌ها را با محبوب و حصن محدود خود مقایسه می‌کنند - توان هر کوشش و کشش را از دست داده‌اند. دل‌بستن به محبوب‌های دنیوی، در حقیقت، محبوس شدن در زندانی تنگ و تاریک را می‌مآند که امکان هرگونه حرکت و جنبش تکامل آفرینی را از زندانی سلب می‌کند؛ اما آن کس که از محبوب‌های صرفاً مادی فراتر رفته و چشم‌اندازی وسیع ساخته است - ضمن اینکه دنیای پهناور برایش سگّوی پرواز می‌گردد - جهان، به خودی خود، برایش زندانی بیش نیست و همواره می‌خواهد از آن رهایی یافته صعود کند؛ لذا فرموده‌اند:

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ»^۲

«دنیا برای مؤمن (به ملاک ایمانش) زندان است.»

حال آن‌که دل‌بستن و عشق به معشوق برتر - که صاحب کمال و جمال و علم و قدرت در درجات بالای آن است - همچون اوج گرفتن عاشق است و در بیکران آسمان تعالی، که هر چه بالاتر رود هنوز گامی بیش برنگرفته و همواره جای پرواز و اوج دارد. در این صورت، بن‌بست، ظلمت، تاریکی، حیرت و... واژه‌های پوچی بیش نخواهند بود و سرگشتگان حیران دنیای امروزند که با برگزیدن محبوبهای مادی و پست، خود را در آن زندان تنگ و تاریک زندانی نموده‌اند.

فی المثل، ارزشمندترین ارزشهای دوست‌داشتنی اینان، «علم تجربی» است که پرستشگران آن را «علم پرست»^۳ نام نهاده‌اند؛ اما افسوس که آنچه اینان، از آن به عظمت یاد می‌کنند و به عنوان وسیله تکامل و پیشرفت می‌شناسند،

(۱) Nihilisme یعنی نفی مطلق و طرد و انکار هرگونه اندیشه مثبت (فرهنگ معین).

(۲) Scientist (۳)

(۲) کافی ۲/ ۲۵۰ ح ۷.

برای روح بلند پرواز انسان مناسب نیست! چرا که در فرهنگ اینان، علم جز تجربیات مادی و ناقص نیست که شعاع فروغ آن بسیار محدود و زیبایی آن نیز اندک و زودگذر است و با به کارگیری تمام لابراتورهای عظیم آن هم نمی توان راهی در ملکوت آسمانها باز نمود و غریزه بی نهایت طلبی انسان را اشباع کرد؛ مگر اینکه آن هم وسیله ای برای عروج و راهیابی در ملکوت باشد که در آن صورت ماهیت دیگری پیدا می کند.

به شهادت آنچه گفتیم، میدان دید و ارتفاع پرواز هر دلداده ای به اندازه وسعت شعاع فیض وجود دلبر اوست و این بدان معناست که جنبش و حیات محب، در سایه چتر لطف محبوب و در حیطه حصن حصین و دژ ناگسستنی اوست.

این نحوه تعلق محب به محبوب و ملحق شدن این به شخصیت آن و سر بر آستانه او گذاردن، یک قانون عاطفی و یک خواست فطری است؛ اما سرعت این لحوق و وسعت میدان حرکت و پرواز محب، به میزان وسعت آستانه محبوب بستگی دارد.

حصن نامحدود «الله»

اگر کسی به یگانه محبوب بی نهایت هستی، الله - که آفرینش، پیشانی بندگی بر آستان خدایی اش می ساید و تمامی مخلوقات در ذات بی همتایش متوله و متحیرند - عشق ورزد، چنان وسعت بینشی می یابد که هر چه پرواز کند و بالاتر بپرد، در اوج آسمان عشق، کششی والاتر او را به سوی خویش می خواند و بدین ترتیب مسیر پرواز او نقطه پایان ندارد.

شاهد نیکویی بر این ادعا کلمات بلند و بی پایان اوست که نشان از خود او دارد؛ زیرا که ترفیع مقامات انسان عاشق را حد معینی نیست. آن محبوب با انس گرفتن با آنها، او را در مدارج کمال، یکی پس از دیگری، پرواز می دهد؛ لذا درباره همنشینی با براق تیز پرواز آیاتش معصومین بزرگوارمان سلام الله علیهم اجمعین

فرموده‌اند:

«اقْرَأْ وَارْقُءْ»^۱

«بخوان و پرواز کن»

این بدان معناست که هر آیتی از آن، در روز حشر، شهری پُر توان است که در درجات بی‌انتهای کمالات در بهشت جاودان او را پرواز می‌دهد؛ گویی - از آنجا که سرپای این آیات، صدق و راستی و تقوا و درستی است که از منشأ صدق و سرچشمه راستی نشأت گرفته است - اینان و ندیمان‌شان (محبوب‌های بحق) نیز، به اعتبار سنخیت و همگونی و انس، چنان بینش بلند و بصیرت عمیق یافته‌اند که دیگر ایستایی و توقف و سکون برایشان نامفهوم است؛ پس به موازات انس روحی خود با آیات کریمه، آنان نیز به پرواز آمده به اوج بالای بندگی می‌رسند.

آنها در سفینه فضاپیمایی بندگی «عبودیت»، نماز، هر بامداد و شامگاه می‌گویند: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ و این راه مستقیم را پایانی نیست؛ چرا که راه عبودیت است و ﴿أَنْ اَعْبُدُونِي؛ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۲ و این عبودیت تا فضای ربوبیت بر سایر خلق پیش می‌رود که «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ».

پس، بنابر آنچه گفته شد، وسعت آستانه و حصن چنین محبوبی بی‌نهایت است و رفعت آن به بلندای رفعت و جلال خود اوست و نفاد و به آخر رسیدن را در آن راهی نیست؛ چرا که کلمات جانفزای او - که تنها آیاتی از اوست - چنین است و او خود، در معرفی کلامش اشاره می‌فرماید که اگر در این گلزار - که بخشی از آستانه و ذره‌ای از جلال و عظمت او را نشان می‌دهد - یکایک اشجار بوستان آفرینش برای کتابت آن کمر همّت ببندند و تمامی دریاها مرکب شوند، فریاد ناتوانی سر خواهند داد و زبان به عجز خود خواهند گشود:

﴿لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ

(۱) کافی ۲/ ۶۰۱ ح ۱۱.

(۲) یس / ۶۱.

كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا.^۱

﴿اگر دریا مرکب کلمات پروردگار من شود، دریا پایان می پذیرد؛ پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان پذیرد؛ هر چند مانند آن را به کمک بیاوریم.﴾

بدین ترتیب، پروانگان شیدای دربار قرآنهای ناطق- ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین- نیز در آسمانی بی انتها اوج می گیرند و از جنتی نامحدود برخوردارند که هر چند در عرصه شخصیت و آستانه جلال آنان سیر و سیاحت کنند، به آخر نمی رسند و هر لحظه و له شان در این دربار فزونی می یابد.

این حصن رفیع بی انتها همان است که در روایت از آن به عالم ولایت تعبیر شده است و این عالم ولایت، حصن شکوهمند محبوب اول، خداوند، و عرصه اوج پیشوایان معصوم علیهم السلام و مسیر حرکت پیروان آنان است:

«يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.»^۲

«خداوند- عزوجل- گوید: ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) دژ من است؛ هر کس وارد دژ من شود از کیفر من ایمن خواهد بود.»

و نیز:

«اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.»^۳

«خداوند- عزوجل- گوید: کلام لا اله الا الله دژ من است؛ هر آن کس که وارد دژ من گردد از کیفر من در امان خواهد بود.»

از جمع دو کلام الاهی چنین نتیجه گرفته می شود که حصن حصین محبوب شامل جهان نامتناهی توحید و یکتاپرستی و عالم ولایت است و هر

(۱) کهف / ۱۰۹.

(۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲ / ۱۳۵ باب ۳۸.

(۳) همان / ۱۳۳ باب ۳۷.

دو، عالم قرب و ولایت و نزدیک هم‌اند و هر دو حصن حصین خداوند- تبارک و تعالی- و خزانه بی‌پایان الاهی‌اند که از رنگ محدودیت و خطرات پاک می‌باشند و همانجاست که جایگاه استقرار اولیای حق و میعادگاه دیدار بدون حجاب با یار است.

حصن حصین مقربان

با این احتساب، در روایات- که زبان وحی است- برای ابراز عشق و علاقه و ازدیاد محبت انسان، محبوبهایی معرفی شده‌اند و بر ابراز محبت و دوستی به این محبوبهای پاک تأکید فراوانی شده است که هرگز دریای جمال و کمالشان را ساحلی و آستانه شکوهشان را پایانی نیست و این، مطابق با همان خواسته فطری انسان بی‌نهایت طلب است تا مقدمه و وسیله پرواز در آن جهان قرب و ولایت گردد.

در اینجا، به عنوان شاهد مثال، به چند حدیث تبرک می‌جویم:

۱- به روایت شیخ حرّ عاملی

«عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقٌ. فَقِيلَ لَهُ: فَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱ مَا هَذَا النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا، هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ؟

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ- وَعَلَا صَوْتُهُ-: وَكَذَا فَسَرْتُمُوهُ أَنْتُمْ وَجَعَلْتُمُوهُ عَلَى ضُرُوبٍ، فَقَالَ طَائِفَةٌ: هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ. وَقَالَ غَيْرُهُمْ: هُوَ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ. وَقَالَ آخَرُونَ: هُوَ النَّوْمُ الطَّيِّبُ. وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَقْوَالَكُمْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ فَغَضِبَ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا

يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَمُنُّ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ الْإِمْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ مُسْتَقْبَحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، فَكَيْفَ يُضَافُ إِلَى الْخَالِقِ مَا لَا يَرْضَى الْمَخْلُوقُونَ بِهِ؟! وَ لَكِنَّ النَّعِيمَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مُوَالَاتُنَا. يَسْأَلُ اللَّهُ عَنْهُ عِبَادَهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ التَّوْبَةِ. وَ لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَافَاهُ بِذَلِكَ آدَاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ»^۱

«از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که فرموده اند: در دنیا هیچ نعیم حقیقی یافت نمی شود. به ایشان عرض شد: پس در آیه کریمه ﴿لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ این نعیم چیست؟ و آیا این نعیم آب گوارای سرد است؟

امام علیه السلام به صدای بلند فرمودند: شما این چنین تفسیرش نمودید و در مورد آن گمانهای مختلف بردید. گروهی گفتند که آب سرد است و طایفه ای دیگر گفتند که غذای پاکیزه است و دسته سوم گفتند که خواب نوشین است. حال آنکه پدرم از قول پدر خویش امام صادق علیه السلام برای من نقل فرمودند که اقوال شما پیرامون آیه مذکور در نزد پدرم نقل شد. ایشان خشمناک گشته فرمودند: همانا خداوند هیچگاه از آنچه بر بندگان خویش تفضل نموده سؤال نمی کند و بر سر آنان منت نمی نهد. زیرا منت نهادن به جهت انعام در نزد مخلوق قبیح است. پس چگونه آنچه مخلوق بدان راضی نیست، به خدا نسبت داده می شود؟! بلکه آن نعیم، محبت و مودت ما اهل بیت است که خدا از بندگان پس از توحید و نبوت بازخواست می کند. آن هنگام که یک بنده بدان وفادار و پای بند بود، خدایش نعیم بهشتی عنایت می کند که هرگز پایان نمی پذیرد.»

٢- به روایت شیخ صدوق

«رَوَى الصَّدُوقُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ فِي

حَدِيثٍ طَوِيلٍ:

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَ

مَنْ رَضِيَ عَنْهُ كَافَاهُ الْجَنَّةُ.

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنْ

الْكُوْثَرِ وَيَأْكُلَ مِنْ طُوبَى، وَيَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ.

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ، يَدْخُلُهَا

مِنْ أَيِّ بَابٍ شَاءَ بَغَيْرِ حِسَابٍ.

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، أَعْطَاهُ اللَّهُ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَحَاسَبَهُ حِسَابَ

الْأَنْبِيَاءِ.

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، وَجَعَلَ

قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ عِزْقٍ فِي بَدَنِهِ حَوْرَاءَ وَ

شُفْعَ فِي ثَمَانِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي بَدَنِهِ حَوْرَاءَ وَ مَدِينَةً

فِي الْجَنَّةِ.

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكَ الْمَوْتِ كَمَا يَبْعَثُ إِلَى

الْأَنْبِيَاءِ وَ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ هَوْلَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ وَ بَيَّضَ وَجْهَهُ وَ كَانَ مَعَ

حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ.

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةً

الْبَدْرِ.

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، وَضَعَ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْمُلْكِ، وَ أُلْبِسَ

حُلَّةَ الْكَرَامَةِ.

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، جَازَ عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ.
أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَجَوَازاً عَلَى
الصَّرَاطِ وَآمَاناً مِنَ الْعَذَابِ وَلَمْ يُنْشَرْ لَهُ دِيْوَانٌ، وَلَمْ يُنْصَبْ لَهُ
مِيزَانٌ، وَقِيلَ لَهُ: أُدْخِلِ الْجَنَّةَ بِإِحْسَابٍ.
أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ آلَ مُحَمَّدٍ أَمِنَ مِنَ الْحِسَابِ وَالْمِيزَانِ وَ
الصَّرَاطِ.
أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ، فَأَنَا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّةِ مَعَ
الْأَنْبِيَاءِ.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَنَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.»^۱
«شیخ صدوق ضمن گفتاری طولانی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و
آله) نقل می کند که فرمودند:

آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، همانا مرا
دوست داشته. و هر کس ما را دوست بدارد همانا خداوند از او راضی
است. و هر آن کس که خدا از او راضی باشد، پاداش او بهشت است.
آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، هنوز از
دنیا خارج نشده باشد که از کوثر بنوشد و از ثمره درخت طوبی نوش
جان کند و مکان خویش را در بهشت رؤیت نماید.
آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، درهای
هشتگانه بهشت به رویش باز خواهد شد و از هر دری که بخواهد بدون
هیچ حسابی وارد خواهد شد.
آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، خدای
نامه اعمالش را به دست راستش خواهد سپرد و با او مانند حساب انبیاء
محاسبه خواهد شد.
آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، خدایش
سکرات مرگ را بر او آسان خواهد فرمود و قبر او را باغی از باغهای

بهشت خواهد گردانید.

آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، خدایش به ازای هر رگی از بدنش به او حوریه‌ای در بهشت عطا خواهد فرمود و او بر هشتاد نفر از اهل بیتش شفیع خواهد گشت و برای او به ازای هر مویی، حوریه‌ای و شهری در بهشت خواهد بود.

آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، خدا مَلَك الموت را به همان صورتی که به سوی انبیا می‌فرستد، به سوی او خواهد فرستاد و ترس از نکیر و منکر را از او دفع خواهد کرد و سپیدرویش خواهد کرد و همراه حمزه سیدالشهداء خواهد بود.

آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، در روز قیامت به حالتی می‌آید که صورتش همچون ماه شب چهارده می‌درخشد.

آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، تاج پادشاهی بر سرش نهاده می‌شود و حُلَّة کرامت و بزرگواری خواهد پوشید.

آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، از پل صراط به سرعت برق خیره‌کننده عبور خواهد کرد.

آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، خدا برایش آزادی از آتش و جواز صراط و امان از عذاب را خواهد نوشت. برای او دیوان محاکمه‌ای بر پا نمی‌شود و میزانی برایش نصب نخواهد شد و به او گفته می‌شود که بدون هیچ حسابی داخل بهشت شود.

آگاه باشید! هر آن که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، از حساب و میزان و صراط در امان است.

آگاه باشید! هر که بر حب آل محمد بمیرد، من با پیامبران کفیل او در بهشت خواهم بود.

آگاه باشید! هر آن که با بغض آل محمد بمیرد، بویی از بهشت به مشامش نخواهد رسید.

۳- به روایت زَمَخْشَری و فخر رازی

«قال الرازي... عن ابن عباس قال: إن النبي لما قدم المدينة كانت تنوبه نوائب و حقوق و ليس في يده سعة، فقال الأنصار: إن هذا الرجل قد هداكم الله على يده، و هو ابن أختكم و جاركم في بلدكم، فاجمعوا له طائفة من أموالكم، ففعلوا، ثم أتوه به فردّه عليهم و نزل قوله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ أي على الإيمان، إلا أن تودّوا أقاربي، فحثّهم على مودة أقاربه.

ثم قال: نقل صاحب الكشاف عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: مَنْ مات على حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات شهيداً. ألا و مَنْ مات على حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مغفوراً له. ألا و مَنْ مات على حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات تائباً. ألا و مَنْ مات على حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مؤمناً مُستكمل الإيمان. ألا و مَنْ مات على حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ. ألا و مَنْ مات على حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إلى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إلى بَيْتِ زَوْجِهَا. ألا و مَنْ مات على حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتُحَلَّى لَهُ في قَبْرِهِ بَابانِ إلى الْجَنَّةِ. ألا و مَنْ مات على حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ. ألا و مَنْ مات على حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات على السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ.

ألا و مَنْ مات على بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: آيِسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. ألا و مَنْ مات على بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مات كافراً. ألا و مَنْ مات على بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ، لَمْ يَشْمَنَّ رائحةُ الْجَنَّةِ.»^۱

«فخر رازی در تفسیر خود می گوید... ابن عباس گوید: پیامبر اکرم [صلی الله علیه وآله] هنگامی که وارد شهر مدینه شد مشکلات مالی زیادی

داشت و دستش تهی بود. انصار گفتند: این مرد... که خداوند شما را به دست او هدایت فرموده است... خواهرزاده و همسایه شماست؛ پس مقداری از مال خود را جمع کرده به او اختصاص دهید. آنان مقداری اموال گرد آوردند و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اموال آنان را به ایشان بازگردانید. آنگاه آیه کریمه نازل گشت که: ﴿بگو بر آن اجری از شما نمی خواهم﴾. یعنی: بر تبلیغ ایمان، اجر و مزدی نمی خواهم؛ جز آن که خویشاوندان مرا دوست بدارید. پس بر دوستی اقارب و خویشان خود تحریض نمود. سپس گوید: صاحب تفسیر کشاف (زمخشری) از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند:

کسی که با محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است.
آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است.
آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد در حال ایمان و تکمیل آن مرده است.

آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد ملک الموت و منکر و نکیر او را به بهشت بشارت می دهند.
آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد به سوی بهشت برده می شود؛ همچون عروسی که به سوی خانه شوی منتقل می شود.
آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد به قبر او دو در از بهشت باز می شود.

آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد خداوند قبر او را محلّ زیارت فرشتگان رحمت قرار می دهد.
آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است.

آگاه باشید! کسی که با دشمنی آل محمد بمیرد روز قیامت می آید در حالی که میان دو چشمش نوشته شده: مأیوس از رحمت خدا.
آگاه باشید! کسی که با دشمنی آل محمد بمیرد در حال کفر مرده است.
آگاه باشید! کسی که با دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت به مشامش نمی رسد.

به شهادت روایات فوق- که تنها قطراتی بود از دریای پهناور گفتار معصومین علیهم السلام- محبان علی علیه السلام و فرزندان او سلام الله علیهم اجمعین هر ساعت و هر روز در مدارج کمال اوج می گیرند و در مسیر محبت این خاندان و این قرآنها ناطق پروردگار، مشمول قانون «اقْرَأْ وَارْقُ» می گردند، که هر چه بیشتر سرود محبتشان بر زبان جانیشان جاری شود، پا بر پله بالاتر خواهند نهاد. آنان هیچ دو لحظه و ساعت و روزشان یکی نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام این حقیقت را در قالب نکته ای اخلاقی چنین بیان می فرمایند:

«مَنْ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ»^۱

«هر که دو روزش برابر باشد زیان کرده است.»

کسی که دو روزش برابر باشد و هر روز در مرحله ای بالاتر در آسمان وصال محبوب به پرواز در نیاید، در کاروان زندگی از راه مانده ای است که راه به جایی نخواهد برد و هر کس از آستان محبوب دور افتد، ناچار در حضيض مذلت فراق سقوط خواهد نمود.

﴿وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾^۲

﴿کسی که مشمول غضب من گردد سقوط کرده است.﴾

غضب الاهی همان سقوط از حصن محبت او و افتادن به جهنم آتش زای فراق و بغض اوست در کات این سقوط تا حدی تنزل می یابد که حتی مقام آدمی را از چهارپایان نیز فروتر می برد که:

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۳

﴿آنان مانند چارپایان بلکه گمراه ترند.﴾

بنابراین، تنها با قرارگرفتن در مسیر محبت امامان معصوم علیهم السلام است که قلب سوزان و خسته و مجروح انسان عاشق مرهم می یابد. شاهد گویای این

(۲) طه / ۸۱.

(۱) وسائل الشیعه ۳۷۶/۱۱ ح ۵.

(۳) أعراف / ۱۷۹.

مدّعا، کریمه ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ است. ذکر خدا همانا یاد ائمه معصومین علیهم السلام و محبت آنهاست؛ چرا که آنان بزرگترین اسماء خدایند و امروز وارث حجتهای آن محبوبهای زیبای سلف، خلف نیکوی آنان و قلب عالم امکان، حضرت بقیه الله علیه السلام است که سوختگان غم عشقش لحظه به لحظه و آن به آن، در حال اوج گرفتن در دژ محکم ولایت اویند و به عنایت و لطف و هدایت او در فضای لایتنهای بندگی، پیش می‌روند و در مسیر لقای محبوب، با یاد او، در دیدارند و قلبشان به قلب او و در نتیجه به اقیانوس بیکران محبت خداوند اتصال دارد و او هادی دلهایشان به سوی پروردگار حقشان است.

آنان در این سطح بلند عاشقی اگر چه بسیار اندک و نادرند، وجودشان نشانگر حقیقت اوج‌گیری در فضای دژ محکم محبوب پنهان از نظر است.

نمونه اعلای این هدایت و رهبری و استقرار در حصن خدایی ولایت او، امضاء و بررسی اعمال بندگان است در هر شب و روز؛ که او در مورد تمامی انسانها به ویژه دوستان خود انجام می‌دهد و سوختگان را سوخته‌تر می‌کند و به هر کسی باندازه پیمانه وجودش سرعت و حرکت می‌بخشد. این مطلب در روایات عرضه اعمال، به طور مشروح بیان می‌شود و در حقیقت، یک معنای عرضه اعمال، مراقبت محبوب است از محبتی که به حصن ولایت او پناه آورده است. بنابراین، محبت سبب می‌شود که محبوب پناه و غوث محب شود. ادعیه و زیارات نیز به این حقیقت در قالب واژه‌های اسلام (= ورود در سلم و آرامش)، ایمان (= دخول در امن)، اطمینان قلب و سکینه اشاره می‌کنند.

در چهاردهمین بخش دعای جوشن کبیر این‌گونه می‌خوانیم:

«يَا ذَكِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا صَرِيحَ
الْمُسْتَطْرَحِينَ، يَا جَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ، يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ، يَا عَوْنَ
الْمُؤْمِنِينَ...، يَا مَلَجَأَ الْعَاصِينَ.»

(۱) ﴿آگاه باشید که دلها با یاد خدا آرام می‌گیرد﴾. (رعد / ۲۸).

«ای راهنمای سرگردان‌ها، ای دادرس فریادگران، ای فریادرس ناله‌کنندگان، ای امان‌دهنده امان‌خواهان، ای محل امن بیم‌زدگان، ای کمک مؤمنان... و ای پناه گناهکاران.»

و در بخش چهل و سوم چنین می‌خوانیم:

«يَا مَنْ إِلَيْهِ يَهْرَبُ الْخَائِفُونَ، يَا مَنْ إِلَيْهِ يَفْزَعُ الْمُذْنِبُونَ، يَا مَنْ إِلَيْهِ يَقْصِدُ الْمُتَحَيِّرُونَ، يَا مَنْ إِلَيْهِ يَرْغَبُ الزَّاهِدُونَ، يَا مَنْ إِلَيْهِ يُلْجَأُ الْمُتَحَيِّرُونَ.»

«ای محبوبی که اهل خوف به سوی او فرار می‌کنند، ای خدائی که گناهکاران در آستانه او به پناه می‌آیند، ای آن که اهل اتابه و توبه او را قصد می‌کنند، ای مورد میل قلبی پارسایان، ای پناه متحیران.»

و در بخش پنجاه و نهم چنین ناله می‌کنیم:

«يَا حَبِيبَ مَنْ لَا حَبِيبَ لَهُ، يَا طَبِيبَ مَنْ لَا طَبِيبَ لَهُ، يَا مُجِيبَ مَنْ لَا مُجِيبَ لَهُ، يَا شَفِيقَ مَنْ لَا شَفِيقَ لَهُ، يَا رَفِيقَ مَنْ لَا رَفِيقَ لَهُ، يَا مُغِيثَ مَنْ لَا مُغِيثَ لَهُ، يَا دَلِيلَ مَنْ لَا دَلِيلَ لَهُ، يَا أَنْيَسَ مَنْ لَا أَنْيَسَ لَهُ.»

«ای دوست آن که او را دوستی نیست، ای طبیب آن که او را طبیبی نیست، ای جوابگوی آن که پاسخگویی ندارد، ای مهربان بی‌مهربانان، ای رفیق بی‌رفیقان، ای فریادرس بی‌فریادسان، ای راهنمای بی‌راهنمایان، ای انیس بی‌انیسان.»

این اسماء مبارک خداوندی یکایک بر وسعت و ارتفاع این دژ محکم محبوب عالم دلالت می‌کند و از مراقبت او نسبت به دوستدارانش پرده بر می‌دارد. بی‌شک مظاهر تمام و کمال اسماء و مجلاهای حقیقی آنها نیز حصنشان به همان وسعت است که از یار خود رنگ گرفته‌اند؛ در نتیجه، وجود نورانی ائمه علیهم السلام نیز شفیق و رفیق و دلیل و مغیث و... می‌باشد. لذا می‌بینیم از القاب شریفه وجود مقدس امام زمان علیه السلام نیز «کَهِفُ حَصِين» (= پناهگاه بس استوار) و «غِيَاثُ مُضْطَرِّ مُسْتَكِين» (= دادرس هر بینوای بیچاره) است.

کودکان در حصن حصین ولایت امام زمان علیه السلام

بزرگترین و مهمترین عامل تربیت در کودکان- که آنان را از خطرات زمان و شرّ فتنه‌های ایّام نوجوانی حفظ می‌کند- سپردن آنان است به این دژ محکم الاهی حصن حصین امام زمان علیه السلام که بسیاری از محبّان حضرتش از این مطلب به عنوان یک زمینه بسیار مهمّ تربیتی غافل گشته‌اند و گاه در منتهای تحیر و سرگشتگی قرار گرفته به دنبال روشی مفید و مؤثر در تربیت می‌باشند ولی به این نکته اساسی توجهی نمی‌کنند.

نگارنده این‌سطور از یکی از استادان بزرگوار خویش- که خود پروانه سوخته شمع وجود حضرت ولی عصر علیه السلام است و در طول تاریخ روشن زندگیش سوختگان بسیاری را در حصن مولایش افکنده است- شنیده است که فرمود:

«آن هنگام که بیش از هشت بهار از عمر من نگذشته بود، روز جمعه‌ای پدرم مرا به حمام برد و لباسهای پاکیزه بر تنم کرد و آنگاه مرا به حرم مطهر ثامن الحجج امام رضا علیه السلام- که در آن زمان در زمره مجاورین حضرتش بودیم- برد و گفت: امروز برآنم که تو را به امام رضا علیه السلام بسپارم. با ادب و احترام وارد حرم شد و در پیش روی مبارک ایستاد. مرا میان خود و ضریح مقدّس قرار داد و خطاب به حضرتش عرضه داشت که: یا علی بن موسی الرضا! این طفل تاکنون فرزند ما بود؛ اکنون دیگر فرزند شما و خادم آستان شماست. من او را به شما می‌سپارم؛ شما هم از او حفاظت فرمائید. آنگاه به من خطاب کرد و گفت: فرزند! از این لحظه به بعد، پدر تو امام رضا علیه السلام است؛ هر چه می‌خواهی از او بخواه و حرفه‌ایت را به او بزن. از در خانه او به جای دیگری نرو!...»

زمینه این سپردن و ورود در این حصن محکم، توقیع امام عصر علیه السلام به شیخ مفید است که:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ

لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَاضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ. فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ
ظَاهِرُونَا عَلَى انْتِيَاشِكُمْ»^۱

«همانا ما در رعایت شما سهل انگاری نداریم و از یاد شما غافل
نیستیم و گرنه سختی و بلا بر شما فرود می‌آمد و دشمنان شما را از
ریشه می‌کنند. پس، از معصیت خداوند جلّ جلاله پرهیزید و به ما
کمک کنید تا شما را نجات بخشیم.»

ملاحظه می‌شود که توقیع شریف نکاتی را در بر دارد:

- ۱- سرپرستی و رسیدگی آن امام همام سلام الله علیه نسبت به رعایای خود
همیشگی است و هرگز امت و ملت خود را از نظر دور نمی‌دارد.
- ۲- جمله «وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ» اشعار دارد به اینکه آن حضرت - ارواحنا فداء -
به یاد شیعیان و دوستان خویش است و آنان را فراموش نمی‌کند و این نکته، هم
می‌تواند به معنای دعای دائم و همیشگی برای آنها باشد و هم به معنای
زیر نظر داشتن افعال و کردار آنان.
- ۳- لازمه عدم اهمال و نسیان، این است که آن حضرت سلام الله علیه در
هنگام سختیها و گرفتاریهای سخت - که خطرات قطعی را موجب می‌شود - از
دوستان خود دستگیری کند و در درگاه خداوند مهربان از آنها شفاعت نماید
و گرفتاریها را دفع و رفع سازد.
- ۴- حساسیت بیشتر آن سرور در رعایت شیعیان در برابر دشمنانشان
است که می‌فرماید: «اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»؛ یعنی، اگر رعایت ما نبود این همه
دشمن که در طول زمانها دارید شما را از پای در می‌آوردند و ریشه شما را
می‌کنند؛ پس، نظر لطف ماست که جلوگیری حملات کوبنده و بنیان‌کن دشمنان
است.
- ۵- آن حضرت به تقوا و پرهیزگاری، امر فرموده که سلاح اولین و اصلی
پیروان امام معصوم علیه السلام است و با آن به کمک آن بزرگوار از هلاکت و نابودی

محفوظ می مانند. بدین وسیله آن حضرت ارواحناده باران رحمت و مهر خویش را بر دوستدارانش می بارد و آنان را در دژ محکم ولایتش محافظت می فرماید. تاریخ و تجربه نکته ای زیبا و گفتنی را بسیار تکرار کرده و آن اینکه: همواره پروانگان شمع وجود پیشوایان و سوختگان کوی آنان- تا آنجا که به شرط وفا عمل کرده اند- از خطرات اخلاقی و اعتقادی محفوظ مانده اند و دست پُر قدرت ولایت امام هر زمان همچون پدر مهربان بر سر آنان سایه افکن بوده است. آسلاف ما نیز همواره استغاثه به درگاه خداوند داشته اند که: «اعقاب ما را محب و دوستدار ائمه اهل البیت علیهم السلام قرار ده» و حتی نسلهای پس از ائمه آرزو می کنند که در التزام رکاب نور آنان می بودند:

«فَيَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَتَفُوزَ مَعَكُمْ...!»^۱

«ای کاش با شما بودیم و با شما رستگار می شدیم...!»

شاید همین نکته یکی از دهها نکاتی است که سبب می شود تا شیعیان در اثر شناخت امام شان- که محبت نتیجه آن شناخت است- از گمراهی و حیرت نجات یابند و آنان نیز از مهمترین وظائف شیعیان را در هر عصر شناختن امام معرفی فرمایند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ»^۲

«آن کس که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلی

(مشرک) مرده است.»

در دیده بجای خواب آب است مرا
زیرا که به دیدنت شتاب است مرا
گویند: بخواب تا به خوابش بینی
گو: بی خبران! چه جای خواب است مرا؟!

خستگی ناپذیری در راه محبوب

از خواص دیگر محبت این است که محب در راه محبوب خستگی نمی پذیرد؛ چرا که در این دیار، کسالت و ملال و بیحالی و ضعف معنائی ندارد. محبت، حرارت درونی قلب و آتش پُرشراره روح می باشد و خود نیروئی است که زاینده نیروهای فراوان دیگر انسان است و هر چه توجه متمرکزتر و محبوبها یکی تر شوند خستگی کمتر است؛ مانند آن غذائی که در بدن انسان با سوخت و سازهای مخصوصی به انرژی تبدیل می شود و تمامی ارگانهای کارخانه بدن را به حرکت و فعالیت وامی دارد. در فعالیت های روحانی و معنوی و نیز مادی و جسمانی، محبت بزرگترین نیروگاه تولید انرژی است و از آنجا که عوالم مختلف جهان شبیه یکدیگر و متطابق بر یکدیگرند بسیاری از

قوانین عالم ماده نیز در عوالم ماورای ماده ساری و جاری است. در جهان فرشتگان و کروبیان نیز حرکت و فعالیت به انگیزه عشق و محبت دیده می شود. در بارگاه شکوهمند آسمانیان گروههای مختلف، با مسؤولیتهای گوناگون، به اطاعت فرمان حق می پردازند. آیات آغازین سوره نازعات بدین مطلب اشاره می کند:

﴿وَالنَّازِعَاتِ غُرُقًا، وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا، وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا، فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا، فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾

﴿قسم به فرشتگانی که جانها را به سختی می گیرند و قسم به آنان که با نشاط فعالیت می کنند و قسم به آنان که به سرعت فرمان خدا را انجام می دهند و قسم به آنان که در طریق اجرای فرمان برهم پیشی می گیرند و قسم به آنان که تدبیر نظام جهان می کنند﴾

این گروههای مختلف از آنجا که از سرچشمه حول و قوه بی پایان الاهی سیراب می گردند. هرگز خسته و ملول نمی شوند و همچنان به فعالیت خود اشتغال دارند.

محبت و ایمان خستگی را می زداید

دلهای مؤمنان که در مراحل بالای ایمان بر آستان ملکوتی «الله» اتصال می یابد. به تعبیر روایات، عرش رحمان که در تعبیری ماسوی الله است. می گردد و از نظر نیرو و قدرت، مظهر تمام و کمال ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^۱ می شود که هرگز پینکی و خواب آنان را فرا نمی گیرد و همواره به فعالیت در راه وصال محبوب ادامه می دهد؛ همچون قلب مقدس حضرت بقیه الله روحی فدا که محل استقرار محبت ذات پاک الاهی و محل طلوع و ظهور ربوبیت خلق و مصداق ﴿الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۲ می باشد که در نتیجه، آکنده از محبت و

(۱) ﴿چرت و خواب او را فرا نمی گیرد﴾. (بقره/۲۵۵).

(۲) ﴿آن خدای مهربانی که بر عرش عالم وجود به علم و قدرت محیط است﴾. (طه/۵).

رحمت الاهی شده است. در نتیجه هم رحمت نامتناهی حق در قلب او استقرار دارد و هم سایه آن را به دیگر خلائق و موجودات می‌گستراند.

از این روی، در تمامی لحظات عمر با برکتش با نشاطی سرشار در حال عبادت و بندگی است و هرگز خستگی و ملال به خویش راه نمی‌دهد. پس از آن، قلوب سوخته شیعیان هجران کشیده‌اش - که به بیکران دریای قلب او پیوند دارد و از آن سرچشمه بی‌پایان الاهی مشروب می‌گردد - نیز چنین است. در نتیجه، امواج خروشان قلب سرشار از محبتش، در قلب آنان نیز طوفان به پا می‌کند و نیروی فعالیت و حرکت ایجاد می‌کند. به طوری که در وجود آنان نیز خستگی و کسالت را راهی نیست و به جهت اتصال به دریای زلال ولایتش، در برخورد با آلودگیها و ناپاکیها، طهارت و پاکی خود را حفظ می‌کنند؛ همانطور که باریکه‌های کوچک آب، در صورت اتصال به پهنه دریا، زلالی آن را به خود می‌گیرند؛ اما عظیم‌ترین نهرها، در صورت قطع ارتباط با سرچشمه خود، به گندابی عفن و آلوده مبدل می‌شوند.

مسئلاً چنین دل‌هایی در اثر شب‌زنده‌داری و قیام، روزه‌داری و صیام، مناجات و راز و نیاز با خداوند عالم نشاطی هر چه بیشتر می‌یابند که در قاموس زندگیشان واژه خستگی معنائی پیدا نمی‌کند بلکه آنان عاشقان شیدا و دل‌باخته‌ای هستند که در مسیر حرکت به سوی معشوق خود، هر لحظه شوری بیشتر در سر دارند و هر قدم که به منزلگه یار نزدیکتر می‌شوند، چهره‌شان برافروخته‌تر و گلگون‌تر شده سینه‌شان از حرارت عشق گداخته‌تر می‌گردد.

بندگان خالص پروردگار بی‌همتای آفرینش - آنان که کریمه ﴿يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ﴾^۱ را مصداق اتم هستند - چنین ویژگی‌ای دارند و پس از ایشان نیز دوستان اینان و نیز دوستان دوستانشان؛ به ترتیب الأقرب فالأقرب.

دل‌های سوخته دربار ولایت امام عصر علیه السلام - که امروز مرکز دایره محبت

(۱) ﴿خداوند آنان را دوست می‌دارد و آنان او را﴾ (مائده / ۵۴).

و محور قلبهای عالمیان است. آکنده از شور و شوق خدمت به آستان قدس اوست و لذا در این راه آنی غفلت نمی‌ورزند و راحت و خواب، به خود راه نمی‌دهند که:

«نَوْمُ الْمُحِبِّ عَلَى الْمُحِبِّ حَرَامٌ.»

یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشی شاید که نگاهی کند آگاه نباشی

خستگی ناپذیری در آئینه گفتار معصومین علیهم السلام
در گفتار گهربار اسلاف بزرگوار آن مولای غائب سلام الله علیه نیز بدین نکته اشاره شده است:

۱- مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«فَمَا نَاجَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ابْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ قَالَ لَهُ:

يَا ابْنَ عِمْرَانَ، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّةُ اللَّيْلِ نَامَ عَنِّي. أَلَيْسَ

كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟! هَا أَنَا ذَا- يَا ابْنَ عِمْرَانَ- مُطَّلِعٌ عَلَى

أَحِبَّائِي إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ حَوَّلْتُ أَبْصَارَهُمْ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ مَثَّلْتُ عُقُوبَتِي

بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ، يُخَاطِبُونِي عَنِ الْمُشَاهِدَةِ، وَيُكَلِّمُونِي عَنِ الْحُضُورِ.»^۱

«آنگاه که خدای- عزوجل- موسی بن عمران را ندا می‌داد، به او

فرمود: ای فرزند عمران! دروغ می‌گویدی آن که گمان می‌کند مرا دوست

دارد اما شب به خواب می‌رود و از من جدا می‌شود. آیا هر دوستی

خلوت محبوب خویش را نمی‌طلبد؟! ای پسر عمران! وقتی تاریکی

شب آنان را فرا گیرد، چشم دل دوستانم را به سوی خود بر می‌گردانم و

عقوبت خویش را در مقابل چشمانشان متمثل می‌کنم؛ بدانسان که با من

خطاب می‌کنند؛ گوئی که مرا می‌بینند و با من به سخن می‌پردازند؛

گوئی که خود را در حضور من می‌یابند.»

آری، این‌گونه است که عاشق، احساس خواب و خستگی نمی‌کند و در

تمامی لحظات زندگی خویش، با نیروی لایزال محبوب، به سوی وصال او گام برمی دارد و در این راه به مشکل ترین و جانفرساترین کارها دست می یازد و این کلام زیبای معروف را همواره نصب العین خویش قرار می دهد که:

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا.»

«بهترین کارها سخت ترین آنهاست.»

همچو فرهاد بود کوه کنی پیشه ما

کوه ما سینه ما ناخن ما تیشه ما

بهر یک جرعه می منت ساقی نکشیم

اشک ما باده ما دیده ما شیشه ما

عشق شیری است قوی پنجه و می گوید فاش:

هر که از جان گذرد بگذرد از پیشه ما

۲- امام صادق علیه السلام نیز، در این زمینه گفتاری خوش از نبی اکرم صلی الله

عنه وآله نقل می فرمایند:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ

بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا؛ عَلَى

عُشْرِ أُمِّ عَلَى يُشْرِ؟»^۱

«با فضیلت ترین مردم کسی است که به عبادت عشق می ورزد و

با آن هم آغوش می گردد و از اعماق دل آن را دوست می دارد و با تمامی

وجود برای آن به پا می خیزد و خود را برای آن مهیا و آماده می سازد.

پس، چنین کسی باکی از آن ندارد که شب خویش را در آسایش و نعمت

به صبح برساند یا در سختی و نعمت.»

۳- امام چهارم شیعیان، حضرت علی بن الحسین علیه السلام، آنچنان در

عبادت و بندگی خود را به سختی می افکند که لقب «سجّاد» و «زین العباد»

گرفت. ایشان در قسمتی از مناجاتهایش این گونه با محبوب راز و نیاز می کند و از

او می خواهد که:

«وَتَوَلَّنِي بِمَا تَتَوَلَّى بِهِ أَهْلَ طَاعَتِكَ وَالزُّلْفَى لَدَيْكَ... وَاتَّبَعْ
نَفْسَهُ فِي ذَاتِكَ وَاجْهَدْ فِي مَرْضَاتِكَ.»^۱

«ولایت و قیمومت مرا مانند اهل طاعت خود قرار ده؛ آنان که به
مقام تو قرب یافته اند... و مرا در شمار آنان دار که خود را برای تو به
زحمت انداخته اند و در راه تو کوشیده و رنج برده اند.»

چنین بود که فرزدق در دیدار او در طواف کعبه خطاب به هشام بن-
عبد الملك- که گفت او را نمی شناسم- گفت:

حَقَّالْ أَثْقَالِ أَقْوَامٍ إِذَا فُدَحُوا خَلُّو الشَّمَائِلَ تَحْلُو عِنْدَهُ نَعْمٌ

و نیز:

هُمُ الْغُيُوثُ إِذَا مَا أَزْمَةُ أَزْمَتْ وَالْأُسْدُ أُسْدُ الشَّرِّ وَالْبَاسُ مُحْتَدَمٌ

رنج بردن در مسیر عبادت و بندگی و نیایش و گریه در آستان معبود یکتای
جهان، موجب میشود که سموم و ناخالصیهای روح و جان دفع شود و این خود
نشانگر استقامت و توان عاشق در راه رسیدن به رضای معشوق است.
حضرت سید الساجدین در دعای بیستم صحیفه این چنین مناجات
می کند که:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ وَ
أَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ وَلَا تَبْتَلِنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ.»

«خداوند! بر محمد و آل محمد درود فرست، و وسیع ترین
روزی خود را به من در هنگام پیری عطا کن و آن هنگام که خستگی مرا
فراگرفت بیشترین نیرویت را در من قرار ده و مرا به کسالت و تنبلی در
عبادت مبتلا مفرما.»

و اینچنین نیرومندی به خاطر عشق و ایمانی است که نسبت به محبوب
پیدا می شود.

نشاط انتظار

با توجه به گفتار فوق روشن می شود که مُحَبِّ منتظر، در انتظار جانکاه محبوب پنهان خویش، امام عصر روحی فداء، برای خود مجال فراغت و استراحت نمی یابد و همیشه مشتاقانه و بی صبرانه چشمان پُرانتظارش «چون گوش روزه دار بر الله اکبر است.»

باز آنکه در فراق تو چشم امیدوار چون گوش روزه دار بر «الله اکبر» است

باشد که یار از گرد راه فرا رسد و قدوم مبارکش را بر شاه نشین چشمان منتظر نهد و منتظر نیز خود را به پای او افکند و جان ناچیز خویش را قربانی مقدمش کند. بی گمان، منتظر همیشه در این آرزو، خانه دل را، به جاروب ورع و تقوا، از اغیار می روبد و آن را برای مقدم یار مهیا می کند که جز او دل در گرو محبت غیری ننهاد و غیر او یاری در جهان نمی بیند؛ همو که مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام در باره اش می فرمایند:

«الْمُنْتَظِرُ لِمُرْنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بَدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»^۱

«منتظر امر (فرج) ما، همچون کسی است که در راه خدا به خون

خویش می غلتد.»

چرا که از نشانه های گویای یاری یار، به دیدار یار شتافتن است:

﴿قُلْ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا، إِنَّ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ

النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.﴾^۲

﴿بگو: ای یهودیان! اگر در ادعای خود که ما دوست و یار

خداوند هستیم صدقید آرزوی مرگ کنید تا به لقاء خدا برسید.﴾

آری، محب صادق، تنها لقاء و دیدار دوست را می طلبد و در راه رسیدن

به آن، هرگز سر از پای نمی شناسد و خواب راحت ندارد.

سر فراگوش من آورد و به آواز حزین گفت کای عاشق دیرینه من، خوابت هست؟!

و در راه چنگ زدن به دامن مهرش، ساعتها و روزها و هفته‌ها و ماهها در بیابان فراق متحیر و سرگردان است و هرکوی و برزنی را سر می‌زند تا آنکه، سرانجام، شکرخندی جانفزا از شگرستان لبان او نصیبش شود و آرام جان ببقرارش گردد. سوختگانِ غم دوری چندین صدساله آن عزیز، از آغاز هر هفته هجران روزشماری و ساعت‌شماری می‌کنند و در هر روز هفته، امامان پاک و صاحبان روزهای هفته را به استغاثه می‌خوانند؛ بدان امید که سرانجام، جمعه‌ای که بهار وصل شیعه است فرا رسد و زمزمه کنند که:

«هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ الْمُسْتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ.»^۱

«این روز جمعه است که روز توست و ظهور تو در آن انتظار

می‌رود.»

ز فراق چون نالَم من دل شکسته چون نی؟ که بسوخت بند بندم ز حرارت جدائی

همه شب ستاره ریزد ز دو چشم بر کنارم به خیال چشم مستی به هوای روی ماهی
تو، ز اشتباه، روزی، قدمی به خانه‌ام نه که دلی رسد به کامی چو کنی تو اشتباهی

چنین عاشق دل‌باخته‌ای در سفر و حضر به دنبال یار است؛ باشد که از او سراغی و نشانی یابد و هر جا که امید یافتن او رود با چشمان تیز سر می‌زند. در اعتاب مقدس پدران بزرگوارش، در محافل نورانی دوستانش، در مجالس عزای جدّ تشنه کام شهیدش، در جشنها و عیدهای مختلف، همه جا و همیشه، به ادب می‌نشیند و سراپا چشم و به تمام جان هوش است تا مگر گُل گمگشته خویش بیابد یا بویی از او به مشام جانش رسد تا درود و سلام خدا نثار قدومش کند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى.»^۲

یعنی، شب و روز او را و لحظه‌های حیات او را غرق سلام و درود می‌کند و حتی گاه سلام خود را به ابدیت پیوند داده فریاد بر می‌آورد که:

(۱) زیارت روز جمعه امام زمان علیه السلام.

(۲) زیارت آل یاسین.

«عَلَيْكُمْ مَتَى جَمِيعاً سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ

النَّهَارُ»^۱

در گلستان چشمم ز چه رو همیشه باز است؟

— به امید آنکه شاید تو به چشم من درآیی

از شرایط ایمان— که ورود در حرم امن محبوب است— دوری از تنبلی و کسالت است. در روایات ائمه علیهم السلام پیرامون ویژگیهای مؤمن، از خصلت تنبلی و کسالت نهی و به نشاط و نیرومندی در راه بندگی سفارش شده است:

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«وَإِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعَبْدًا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ جَائِرًا عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ سَائِرًا بَغَيْرِ دَلِيلٍ، إِنَّ دُعَى إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمَلٌ وَإِنَّ دُعَى إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلٌ»^۲

«از مبعوض ترین مردان نزد خداوند بنده ای است که خدایش او را به خود واگذارد و بدون راهنما به سیر بپردازد که اگر به زراعت مال دنیا دعوت شود عمل کند و اگر به جانب کار آخرت خوانده شود کسَل می شود.»

در حقیقت، این کسالت نشانِ عدم علاقه و اشتیاق به لقای محبوب است.

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«أَكْسَلُ النَّاسِ عَبْدٌ صَحِيحٌ فَارِعٌ لَا يَذْكُرُ اللَّهَ بِشَفَقَةٍ وَلَا بِلِسَانٍ»^۳

«شست ترین کس بنده ای است سالم و بی کار که خدا را به زبان و زیر لب یاد نمی کند.»

۳- مولا امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند:

(۲) نهج البلاغه، فیض، خطبه ۱۰۲.

(۱) زیارت عاشورا.

(۳) وسائل الشیعه ۱۱۷۹/۴ ح ۲.

«عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ: أَوَّلُهَا أَنْ لَا يَكْسَلَ وَالثَّانِي أَنْ لَا

يَضْجُرَ وَالثَّالِثُ أَنْ لَا يَشْكُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ.»^۱

«علامت شکیبا سه چیز است: اول اینکه کسل نشود، دوم اینکه

ملول نشود و سوم اینکه از پروردگارش شاکی نباشد.»

در روایات بی شماری سفارش شده است که محب پروردگار و بنده خدا

نباید کسالت و خستگی و ملال و تنبلی را به خود راه دهد.

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ازْدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَتَنَجَا بَيْنَهُمَا

الْفَقْرُ.»^۲

«آن هنگام که اشیاء با هم جفت شدند، کسالت و ناتوانی با

یکدیگر پیوند خوردند، نتیجه این ازدواج نامبارک فقر و احتیاج بود.»

۵- در حدیث قدسی، خداوند می فرماید:

«مَنْ اشْتَاقَ إِلَى حَبِيبٍ جَدَّ فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ.»^۳

«آن کس که مشتاق دیدار محبوبی است در مسیر وصال او

جدّیت و کوشش می کند.»

۶- و نیز خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«يَا أَحْمَدُ! هَلْ تَذَرِي أَيُّ عَيْشٍ أَهْنًا وَ أَيُّ حَيَاةٍ أَبْقَى؟» قَالَ:

«اللَّهُمَّ لَا». قَالَ: «أَمَّا الْعَيْشُ الْهَنِيُّ فَهُوَ الَّذِي لَا يَفْقَرُ صَاحِبُهُ عَنْ

ذِكْرِي وَلَا يَنْسِي نِعْمَتِي.»^۴

«ای احمد! آیا می دانی کدام زندگی گواراتر و کدام زیست

پایدارتر است؟ پیامبر عرض کرد: نه خدایا. آنگاه خداوند فرمود: زندگی

گوارا آن است که صاحبش در یادکردن من سست نشود و نعمت مرا

فراموش نکند.»

(۲) همان ۳۸ / ۱۲ ح ۶.

(۴) همان / ۳۷۷.

(۱) همان ۳۲۰ / ۱۱ ح ۳.

(۳) کلمة الله / ۶۰.

۷- امیرالمؤمنین علیه السلام در صفات مؤمن فرمودند:

«نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. اتَّعَبَ نَفْسَهُ

لِاخِرَتِهِ»^۱

«جانش از او در رنج است و مردم از او در آسایش‌اند. خود را

برای آخرتش (لقای محبوب) به زحمت انداخته است.»

بی‌شک، نتیجه این رنجها و مشقات، بیداری و هوشیاری بنده در مسیر

بندگی است؛ لذا بنده صادق و محب عاشق با تمام وجود در حال فعالیت در راه

محبوب است و برای رسیدن به لقای او در حرکت دائم است.

هر که او بیدارتر، پُر دردتر هر که او آگاه‌تر، رنج‌زردتر

در دعای معروف زمان غیبت- «اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ»- آمده است:

«وَقَوَّنَا عَلَى طَاعَتِهِ وَ ثَبَّنَا عَلَى مَشَايِعَتِهِ»^۲

«ما را در اطاعت آن سرور نیرومند ساز و بر پیروی او ثابت‌قدم

فرما.»

و نیز در دعای عهد می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَجَدُّ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ

أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَدًا.»

«بارالها! من در صبح امروز و در تمام ایام زندگیم با او تجدید

عهد و پیمان می‌کنم و بیعت او را به گردن می‌گیرم و هرگز از آن بر

نخواهم گشت.»

تا ابد سر نکشد وز سر پیمان نرود

از ازل بست دلم با سر زلفت پیوند

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، بخش ۲۷.

(۲) پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی، ص ۱۱۷.

خستگی ناپذیری الگوهای تلاش

تشخیص مصادیق واقعی و اسوه‌های حقیقی این واژه در گذشته تاریخ چندان آسان نیست اما نظری کوتاه و اجمالی و مطالعه‌ای فشرده و فهرست‌وار در حیات معصومان علیهم‌السلام نشان می‌دهد که در زندگی پُر مخاطره خود هرگز ابراز خستگی بلکه احساس آن را هم نداشته‌اند. این همه نیرو و توان و تحمل مشقتها و سختیها در طریق وصول و ایصال به محبوب حقیقی بوده است.

مثلاً پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدت بیست و سه سال نبوت خود انواع رنجها و مشقتها را متحمل شده از زخم زبان تا زخم بدن را بر خود خرید و سرزنشها و ملامتها را شنید ولی در راه اعلای کلمه محبوب خود لحظه‌ای خستگی و ملال به خود راه نداد؛ تا آنجا که فرمود:

«وَمَا أُؤْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيْتُ.»

«هیچ پیامبری مانند من (در راه نبوت) آزار نکشید.»^۱

و یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام، چه در زمان حیات پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله و چه پس از رحلت آن بزرگوار، آن همه جوانمردی و دلاوری در جنگها از خود نشان داد و در مقابل کافران و مشرکان و منافقان ایستاد و مصیبتها و لطمات را تحمل فرمود و در برابر دشمنان - که حق او را ستاندند و به خانه‌اش یورش بردند و انواع آزارها را بر همسرگرامی‌اش حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله‌علیها وارد کردند و در خانه‌اش را آتش زده سینه‌اش را خرد کردند و او را به شهادت رسانیدند - همچنان استوار در طریق بندگی محبوب خود رنجها تحمل نمود و در مدت طولانی مهر سکوت بر لبان خود زد.

همسرش، دخت گرامی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، نیز در مدت کوتاه عمر شریف خویش تمام همّتش اعتلای نام «الله» و پیشرفت دین پدرش بود و با کمی زمان، بخصوص پس از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، انواع ابتلائات را

به خود دید و آنی از یاد خدا و دفاع از قرآن و امام زمانش خسته نشد. اینها همه و همه به خاطر نشاطی بود که برای محبوب خود، خداوند متعال، داشت.

پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام هم کمتر از پدر و جد و مادر خود در تحمل مشقت نبود؛ چه رنجها که از دشمنان کشید و چه زخم زبانها که از دوستان به ایشان رسید! سرتاسر عمر شریف و زندگی و حیاتش تعب و رنج بود؛ اما در راه محبوب تمامی آنها را تحمل نمود و خستگی و آزدگی به خود راه نداد.

آنگاه سرور شهیدان و آزادگان حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام در راه وصال محبوب از همه چیز خود، از زن و فرزند و یاران، که همگی آنها در خون خود غوطه ور گشته به شهادت رسیدند. گذشت و خود نیز یگه و تنها به مبارزه و ستیز با دشمنان خدا پرداخت؛ اما در هیچ مرحله ای خستگی و ملال به خود راه نداد.

پس از آن حضرت، فرزند بزرگوارش، امام سجاد علیه السلام، بارگران اسارت و سرپرستی کاروان اسیران را به دوش کشید و مدت سی و پنج سال در ناراحتی و فراق پدر و یاران بود؛ ولی در طریق احیای کلمه محبوب خستگی نپذیرفت. همچنین، زندگی سایر معصومان سراسر رنج و تعب و ناراحتی بود. چه مصیبتها از دست دشمن و دوست به ایشان وارد شد و چه سختیها که تحمل نمودند!

هم اکنون... که زمان و دوره امامت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه است ایشان از اول عمر شریف خود تاکنون، که هزار و صد و پنجاه و شش^۱ سال از آن می گذرد، شاهد ظلمها و ستمها و نابکاریهای انسانها و هجومها به دین جدش می باشد. تحمل بارگران این زمان طولانی بر دوش او هرگز او را از راه محبوب منصرف نکرده است و خستگی به خود راه نمی دهد. با اینکه روزها و شبها و

(۱) پاك‌نویس این نوشته در سال ۱۴۱۱ بوده است.

هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها شاهد حملات و لطمات به آباء و اجداد طاهرش بوده و به تمامی جریانها گواه و آگاه است، به امر محبوب و در راه او صبر و شکیبایی پیشه کرده خستگی و ملال به خود راه نمی‌دهد.

بنابراین، شمارش یک‌یک تحمّل سختیها از طرف حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلام نیازمند نوشته‌های طولانی و بررسی تاریخ زندگانی هر کدام از آن بزرگواران است و چون این نوشته هدفش پرداختن به این مباحث نیست به همان فهرست بسنده می‌شود و تنها درباره هر کدام از معصومین سلام‌الله‌علیهم اجمیع نمونه‌ای می‌آید که غالباً شاهد عبادت و بندگی آنان و نشان‌دهنده این است که ایشان همگی اسوه‌های خستگی‌ناپذیری در راه محبوب می‌باشند.

خستگی‌ناپذیری پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در راه محبوب

با اینکه قرآن کریم در خطاب به پیامبر بزرگوارمان صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ﴿طه! مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾^۱ اما او - که محبوبی جز الله و محبوبهای او ندارد - آنچنان در این راه خود را به سختی افکنده و با تمام جان، رنجها و مشقات را بر خود هموار نموده است که اینچنین مورد خطاب قرار می‌گیرد. در جائی دیگر خداوند متّان در خطاب به او می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ... فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾^۲

﴿آیا به تو شرح صدر (ظرفیت روحی) ندادیم و سنگینی و وزر را از دوش تو برداشتیم؟!... پس، هنگامی که فارغ شدی به کار پرداز و به سوی پرورگارت میل کن.﴾

نصب از باب «نصب ینصب»، یعنی در کار فرسوده و خسته شدن یا کوشش کردن و به رنج افتادن. و گفته‌اند که در آیه کریمه معنای دوم منظور شده

(۱) ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که تو خود را به مشقت بیفکنی. ﴿طه / ۱ و ۲﴾

(۲) انشراح (شرح) / ۲ - ۸.

است؛ پس معنای آن چنین می‌شود که: «ای حبیب ما، آن هنگام که از کار خود فراغت حاصل نمودی دوباره به کار و کوشش پرداز و متحمل رنجها و زحمات آن شو.»

مفسران در بیان مقصود آیه وجوهی را گفته‌اند که نقل آنها در اینجا بی‌مناسبت نیست:

- ۱- چون از کار دنیا فارغ شدی خود را در عبادت به رنج بینداز.
- ۲- چون نماز واجب را بجا آوردی، به دعا مشغول شو.
- ۳- چون از هدایت خلق فراغت یافتی به وظایف عبادی و رنج تحصیل قرب پروردگار پرداز، پس از عبادتهای اجتماعی به عبادات فردی مشغول شو.
- ۴- چون از نوعی عبادت فراغت یافتی به نوعی دیگر پرداز.
- ۵- چون از واجبات رهایی یافتی به شب‌زنده‌داری پرداز.^۱

نکته‌ای که در هر پنج قول، مشترک است این است که: در برنامه زندگی عاشق و محب، فراغت و استراحت معنی ندارد بلکه در راه رسیدن به محبوب لحظه‌ای نباید از پای نشست و بایستی همواره به جان کوشید.

پیامبر صلی الله علیه و آله در پایان سفر طائف

«از مرگ حضرت ابوطالب علیه السلام چند صباحی بیش نگذشته بود. روزی مردی از قریش جسورانه به سر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله خاک ریخت. پیامبر صلی الله علیه و آله با همان وضع وارد خانه شد. یکی از دختران آن حضرت اندوهناک گریست و سر و روی پدر را شست.^۱ پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمود: گریه مکن؛ خدا پدرت را نگه می دارد. آنگاه فرمود: تا ابوطالب زنده بود قریش موفق نشد که درباره من کار ناگواری انجام دهد.

پس از این ماجرا پیامبر صلی الله علیه و آله یکه و تنها به طائف سفر نمود. در آنجا با اشراف و سران قبیله ثقیف ملاقات کرد و هدف رسالت خود را تشریح نمود؛ اما دم گرم پیامبر صلی الله علیه و آله در آهن سرد قلب آنها کوچکترین تأثیری نداشت. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان پیمان گرفت که در مورد سخنان وی با دیگران حرفی نزنند؛ مبادا که افراد پست قبیله او را آزار دهند. آنان به عهد خویش وفا ننموده فرومایگان قبیله را تحریک کردند و آنان را بر پیامبر صلی الله علیه و آله به شورش واداشتند. آنها نیز هنگام مراجعت، آن حضرت را محاصره نموده اسباب رنجش خاطر و آزار ایشان را فراهم آوردند. پیامبر صلوات الله علیه و آله از شر آنان به باغی در آن نزدیکی پناهنده شد. باغ از آن عُتبه و شیبه دو تن از سران ثروتمند قریش بود. پیامبر صلی الله علیه و آله - که عرق از سر و صورت مبارکش جاری بود و از آنان ناجوانمردی دیده بود - زیر سایه درخت انگوری نشست و لحظه ای با خدایش با این کلمات راز و نیاز نمود که: خداوندا، از ضعف و ناتوانی خود به درگاه تو شکایت می برم. یا ارحم الراحمین، تو پروردگار مستضعفان و خداوندگار من هستی؛ مرا به چه کسی وا می گذاری؟

فرزندان ربیعہ (عُتبه و شیبه) - که از حال پیامبر صلی الله علیه و آله سخت متأثر شده بودند - به غلام مسیحی خود عدّاس دستور دادند که

(۱) او تنها دخت آن حضرت، بانوی بانوان حضرت فاطمه اطهر سلام الله علیها بود که راوی (یا ابن هشام) نام بردنش را خوش نداشته است.

ظرفی پر از انگور خدمت پیامبر صلوات الله علیه وآله ببرد. عدّاس ظرف انگور را برد و در چهرهٔ پیامبر صلی الله علیه وآله دقیق شد. نبی اکرم صلوات الله علیه وآله در موقع خوردن انگور فرمود: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾. عدّاس از آن جمله تعجب کرد و پرسید: مردم این سرزمین با این کلام آشنائی ندارند و کارهایشان را با نام «لات و عزی» آغاز می‌کنند. آن حضرت فرمود: اهل کجایی و چه آئینی داری؟ گفت: اهل نینوا و نصرانی هستم. حضرت فرمود: یونس بن مَتّی از نینواست. تعجب او بیشتر شد و گفت: شما یونس را از کجا می‌شناسید؟ فرمود: برادرم یونس مانند من پیامبر بود. عدّاس مجذوب پیامبر صلی الله علیه وآله شد و به زمین افتاد و دست و پای ایشان را بوسید و ایمان آورد.^۱

این گونه است که می‌بینیم پیامبر عظیم الشان ما برای تبلیغ دین خدا و ارشاد و هدایت بندگان، چگونه با اشتیاق، تمامی ناگواریها و مشکلات را بر خود هموار می‌کند؛ باشد که قلب بنده‌ای را به نور ایمان روشن کند و به شاهراه هدایت رهنمونش گرداند و محبوب خویش را از خود خشنود سازد.

خستگی ناپذیری اُسوة استقامت و عشق امیرالمؤمنین علیه السلام

الف- در ملازمت پیامبر صلی الله علیه وآله:

او همچنان همراه پیامبر صلی الله علیه وآله و ملازم او بود و پس از بعثت، ۲۳ سال با آن حضرت به سر برد: سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه. در تمامی مشکلات با او بود و سنگینیهای کار او را تحمل می‌نمود؛ مشرکان را از او دفع و در مقابل کافران مجاهده می‌کرد و خود را حافظ و نگهبان او قرار می‌داد. در برابر پیامبر صلی الله علیه وآله شمشیر زد و پهلوانانی را کشت؛ در حالی که بیست و پنج سال بیشتر نداشت.^۲

(۱) ترجمه با تلخیص از سیره ابن هشام ۲/ ۶۰-۶۲.

(۲) اعیان الشیعه ۱/ ۳۷۴.

ب- در حصار شعب:

پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم از بیم قریش در شعب ابی طالب محصور بودند. علی علیه السلام هم با آن حضرت بود. پدرش او را در جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواباند؛ زیرا بر جان رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار می ترسید. ممکن است کسی بپرسد: چرا ابوطالب از میان پسرانش علی علیه السلام را در جای پیامبر صلی الله علیه و آله می خواباند؛ با اینکه او کوچکترین اولاد اوست؟ جوابش این است که او ثابت تر و شجاع تر بود و در راه پسر عمویش بیشتر خود را در کام حادثه ها می انداخت؛ اگر چه جعفر نیز مقام بلندی داشت.^۱

ج- در خیبر:

ابورافع گوید: با علی علیه السلام- آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ خیبر او را مأمور نمود- بیرون آمدیم. موقعی که به دژ خیبر رسید با مردان آن جنگید. مردی از یهود ضربتی بر او زد که سپر را پرت نمود. پس، در خیبر را گرفت و آن را سپر خود قرار داد و همچنان در دستش بود تا خداوند خیبر را به دست او فتح نمود. آنگاه در را انداخت. من جزء هفت نفر بودم؛ هر چه خواستیم آن را جابجا کنیم نتوانستیم.^۲

د- در خندق:

ابن اسحاق گوید: عمرو بن عبدود در جنگ خندق از میان لشکر خود بیرون آمد و ندای مبارزه داد. علی علیه السلام بی درنگ ایستاد و گفت: «من به مبارزه او می روم؛ ای پیامبر خدا!» حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «بنشین؛ او عمرو بن عبدود است.»

سپس عمرو ندا کرد: آیا مردی در میان شما نیست که با من مَصاف دهد؟! و شروع کرد به سرزنش کردن و گفت: کجاست آن بهشت شما که گمان

می‌کردید هرکس از شما کشته شود وارد آن می‌شود؟! چرا مردانی را برای مبارزه با من نمی‌فرستید؟!!

دوباره علی علیه‌السلام به پاخاست و گفت: «من به مبارزه او می‌روم؛ ای رسول خدا!» باز آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «او عمرو بن عبدود است.» مولا علی علیه‌السلام گفت: «هر چند عمرو بن عبدود است؛ می‌روم.» در اینجا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، اذن فرمود. پس، علی علیه‌السلام به سوی او رفت؛ در حالی که رجز می‌خواند:

«ای عمرو، شتاب مکن. آمد به سوی تو کسی که ناتوان نیست و به ندای تو پاسخ می‌گوید؛ صاحب تبت و بصیرت است و راستی و صدق نجات بخش هر رستگاری است.

اکنون من امیدوارم که برای تو نوحه و گریه نوحه‌گران بر جنازه‌ها را به پا کنم؛ از ضربتی کاری که در طول تاریخ نامش به یادگار بماند.»

عمرو بن عبدود گفت: تو کیستی؟ گفت: «من علی بن ابی طالب‌ام.» عمرو گفت: برادرزاده، کسی غیر از تو را می‌طلبم؛ زیرا دوست ندارم خون تو را بریزم. علی علیه‌السلام فرمود: «ولی من به خدا قسم از ریختن خون تو کراهت ندارم.»

اینجا بود که عمرو خشمگین شد از اسب پائین آمد و شمشیر از نیام بیرون کشید. گویا شعله آتش بود. پس با خشم تمام به سوی علی علیه‌السلام روی آورد. امیرمؤمنان علیه‌السلام هم با سپر خود با او روبرو شد. عمرو چنان ضربتی زد که سپر را دو نیم کرد و سر مطهر او را شکافت.

علی علیه‌السلام هم بر کتف او ضربتی کاری زد. او بر زمین افتاد. پس دو نیمش نمود. غبار شدیدی بلند شد. آنجا بود که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله صدای تکبیر شنید. پس دانست که علی علیه‌السلام او را کشته است.

سردار پیروز پیش آمد و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید؛ در حالی که صورتش از نور می درخشید.^۱

هـ در اظهار عشق به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم:

در داستان جانگداز شهادت مظلومانه امّ الائمه النجبا حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها آمده است، همسر داغدیده اش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، پس از به خاک سپردن دُرْدانه بوستان نبوت و دفن محبوبه اش، روی مبارک را به سوی حرم مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نمود و زمزمه کرد:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ... سَلَامٌ مَوْدَعٍ لَا قَالَ وَلَا سَمِعَ
فَإِنْ أَنْصَرِفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَإِنْ أَقُمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ
الصَّابِرِينَ...»^۲

«سلام بر تو ای رسول خدا... سلام وداع کننده ای نه رمیده و نه به ستوه آمده. پس اگر از جوار تو می روم از جهت ملال و خستگی نیست و نه اگر بر می خیزم به علت بدگمانی به خدا در آنچه به صابران وعده داده است...»

یعنی، آری؛ ای رسول خدا، من مُحبّ تو بوده و هستم. محبّ در نشیب و فرازهای راه منزل محبوب خستگی ندارد.

و- در عبادت و بندگی خدا

۱- «عَنْ نُوفٍ قَالَ: بَتُّ لَيْلَةً عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ يُصَلِّيَ اللَّيْلَ كُلَّهُ وَ يَخْرُجُ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ فَيَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَتْلُو الْقُرْآنَ. قَالَ: فَمَرَّبِي بَعْدَ هُدُوٍّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: يَا نُوفُ، أَرَأَيْدُ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ؟ قُلْتُ: بَلْ رَامِقٌ أَرْمُقُكَ بِبَصَرِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: يَا نُوفُ، طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا وَ الرَّاعِبِينَ فِي

(۱) همان/ ۱۰۴.

(۲) کافی ۱/ ۴۵۸ ح ۳.

الْآخِرَةِ! أُولَئِكَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِسَاطًا وَ تُرَابَهَا فِرَاشًا وَ مَاءَهَا طَبِيًّا وَ الْقُرْآنَ دِثَارًا وَ الدُّعَاءَ شِعَارًا وَ قَرَّضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْرِيبًا عَلَىٰ مِنْهَا جَعِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱

«نوف بگالی گوید: شب را در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بسر بردم. آن حضرت تمام شب را نماز می خواند و ساعت به ساعت بیرون شده به آسمان نظر می فرمود و قرآن می خواند.

پاسی از شب گذشته بود. از کنار من گذشت و فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم و شما را می نگرم؛ یا امیرالمؤمنین! فرمود: ای نوف! خوشا به کسانی که از دنیا چشم پوشیدند و به آخرت دل بستند. آنان زمین را زیرانداز و خاک آن را بستر ساختند و آبش را به جای عطر قرار دادند؛ قرآن ورد زبانشان و دعا شعارشان است و چون عیسی بن مریم علیه السلام از دنیا بریدند...»

۲- «مردی از تابعین از آنس بن مالک شنید که او می گوید: این آیه (سوره زمر آیه ۹) درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است که: ﴿أَيَا كَسِيٍّ لَّحَظَاتٍ شَبَّ رَا عِبَادَتٍ كُنْدٍ وَ دَر حَالِ سَجْدَةٍ وَ قِيَامٍ بَاشَدٍ﴾ که از عذاب آخرت پرهیز می کند و به رحمت پروردگار خود امیدوار می باشد... (با دیگران یکسان است)؟»

[آن مرد می گوید:] نزد علی علیه السلام رفتم تا عبادت او را ببینم. خدا را گواه می گیرم که در هنگام مغرب او را دیدم که با یارانش نماز مغرب را بجای آورد. پس از آن در تعقیب نشست تا موقع عشاء شد. پس آن را به جای آورد و وارد منزل خود شد. من هم با او وارد شدم. در تمامی طول شب مشغول نماز و قرآن بود تا فجر طلوع کرد. سپس تجدید وضو فرمود و به مسجد رفت و نماز صبح را با مردم خواند و مشغول تعقیبات شد تا آفتاب برآمد...»^۲

(۱) خصال ۱/ ۳۳۷، ح ۴۰ (باب الستة).

(۲) امالی صدوق / ۲۳۲، ح ۱۴۷ (مجلس ۴۷).

عبادتهای عاشقانه امیرمؤمنان علیه السلام در قالب بیان و قلم قاصر ما نمی‌گنجد؛ مگر این که خود آن سرور اشارتی فرمایند و دستگیری کنند. لذا به همین مقدار بسنده کرده از دیگر معصومان نیز تنها نمونه‌هایی را که نمی‌ازیم است. می‌آوریم و به ناتوانی خود در احصاء آنها معترفیم.

خستگی ناپذیری صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

فاطمه سلام الله علیها که أسوه تحمّل سختیها و خستگی ناپذیریها در راه محبوب بوده امّ الائمه و محور و مرکز معصومان در تمامی فضائل و کمالات می‌باشد. درسهایی فراموش نشدنی به تمامی محبان و دوستداران می‌دهد. سه نمونه زیر قطره‌هایی از دریای بیکران است:

۱- «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: قَالَ: رَأَيْتُ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَامَتْ فِي مُحْرَابِهَا لَيْلَةً جُمُعَتِهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاكِعَةً سَاجِدَةً حَتَّى اتَّضَحَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ سَمِعْتُهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ تُسَمِّيهِمْ وَ تُكَثِّرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَيْءٍ. فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمَّاهُ، لِمَ لَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ كَمَا تَدْعِينَ لِغَيْرِكَ؟ فَقَالَتْ: يَا بَنِيَّ، الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ.»^۱

«امام همام حضرت حسین بن علی از برادرشان حضرت امام حسن بن علی علیهم السلام نقل می‌فرمایند که فرمودند: شب جمعه بود. مادرم فاطمه علیها السلام را دیدم که در محراب عبادت خود ایستاد و همچنان به رکوع و سجود و نماز پرداخت تا سپیده صبح دمید. شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می‌فرمود و یک‌یک آنان را نام می‌برد و بسیار دعا می‌کرد اما برای خود دعا نمی‌فرمود. گفتم: مادر جان، چرا برای خودتان دعا نکردید؟ همان‌گونه که برای غیر خود دعا کردید؟ فرمود: فرزندانم، اول همسایه بعد اهل خانه!»

۲- عَنْ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أُعْطَاهُ إِيَّاهُ. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّهُ سَاعَةٌ هِيَ؟ قَالَ: إِذَا تَدَلَّى نِصْفُ عَيْنِ الشَّمْسِ لِلْغُرُوبِ.

قال: فَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَقُولُ لِغُلَامِهَا: «إِضْعُدْ عَلَى الضَّرَابِ فَإِذَا رَأَيْتَ نِصْفَ عَيْنِ الشَّمْسِ تَدَلَّى لِلْغُرُوبِ فَأَعْلِمْنِي حَتَّى أَدْعُو.»^۱

«از حضرت فاطمه صلوات الله عليها روایت است که می فرماید: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود: همانا در روز جمعه ساعتی است که در آن مسلمانی از خدا خیری را مسألت نمی دارد مگر این که خداوند آن را به او عطا می کند. فاطمه سلام الله عليها فرمود: عرض کردم: ای رسول خدا، این کدام ساعت است؟ فرمود: آن هنگام که نیمی از خورشید در افق غروب کند... راوی گوید: از آن به بعد، روزهای جمعه حضرت فاطمه سلام الله عليها به فرزند خردسال خود می فرمود: بر بام شو؛ هر وقت دیدی که نیم آفتاب غروب کرده اطلاع بده تا دعا کنم.»
۳- «حسن بصری گوید: در میان این امت عابد تر از فاطمه (سلام الله عليها) نیست. او آن قدر به عبادت ایستاد تا دو پایش آماس کرد.»^۲

خستگی ناپذیری امام حسن مجتبی علیه السلام

۱- «عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَأَزْهَدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ، وَكَانَ إِذَا حَجَّ، حَجَّ مَاشِيًا وَرُبَّمَا يَمْشِي

حافیا.^۱

«امام صادق علیه السلام از پدرش و او از پدرش نقل می فرماید که فرمود: امام حسن بن علی علیهما السلام عابدترین و زاهدترین و افضل مردم زمان خود بود و هنگامی که به حج می رفت پیاده راه می پیمود و بعضی از اوقات پای برهنه می رفت.»

۲- «اربابی می نویسند: او- که درود خدا بر او باد- بیست و پنج مرتبه به حج رفت؛ در حالی که همراه او اسبهایی به راه بودند.»^۲

آری، او در طریق وصال محبوب خود هرگز خستگی نمی پذیرفت و برای لقای دوست با پای پیاده به راه می افتاد و سرمای شب و گرمای روز را به خود می خرید و روز به روز نیرو و قوتش بیشتر می گردید.

خستگی ناپذیری حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام

۱- «امام حسین علیه السلام در شب و روز هزار رکعت نماز می خواند.»^۳

۲- «او بیست و پنج مرتبه پیاده به حج سفر کرد در حالی که مرکبهای او به همراهش حرکت می کردند.»^۴

۳- «شامگاه نهم محرم سال شصت و یک هجری ابن سعد با لشکر خود به آهنگ جنگیدن به سوی امام حسین علیه السلام حرکت کرد. آن حضرت برادرش عباس بن علی علیهما السلام را به سوی او روانه فرمودند و خواست که ابن سعد جنگ را تا فردا به تأخیر بیندازد و امشب را فرصت دهد تا با فرصت کافی به نماز و دعا و استغفار بپردازیم. خداوند شاهد است که من نماز را دوست می دارم و به تلاوت کتاب او و دعا و استغفار عشق می ورزم.»^۵

(۱) امالی صدوق / ۱۵۰.

(۲) کشف الغمّه ۲ / ۱۷۶.

(۳) ائمتنا ۱ / ۱۸۸ به نقل از اعیان الشیعه.

(۴) أسد الغابه ۲ / ۲۱.

(۵) ائمتنا ۱ / ۱۸۹ به نقل از جلاء العیون.

امام علیه السلام در راه مناجات با محبوب خستگی ناپذیر است و در سخت ترین لحظات و طاقت فرساترین اوقات زندگی اش در گودال قتلگاه چنین سرود عشق و محبت سر می دهد:

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ؛ لَا إِلَهَ سِوَاكَ؛ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»^۱

«شکیبائی می کنم بر حکم تو ای پروردگار من، که معبودی جز تو نیست؛ ای پناه پناهندگان.»

خستگی ناپذیری امام سجاد علیه السلام

نمونه ای از خستگی ناپذیری امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام را از زبان فرزندش حضرت باقر علیه السلام می شنویم:

«فاطمه دختر امام علی بن ابی طالب علیه السلام^۲ دید که فرزند برادرش امام سجاد علیه السلام در عبادت چگونه خود را به زحمت می اندازد؛ نزد جابر بن عبد الله انصاری آمده گفت: ای صحابی رسول خدا، ما بر شما حقوقی داریم. یکی از آنها این است که اگر دیدید یکی از ما خود را به هلاکت می اندازد به او تذکر دهید که مراقب جان خود باشد. اکنون این علی بن الحسین یادگار پدرش حسین علیهما السلام است که بینی اش شکافته و پیشانی و زانوهای و دستهایش پینه بسته است از بس که در عبادت خود را به مشقت انداخته است. پس جابر خدمت حضرت سجاد علیه السلام رسید... دید که آن حضرت در محراب عبادت است و عبادت او را نحیف ساخته است. آن حضرت به پا خاست و با نوازش فراوان احوال او را پرسید و در کنار خویشش نشانید.

آنگاه جابر رو به آن امام همام کرده عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، آیا نمی دانید که خداوند بهشت را برای شما و دوستداران شما

(۱) مقتل الحسین (ع) ۳۳۱.

(۲) او خواهر کوچکتر حضرت زینب سلام الله علیها بود که به همراه کاروان اسیران به دمشق وارد شد. در سال ۱۱۷ درگذشت. (تراجم أعلام النساء ۲/ ۳۴۱؛ أعلام النساء ۴/ ۸۱)

آفریده و آتش را برای اهل بُغض و دشمنان شما خلق کرده است؟! پس چه شده که اینقدر خود را به زحمت انداخته‌اید؟!

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: ای صحابی رسول خدا، مگر نمی‌دانی با اینکه خداوند متعال تمامی گناهان گذشته و آینده جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بخشود در عین حال از کوشش در عبادت باز نایستاد و او - که پدر و مادرم فدایش باد - آنچنان عبادت کرد که ساقها و پاهایش ورم نمود؛ تا آنجا که به او گفته شد: آیا چنین خود را به مشقت می‌اندازی در حالی که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ات را بخشوده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا بنده‌ای شکرگزار نباشم؟!

هنگامی که جابر دید سخنانش در منصورف کردن آن حضرت از مشقت در عبادت اثری ندارد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، جان خود را حفظ کن؛ چرا که تو از خانواده‌ای هستی که به واسطه شما بلا دفع و گرفتاری برطرف می‌شود و آسمان به سبب شما می‌بارد. فرمود: جابر! هماره بر شیوه پدر و جدم خواهم بود تا به آنان پیوندم.

پس جابر رو به حاضران کرده گفت: به خدا قسم در میان اولاد پیامبران مانندی برای علی بن الحسین علیه السلام جز یوسف بن یعقوب علیهما السلام ندیده‌ام. به خدا قسم فرزندان علی بن الحسین علیهم السلام بهتر از فرزندان یوسف بن یعقوب‌اند و یکی از فرزندان او کسی است که زمین را از عدل پُر می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم پُر شده است.^۱

همچنین، امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«كَانَ لِأَبِي فِي مَوْضِعِ سُجُودِهِ آثَارُ نَاتئَةٍ وَ كَانَ يَسْقُطُهَا فِي السَّنَةِ مَرَّتَيْنِ فِي كُلِّ مَرَّةٍ خَمْسَ ثَفَنَاتٍ فَسُمِّيَ ذَا الثَّفَنَاتِ لِذَلِكَ.»^۲
 «در مواضع سجده پدرم اثر پینه و ورم بود که سالی دوبار آنها را می‌برید. آنها پنج پینه بودند (در پیشانی و دستها و زانوها). از این رو آن حضرت را «ذو الثفنات» (صاحب پینه‌ها) گفته‌اند.»

(۱) بحار ۴۶ / ۶۰.

(۲) همان ۶ / ۱۲. نیز رک. تهذیب التهذیب ۱۲ / ۳۴۵.

ابن فتال می نویسد:

«او- که درود خدا نثارش باد- پیاده به حج رفت و در طول بیست روز از مدینه به مکه رسید.»

خستگی ناپذیری امام باقر علیه السلام

گوشه‌ای از خستگی ناپذیری آن بزرگوار را از زبان فرزندش امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام می شنویم. ایشان می فرمایند:

«كَانَ أَبِي كَثِيرَ الذِّكْرِ. لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَإِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ. وَ لَقَدْ كَانَ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ وَ مَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَا زِقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ يَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَّا وَ مَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ أَمَرَهُ بِالذِّكْرِ.»^۱

«پدرم زیاد ذکر می گفت. من همراه او راه می رفتم و او مشغول ذکر بود. در حال سخن گفتن با مردم هم از یاد خدا غافل نمی شد. می دیدم زبانش به سقف دهان چسبیده است و می گوید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». ما را جمع می کرد و به ذکر فرمان می داد تا آفتاب طلوع می کرد. کسانی را که قرآن خوان بودند به قرائت امر می کرد و آنان را که اهل قرائت نبودند به ذکر.»

خستگی ناپذیری امام صادق علیه السلام

مالک بن انس گوید:

«با پیشوای مذهب، امام جعفر بن محمد علیهما السلام، مدتی رفت و آمد داشتم و او را ندیدم مگر اینکه مشغول به یکی از سه کار بود: یا در نماز بود و یا روزه داشت و یا در حال قرائت قرآن بود.»^۲

(۱) اثمتنا ۱/ ۳۴۱، به نقل از اعیان الشیعه.

(۲) اثمتنا ۱/ ۴۱۳، ح ۱، به نقل از اعیان الشیعه.

منصور صیقل گوید:

«ابو عبد الله علیه السلام را در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله در حال سجده دیدم. مقداری نشستم. سجده ایشان طول کشید با خود گفتم من هم مشغول تسبیح می شوم. شروع کردم به گفتن ذکر «سُبْحَانَ رَبِّيَ وَ بِحَمْدِهِ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»؛ سیصد و شصت و چند مرتبه گفتم تا ایشان سر از سجده بلند فرمود.»^۱

خستگی ناپذیری امام موسی بن جعفر علیهما السلام

ابن صباغ مالکی می گوید:

«یکی از مأموران زندانی که مخفیانه مراقب احوال حضرت کاظم سلام الله علیه بود به عیسی بن جعفر (امیر بصره که به دستور هارون الرشید آن حضرت را زندانی کرده بود) خبر داد که شنیدم که آن حضرت در دعای خویش می فرمود: خداوندا! تو می دانی که گوشه خلوتی از تو خواستم تا برای عبادت فراغت یابم؛ اکنون آن را به من ارزانی داشتی؛ پس تو را شکر و حمد می گویم.»^۲

خطیب بغدادی در تاریخ خود می نویسد:

«اصحاب ما آورده اند که او وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه [وآله] شد. در ابتدای شب سجده ای کرد. شنیدند که در آن می گفت: «گناه در نزد من بزرگ است؛ پس خداوندا، عفو و گذشت. ای اهل تقوا و بخشش. باید که نزد تو باشد». آنقدر این ذکر را تکرار کرد تا صبح طلوع نمود.»^۳

مناسب است که در اینجا گوشه ای از زندگی پراز مشقت آن حضرت را. که در راه عبادت محبوب خود هرگز خستگی نمی پذیرفت. به روایت شیخ صدوق نقل کنیم.

(۱) اعیان الشیعه ۱/ ۶۶۴.

(۲) الفصول المهمة/ ۲۲۲.

(۳) تاریخ بغداد ۱۳/ ۲۷.

شیخ صدوق می نویسد:

«احمد بن عبدالله فروی^۱ از پدرش نقل می کند که او گفت: وارد بر فضل بن ربیع (زندانبان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام) شدم دیدم بر بالای بامی نشسته است. به من گفت: نزدیک من بیا. من نزدیک شدم تا در کنار او قرار گرفتم. سپس به من گفت: به داخل اطاق نگاه کن. نگاه کردم. پرسید: در میان اطاق چه می بینی؟

گفتم: لباسی که بر روی زمین افتاده است. گفت: درست نگاه کن. با دقت نگاه کردم و گفتم: مردی در حال سجده است. فضل گفت: آیا او را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: او مولای توست. گفتم: مولای من کیست؟ گفت: خود را به نادانی می زنی؟! گفتم: برای خود مولائی نمی شناسم. سپس گفت: این شخص ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام است. من شب و روز مراقب حال او هستم و در هیچ وقت او را جز در حالی که می بینی نمی یابم. برنامه او چنین است که: نماز صبح را می خواند و پس از آن ساعتی به تعقیبات می پردازد تا آفتاب طلوع می کند؛ و در حال سجده است تا ظهر. کسی را گماشته است که وقت ظهر را به او خبر دهد. تا غلام وقت ظهر را به او اعلام می کند فوری آغاز نماز می کند بدون اینکه تجدید وضو کند. پس بدان که او در سجده خود (از آفتاب تا ظهر) نه خوابش می برد و نه چرت می زند. همچنان مشغول نماز است تا از نماز عصر فراغت یابد. پس یک سجده می کند تا غروب آفتاب. پس هنگام غروب از سجده خود سر بر می دارد تا نماز مغرب را به جای می آورد و همچنان با همان طهارت مشغول نماز و تعقیب می شود تا نماز عشاء را می خواند. پس با کبابی که برایش می آورند افطار می کند. و سر از سجده برداشته، مختصری به خواب می رود. سپس بیدار شده تجدید وضو می کند و همچنان در دل شب به نماز می ایستد تا سپیده طلوع می کند. من نمی فهمم چه وقت غلام طلوع فجر را به او خبر می دهد که بلافاصله برای نماز صبح می ایستد. او از هنگامی که تحویل من داده شده برنامه اش همین است.

(۱) یا قروی (معجم رجال الحدیث) یا قروی (تنقیح المقال).

من گفتم: ای فضل بن ربیع! تقوا پیشه کن و حادثه‌ای پیش نیاور که نعمت از دست برود. تو می‌دانی کسی به حق کسی تجاوز نکرده مگر اینکه نعمت او از دستش رفته است.

فضل گفت: چندین مرتبه تا حال مرا به کشتن او امر کرده‌اند اما من نپذیرفته و گفته‌ام حتی اگر مرا بکشند این جنایت را نخواهم کرد.^۱

این است نمونه‌ای از زندگی و فعالیت و کوشش اُسوه‌های عبادت و بندگی خدا که در راه محبت او از هیچ زحمت و مشقتی بر خود دریغ ندارند.

خستگی‌ناپذیری امام رضا علیه السلام

این بزرگوار نیز، چونان پدران بزرگوار خود سلام الله علیه اجمعین، در طریق رسیدن به وصال محبوب خود، الله جل جلاله، سر از پا نمی‌شناسد و هرگز از طول رکوع و سجود و ذکر و تسبیح احساس ملال و خستگی نمی‌کند. در این مورد کافی است تنها به گزارش کوتاهی از کتاب اعیان الشیعه توجه کنیم:

«رجاء بن ابی ضحاک... که مأمون او را مأمور و همراه امام رضا علیه السلام در سفر کرده بود... می‌گوید: به خدا قسم مردی را با تقواتر از او ندیدم و کسی را... که در تمامی اوقات ذکر خدا می‌گوید... چون او نیافتم و کسی را ترسان‌تر از خدا چون او مشاهده نکردم. شیوه همه روزه او چنین بود: صبح که می‌شد نماز صبح بجای می‌آورد. پس از سلام، در مصلائی خود می‌نشست و مشغول تسبیح و حمد و ذکر لا اله الا الله و تکبیر می‌شد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستاد تا آفتاب طلوع می‌کرد. سپس سجده‌ای می‌کرد که تا آفتاب بالا می‌آمد طول می‌کشید. آنگاه وارد جمع می‌شد و با آنان به گفتگو می‌نشست و موعظه می‌فرمود تا نزدیک ظهر می‌شد. سپس تجدید وضو نموده به مصلائی خود بر می‌گشت. وقتی ظهر می‌شد می‌ایستاد و شش رکعت نماز می‌گزارد. سپس اذان می‌گفت. دو رکعت دیگر نماز می‌گزارد. آنگاه اقامه

گفته نماز ظهر بجای می آورد. وقتی سلام می گفت، تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می نمود تا مقداری که خدا می خواست. سپس سجده شکر به جای می آورد. وقتی سر بر می داشت می ایستاد و شش رکعت نماز می گزارد. سپس اذان گفته دو رکعت نماز به جای می آورد. پس از سلام، نماز عصر می خواند و باز پس از سلام در مصلاّی خود می نشست و تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل انجام می داد. آنگاه سجده ای می کرد و هنگامی که آفتاب غروب می کرد وضو می گرفت و نماز مغرب را بجای می آورد. پس از سلام در مصلاّی خود می نشست و تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می نمود تا هرگاه که خدا می خواست. پس سجده شکر می نمود. آنگاه سر از سجده بر می داشته و با کسی سخن نمی گفت تا چهار رکعت نماز می گزارد. پس به تعقیب نماز می نشست تا شب می شد. آنگاه افطار می فرمود و سپس درنگ می نمود تا حدود یک سوم از شب بگذرد. آنگاه نماز عشاء می خواند. پس از سلام باز در سجاده خود مشغول ذکر و تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می شد تا آنگاه که خدا می خواست.

پس از تعقیب سجده شکر نموده به استراحت می رفت. در ثلث آخر شب از جای بر می خاست و به تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل و استغفار می پرداخت و سپس مسواک کرده وضو می گرفت و به نافله شب می ایستاد و نماز جعفر طیار می خواند. بعد نماز وتر بجای می آورد. سپس سلام کرده برای تعقیب می نشست. آنگاه سجده شکر می نمود تا آفتاب بالا می رفت.

اگر در شهری ده روز اقامت می کرد روزه می گرفت و شب قبل از افطار به نماز می ایستاد. در راهها نمازهای خود را دو رکعتی می خواند؛ مگر مغرب را که سه رکعت بجای می آورد. حتماً نافله مغرب را بجای می آورد و نافله شب و نماز شفع و وتر را در سفر و حضر ترک نمی نمود؛ اما در سفر نوافل روز را بجای نمی آورد...»^۱

خستگی ناپذیری حضرت جواد علیه السلام

آن بزرگوار، همچون آباء طاهرين خود، هرگز از کار، عبادت، تعلیم و تربیت و رسیدگی به فقرا غفلت نکرده و همواره تلاش و کوشش خود را برای جلب خشنودی خداوند متعال مبذول می داشت. عمر شریفش بیست و پنج سال بیشتر نبود و در سنّ نوجوانی (هشت سالگی) به مقام امامت و جانشینی پدرش سلام الله علیه رسید و پس از ایشان هفده سال زمام امور شیعه در دست با کفایت آن حضرت بود؛ با این همه هرگز از فعالیت و کوشش برای دعوت مردم به خدا و اسلام باز نایستاد و کاری او را ملول و خسته نکرد؛ مثلاً به خاطر عطایای فراوان و بخششهای زیاد لقب «جواد» گرفت. دوست و دشمن به درستی این نامگذاری اقرار و اعتراف دارند.

بعد از شهادتش نیز تا امروز بسیارند کسانی که به ذیل عنایت او متوسل شده و از جود و سخاوتش بهره های فراوان برده اند؛ از باب نمونه:

«مردی حضور آن حضرت رسید و عرض کرد: به اندازه مروّت و جوانمردی خودتان به من انفاق کنید. حضرت فرمودند: «آن اندازه در امکانم نیست.» مرد گفت: پس به اندازه جوانمردی من مرحمت کنید. حضرت فرمودند: «اینقدر ممکن است.» سپس به غلام خود دستور داد که صد دینار به او بدهد.»^۱

می بینیم که حضرت در جواب آن مرد سائل، عطائی به اندازه جوانمردی خود را غیر ممکن می داند؛ زیرا جوانمردی و مروّت و سخای آن حضرت به اندازه ای است که با امکانات مالی وفق نمی دهد.

نمونه دیگر از فعالیت های خستگی ناپذیر ایشان، نوشتن نامه های دعوت به دوستان و بندگان خداست که بسیاری از آنها را کتب تاریخ و حدیث ثبت نموده است. تُحَفُّ الْعُقُولُ ابْنِ شَعْبَةَ و احتجاج طبرسی نمونه هایی از آنها را آورده اند. نمونه دیگر، مناظرات و احتجاجات آن پیشوای معصوم با دانشمندان و

گروههای مختلف است که به طور معجزه آسا در هر مجلس دهها و صدها مسأله را به طور دقیق و صحیح پاسخ داده و هرگز احساس ملال و خستگی نکرده است؛ تا آنجا که گفته اند: در مجلسی که عده ای از شیعیان از نواحی مختلف آمده بودند سی هزار مسأله را پاسخ فرمود؛ در حالی که سنّ شریفش به ده سال نرسیده بود.^۱

با تمامی مشاغل و گرفتاریها در مناجات با حضرت ربّ الأرباب چنان نشاط و شادابی داشت که طولانی ترین دعاها را در قنوت نماز و عمیق ترین مناجاتها را در سایر مواقع بر زبان می راند و انواع نمازها و حرزها و دعاها از آن حضرت نقل شده است؛ در کتاب شریف بحار الأنوار علامه مجلسی (جلد ۹۴) و مهج الدعوات سیّد ابن طاووس نمونه هایی را می بینیم.

در اینجا تنها به نقل قسمتی از یک دعا که در پناه جویی از خداوند است - تبرک می جوئیم:

«...اللَّهُمَّ رَبِّ، وَ أَرْضَ الْبَلَاءِ فَاخْشِفْهَا وَ عَرْصَةَ الْمِحْنِ فَأَرْجِفْهَا وَ شَمْسَ النَّوَائِبِ فَأَكْشِفْهَا وَ جِبَالَ السُّوءِ فَأَنْسِفْهَا وَ كُرْبَ الدَّهْرِ فَأَكْشِفْهَا وَ عَوَائِقَ الْأُمُورِ فَاصْرِفْهَا وَ أَوْرِدْنِي حِيَاضَ السَّلَامَةِ وَ اَحْمِلْنِي عَلَى مَطَايَا الْكِرَامَةِ وَ أَصْحَبْنِي بِإِقَالَةِ الْعَثَرَةِ وَ اشْمَلْنِي بِسِتْرِ الْعَوْرَةِ وَ جُدْ عَلَيَّ - يَا رَبِّ - بِآلَائِكَ وَ كَشِفْ بَلَائِكَ...»^۲

«...خداوندا، پروردگارا! زمین بلا را فرو بر و عرصه نگرانیها را بلرزان و آفتاب حوادث را کسوف ده و کوههای بدی را از بیخ برکن و بلای زمان را بردار و موانع کارها را برطرف فرما و مرا به آبشخورهای سلامت وارد نما و بر مرکبهای بزرگواری سوار کن و از لغزشهایم چشم پپوش و مرا مشمول پوشش عیوب گردان و به وسیله نعمتهایت و برداشتن بلاها به من احسان فرما، ای پروردگار من!...»

خستگی ناپذیری امام هادی علیه السلام

این پیشوای معصوم و خلف اسلاف صالح نیز، چون دیگر ائمه علیهم السلام، در راه وصال محبوب خود یعنی خداوند یکپارچه نشاط و کوشش است و در این راه هرگز خستگی و کسالت به خود راه نمی دهد و در تمامی زمینه ها و وظایف چون کوه استوار و همچون آتش مشتعل و سرافراز است.

حائری در نورالابصار می نویسد:

«آن بزرگوار از شدت اشتیاق به عبادت پروردگارش شبها قرار نداشت و استراحت نمی کرد؛ پس از ساعتی به پا می خاست و به عبادت می پرداخت. به صدای قرآن مترنم می شد و حال گریه و حزن داشت و اطرافیان خود را نیز به گریه می انداخت. در دل شب بر روی ریگها می نشست و به عبادت و استغفار و تلاوت قرآن مشغول می شد و بیشتر شبها را تا طلوع صبح بیدار بود.»^۱

و نیز سید عبدالوهاب بدری می گوید:

«او در هنگام فرار سیدن شب متوجه پروردگار می شد و همچنان در حال رکوع و سجود و خشوع بود و میان پیشانی نورانی اش و زمین فاصله ای جز ریگها و سنگریزه ها نبود.»

آری این عادت و روش آن امام همام بود و هرگز تا لحظه پایان عمر آن را از دست نداد.

خستگی ناپذیری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

در مورد امام یازدهم حضرت حسن بن علی عسکری علیهما السلام نیز کافی است قطره ای از دریای کوشش و تلاش او را در راه بندگی معبودش نمونه آوریم و طالبان تفصیل را به کتب تاریخ و سیره احاله کنیم.

ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی می آورد:

(۱) نورالابصار ۲۷۷، به نقل ائمتنا ۲/ ۲۱۸.

«هنگامی که امام عسکری علیه السلام در زندان صالح بن وصیف بود مأمورانی چند از دستگاه خلافت عباسی بر صالح بن وصیف وارد شدند و از او سختگیری بیشتری را نسبت به امام علیه السلام درخواست کردند.

صالح گفت: دو نفر از شرورترین افراد را مأمور او کرده‌ام؛ ولی آنان از کثرت عبادت و نماز و روزه او در شگفت آمده‌اند. سپس صالح آن دو مأمور را حاضر کرد و در برابر فرستادگان به آن دو گفت: وای بر شما! درباره این مرد چه می‌کنید؟ (چرا سخت‌تر نمی‌گیرید؟!)

گفتند: درباره کسی که روزها را روزه و شبها را عبادت و نماز دارد و با کسی سخنی نمی‌گوید و جز عبادت به کار دیگری نمی‌پردازد چه می‌گویید؟! هنگامی که به ما نگاه می‌کند پشت ما به لرزه می‌آید و چنان می‌شویم که از خود بیخود می‌شویم...»^۱

خستگی ناپذیری امام عصر حضرت بقیة الله ارواحنا فداه

با توجه به طول عمر شریف امام عصر ارواحنا فداه اگر بسخواهیم موارد نشاط و خستگی ناپذیری ایشان را بر شمريم کتابهای قطوری را تشکیل خواهد داد؛ زیرا در طول زمان، عبادت و بندگیهای ایشان در درگاه پروردگار حکیم و دعاها و مناجات‌ها و راز و نیازها آنقدر زیاد است که هر کدام موضوع کتابی را به وجود می‌آورد. در کتب حدیث فصلهائی جداگانه درباره ادعیه وارده از ایشان، زیارات نقل شده و اذکار و نمازهایی که در طول غیبت صغری و کبری به طور مستقیم و غیرمستقیم تعلیم فرموده‌اند وجود دارد.

آن حضرت هر ساله به زیارت حج تشریف می‌برند و در مراسم حضور می‌یابند و اعمال حج و عمره را انجام می‌دهند. در طول هزار و صد و پنجاه و چند سال زندگی چقدر به نماز ایستاده و روزه گرفته‌اند و اعمال واجبات و

مستحبات انجام داده و به زیارت اجدادشان بخصوص حضرت امام حسین سیدالشهداء صلوات الله علیه رفته‌اند و در هیچ کدام کوچکترین احساس خستگی و یکنواختی نداشته و ندارند.

مورد دیگر این که در طول چند قرن از هزاران نفر استغاثه کننده دستگیری کرده و به فریادشان رسیده‌اند و به طور جمعی و فردی از شیعیان حمایت فرموده‌اند. اینها همگی دلیلی است بر این که زندگی چندین صدساله ایشان مشحون از کوشش در راه عبودیت حق تعالی است و آنی حالت کسالت و ملال در وجود نازنینشان راه ندارد.

بنابراین در مورد خستگی ناپذیری ایشان خوانندگان گرامی را به کتب تفصیلی که درباره زندگی و برنامه و خصوصیات اخلاقی ایشان و ابعاد دیگر نوشته شده است ارجاع داده به همین تذکر فهرست وار بسنده می‌کنیم.

ایمانیان به تبع مولا ایشان خستگی ندارند

دوستان و اولیای خداوند نیز هرگز از خواندن قرآن و نجوا کردن با خدایشان خسته نمی‌شوند و هر چه بیشتر می‌خوانند و می‌گیرند شاداب‌تر و افروخته‌تر می‌شوند. چنین کسانی از طول رکوع و سجود که وصال یار است به ملال و کسالت نمی‌رسند و لذت مناجات، آنها را از خواب و خوراک دور می‌کند.

خواب و خورت ز مرحله عشق دور کرد آنکه رسی به دوست که بی خواب و خور شوی
یک دم غریق بحر خدا شو؛ گمان مبر کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

مؤمن، به لحاظ ایمانش، هر چه بیشتر غرقه وصال می‌گردد. اگر چه جسم خاکی اش تحلیل رفته، نحیف و ضعیف می‌شود، روح ملکوتی اش شاداب و با نشاط گشته در پرواز خویش اوج می‌گیرد و این نیست مگر بخاطر حرارت آتش عشق و محبت که او را به تب و تاب می‌افکند. در زبان ادبیات و شعر بسیار فراوان از محبت و عشق به آتش تعبیر شده است. حرارت و آتش، هم محرک و

نیروبخش است و هم روشن‌کننده و منیر.

در یک مثال ساده، یک کوه‌نورد از آنجا که آتش عشق صعود به قله مرتفع کوه، در تمامی جانش زبانه می‌کشد. انواع سختیها را به خود هموار می‌سازد و ارتفاعات سخت و شیبهای تند و شنزارهای پُرفراز را پشت سر می‌نهد و با کوله‌بار سنگین متحمل گرما و سرما می‌گردد تا به محبوب خویش برسد. به حسب ظاهر پاهایش آزرده و خسته می‌گردد؛ اما در هر مرحله راه، روحی جوان‌تر و شاداب‌تر و مصمم‌تر برای صعود پیدا می‌کند. هر منزلی را به عشق رسیدن به منزل بالاتر و هر پناهگاهی را به امید وصول به پناهگاه بعدی طی می‌کند. گاه، شب سرد کوهستان را در ارتفاعات بالا در میان کیسه‌خوابی تنگ بسر می‌برد و گاه از نیمه‌های شب بیدار می‌شود و در راه طولانی خویش، ارتفاعات مردافکن و یالهای پُربرف و یخ کوه را می‌پیماید تا به وصال قله برسد و با دیدار آن نفسی تازه کند و جانی تازه یابد.

اگر عشق و محبت نبود چنین کسی قدم از قدم بر نمی‌داشت و نمی‌توانست با صلابتی آنچنان، قله‌های مرتفع و دشوار را فتح کند. بزرگترین حماسه خستگی‌ناپذیری، در زبان فرهنگ ایرانی، زحمات و کوششهای فراوان فرهاد است برای وصال جان‌نواز شیرینش که در ادبیات و اشعار ما ضرب‌المثل شده است. او برای رسیدن به محبوب خود با بیستونی عظیم در می‌افتد؛ باشد که در وصال یار او را در آغوش گیرد.

ز وضع بیستونش باز پرسید
به هر سنگی ز شیرین داستان است
فرود آمد ز گلگون بر فلان سنگ
فلان نقش و فلان سنگم پسندید
به گردن بردم او را از فلان سوی
که شیرین را به تقریبی برد نام^۱

یکی فرهاد را در بیستون دید
ز شیرین گفت - در هر جا نشان است
فلان روز این طرف فرمود آهنگ
فلان جا ایستاد و سوی من دید
فلان جا ماند گلگون از تک و پوی
غرض زین گفتگو بودش همین کام

اما محبت و اثر خستگی ناپذیری آن در فرهنگ دین مهر، قابل مقایسه با دیگر مکاتب و طلایه داران عشق و محبت، در ادبیات زبانها نیست؛ زیرا در فرهنگ قرآن از تلاش عاشقان به جهاد تعبیر می شود که عاشق دلباخته، بی دریغ مال و جاناش را فدای محبوب می نماید و از همه چیز می گذرد.

اسوه های خستگی ناپذیری

اگر تاریخ سراسر افتخار عاشقان دلسوخته دربار اهل بیت علیهم السلام را ورق بزنیم حماسه آفرینانی پُرشور را می یابیم که در راه عشق و محبت به این آستان جلال ایزدی رونق بازار فرهاد و شیرین و مجنون و لیلی را شکسته اند و خود اسطوره هایی از خستگی ناپذیری در راه محبوب گشته اند. نمونه های زیر قطره هایی از دریای موج این اسوه هاست:

۱- شیخ مفید:

«از ارکان فقها و متکلمین فرقه حقه، عابد و زاهد و متقی و فقیهی است بارع؛ اصولی جامع، متکلم جدلی، محدث رجالی، دارای فضائل علمیه و عملیه، جامع کمالات نفسانیه، حاضرالجواب و کثیرالروایه و در اخبار و اشعار خبیر بود و به عبادات و صدقات حرصی وافر داشت. شبها بعد از خوابی اندک، به نماز و تلاوت قرآن و درس و مطالعه مشغول می شد. بالجمله وثاقت و جلالت علمی او مسلم عامه و خاصه و مستغنی از بیان واعلم و اوثق اهل زمان خود بود و ریاست علمیه امامیه در زمان خود بدو منتهی و در فقه و حدیث و کلام، مرجع استفاده فحول بوده و با اهل هر مذهبی مناظره ها داشته است.

گویند که چون شیخ مفید از مولد خود عکبری به بغداد آمد، روزی در مجلس درس قاضی عبدالجبار معتزلی- که مملو از علمای فریقین بود- حاضر شد و در پائین مجلس نشست. پس از استیذان، صحت حدیث غدیر را استفسار نمود. بعد از تصدیق قاضی، معنی

«مولی» را که در آن حدیث است پرسید. قاضی گفت: به معنی «اولی» است. شیخ گفت: پس این اختلاف شیعی و سنی در تعیین امام برای چیست؟ قاضی گفت: خلافت ابوبکر درایت است و حدیث غدیر روایت! و مرد عاقل درایت را به جهت روایت ترک نکند.

شیخ صحت و سقم این حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله: «یا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلَامُكَ سَلَامِي»^۱ را استفسار نموده قاضی صحت آن را نیز تصدیق کرد. شیخ وضعیت اصحاب جمل را که با حضرت علی (علیه السلام) جنگ و حرب کردند استکشاف نمود. قاضی گفت که ایشان توبه کردند. شیخ گفت: حرب ایشان درایت است و توبه روایت! پس قاضی گفت: اینک از جواب او در مانده ایم؛ شما جوابش را بگوئید تا برخاسته در مقام اولی خود بنشینند.

از کتاب سرائر ابن ادریس نقل شده که چون شیخ از مولد خود، عکبری، به بغداد آمد در حوزه درس ابو عبد الله جعل مشغول تحصیل بود؛ تا روزی به هدایت علی بن یاسر در مجلس درس علی بن عیسی رُمّانی حاضر گردید. در آن حال، مردی بصری وارد شد و خبر غار و غدیر را از رُمّانی سؤال نمود. رُمّانی گفت: خبر غار درایت است و حدیث غدیر روایت؛ و البته درایت بر روایت مقدم است. پس آن مرد بصری ساکت شد و بیرون رفت. بعد از اندکی، شیخ حکم محاربه-کنندگان با امام زمان علیه السلام را از رُمّانی سؤال نمود. گفت: کافر... و افزود: فاسق اند. شیخ امامت حضرت علی علیه السلام را استفسار نمود. رُمّانی تصدیق نمود. شیخ حال طلحه و زبیر را-که در واقعه جمل از محاربه کنندگان با آن حضرت بودند- پرسید. رُمّانی گفت: ایشان توبه کردند. شیخ گفت که جنگ و محاربه درایت است و توبه روایت. رُمّانی گفت: در وقت سؤال کردن آن مرد بصری حاضر بودی؟ گفت: بلی. پرسید که: تو کیستی. شیخ گفت: من ابن المعلم هستم. رُمّانی استادش را پرسید که کیست؟ شیخ گفت: ابو عبد الله جعل. پس نامه ای نوشت و به شیخ داد که به استاد مذکورش برساند. ابو عبد الله هم بعد از قرائت نامه

(۱) «ای علی! جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است.»

تبسم کرد و صورت قضیه را استفسار نمود که: میان تو و رُمانی چه گذشت که تو را به من توصیه کرده و به مفیدت ملقب داشته است؟ پس شیخ تمامی قضیه را نقل نمود.^۱

خواننده گرامی! برای اینکه میزان زحمات و کوششهای طاقت فرسای شیخ مفید را بهتر اذعان کنید فهرست نوشته‌های او را می‌آوریم و در این بخش نیز از نوشته ریحانة الأدب کمک می‌گیریم:

«...مصنّفات مفید نیز بسیار و به تصدیق بعضی از اهل فن از دو یست کتاب متجاوز است. نجاشی صد و هفتاد و چند از آنها را مذکور داشته است. در اینجا بعضی را می‌نگارد:

۱. أحكام اهل الجمل

۲. أحكام النساء

۳. الاختصاص (که یک نسخه خطی آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید تهران موجود است).

۴. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد (که در ایران بارها چاپ شده است).

۵. الارکان فی دعائم الدین

۶. الاستبصار فی ما جمعه الشافعی من الأخبار

۷. الإشراف فی علم فرائض الاسلام

۸. أطراف الدلائل فی أوائل المسائل

۹. إعجاز القرآن و الکلام فی وجوه

۱۰. الاعلام فی ما اتفقت الامامیة علیه من الأحکام

۱۱. الإفصاح (در امامت)

۱۲. اقسام المولی و بیان معانیه

۱۳. الإقناع فی وجوب الدعوة

۱۴. الأمالی یا الأمالی المتفرقات (چنانچه در رجال نجاشی است

و آن تقریرات و املائات متفرقة شیخ مفید و دارای چهل و سه مجلس

(۱) ریحانة الأدب ۵ / ۳۶۱ - ۳۶۳ با اصلاحات جزئی.

می باشد و به همین جهت آن را مجالس نیز گویند.)

۱۵. إمامة أمير المؤمنين عليه السلام من القرآن

۱۶. الانتصار

۱۷. الإنسان و الكلام فيه

۱۸. أوائل المقالات في المذاهب المختارات (که در تبریز به

ضمیمه کتاب تصحیح الاعتقاد خود مفید چاپ شده است.)

۱۹. الإيضاح في الإمامة

۲۰. إيمان أبي طالب

۲۱. الباهر من المعجزات

۲۲. البيان عن غلط قُطْرُب في القرآن

۲۳. البيان في أنواع علوم القرآن

۲۴. البيان في تأليف القرآن

۲۵. التذكرة بأصول الفقه

۲۶. تصحيح اعتقاد الإمامية (که شرح کتاب اعتقادات صدوق

است.)

۲۷. تفضيل الأئمة عليهم السلام على الملائكة

۲۸. تفضيل أمير المؤمنين عليه السلام على سائر الأصحاب

۲۹. تقريب الأحكام

۳۰. التمهيد

۳۱. الجمل (که نامش النُصرة لسيد العترة في حرب البصرة

است.)

۳۲. جمل الفرائض

۳۳. الجنیدی (که رساله ای است به اهل مصر.)

۳۴. جوابات الفيلسوف في الاتحاد

۳۵. حُجَّة الإجماع

۳۶. ذبائح أهل الكتاب

۳۷. الرَّدُّ على الجاحظ و العثمانيه في فضيلة المعتزلة

۳۸. شرح اعتقادات صدوق (که به نام تصحیح مذکور شد.)

۳۹. العیون و المجالس
 ۴۰. الفصول المنتخبة
 ۴۱. كشف الالتباس
 ۴۲. كشف السرائر
 ۴۳. المتعة
 ۴۴. المجالس (که به نام امالی مذکور شد).
 ۴۵. المزار
 ۴۶. المسائل الصاغانية
 ۴۷. مسائل النظم
 ۴۸. مسائر الشيعة (که حاوی مختصری از حالات ائمه اطهار عليهم السلام و مخالفان ایشان بوده و یک نسخه خطی آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید تهران ضمیمه نسخه شماره ۳۸۸۱ است).
 ۴۹. المقنعة في الامامة (که بنظر بعضی غیر از مقنعة فقه است).
 ۵۰. المقنعة في الفقه (که با اختصارش مشتمل بر یک دوره فقه امامی بوده و با کتاب فقه الرضا در ایران چاپ شده است و یک نسخه خطی آن نیز به شماره ۲۶۶۵ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید تهران موجود است).
 ۵۱. النصره لسيد العترة في حرب البصرة (که به نام الجمل مذکور شد).
 ۵۲. النقض على ابن الجنيد في اجتهاد الرأي
 ۵۳. النقض على علي بن عباد في الامامة
 ۵۴. النقض على علي بن عيسى الرّماني
 ۵۵. نقض فضيلة المعتزلة
 ۵۶. نقض المروانية
 و غیر اینها که بسیار در کتب مربوطه نگارش یافته و در اثبات تبخر علمی و کثرت خدمات دینی و زحمات مذهبی وی برهانی قاطع می باشد. جزاء الله عن الإسلام و المسلمین خیر الجزاء.^۱

(۱) همان ۳۶۳ - ۳۶۴. با اصلاحات جزئی.

و به خاطر این خستگی ناپذیری و کوشش در راه محبوب است که محبوب او امام عصر ارواحنا فداه تقدیرنامه خود را ارسال و او را به خطاب برادر سرفراز فرموده است:

«از امتیازات و فضائل خاصه شیخ مفید چند فقره توقیع رفیع همایونی است که از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه به عنوان: «لِلأَخِ السَّيِّدِ وَ الْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ أَدَامَ اللَّهُ إِعْزَاظَهُ» و به عنوان «أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ وَ الدَّاعِي إِلَيْهِ بِكَلِمَةِ الصُّدُقِ» و آشبه اینها شرف صدور یافته و در کتب رجال و تراجم و سیر نگارش داده اند...»^۱

در تتمیم بیان فضیلت او نیز این بس که سیده بانوان عالم حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها او را مورد عنایت مخصوصه قرار می دهند.

در اینجا نیز از زبان علامه مدرّس تبریزی در ریحانة الادب می شنویم:

«شیخ مفید در خواب دید که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها حسنین علیهما السلام را پیش او آورد و فرمود: «یا شیخ، علّمهما الفقه»^۲ پس شیخ بعد از بیداری در نهایت حیرت بود، تا آنکه صبح همان شب، فاطمه والده ماجده سید مرتضی و سید رضی با کنیزکهای که دور او بودند، آن دو پسر خود را که در آن موقع صغیر السن بوده اند - پیش شیخ آورد. شیخ محض رعایت جلالت آن مخدّره سلامش کرد و به پا ایستاد تا بعد از احترامات معموله، فاطمه همان عبارت مذکوره در روای شیخ را (علّمهما الفقه) به زبان آورد و با خود گفت: یا شیخ! اینها دو پسر من اند، قَدْ أَخْضَرْتُهُمَا إِلَيْكَ لِتُعَلِّمَهُمَا الْفِقْهَ.^۳ پس شیخ گریست و خواب را بدان مخدّره نقل کرد. به تعلیم و تربیت آن دو برادر والا گهر اهتمام تمام به کار می برد تا رسیدند بدان مقام عالی که هریک از نوادر زمان و نوابغ روزگار می باشند.»^۴

(۱) همان / ۳۶۴. (۲) «ای شیخ، آن دو را فقه تعلیم کن».

(۳) این دو را به نزد شما آورده ام تا فقّهشان تعلیم نمایی.

(۴) ریحانة الادب ۱۸۵ / ۴ با اصلاح جزئی؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۲. علامه مجلسی

مختصری از کوششهای خستگی ناپذیر علامه مجلسی را نیز از نوشته مدرس تبریزی می آوریم:

«خدمات دینی متنوعه او از حیث تألیف و تدریس و احقاق حقوق و امر به معروف و نهی از منکر و ترجمه احادیث و اخبار آل محمد [صلی الله علیه و آله] و نشر آنها در بلاد عجم و قضای حوائج مردم و دفع شر ظلمه و قلع صوفیه و اهل بدعت و دیگر وظایف دینی در غایت اشتهار و کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار، دقت نظر و تبخر او خارج از حیطه بیان بوده و این مختصرات گنجایش یک هزارم آنها را هم ندارد.

از عبدالعزیز ناصبی دهلوی نقل است که اگر دین شیعه را دین مجلسی نامند بجا و بموقع خواهد شد که رونق آن دین از مجلسی می باشد.

در اینجا به طور اجمال تذکر می دهد که در ترویج دین و احیای شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین، شاید کمتر کسی به پایه او برسد؛ خصوصاً نشر آثار شریعت مقدسه در بلاد عجم که همه گونه اخبار فقه و ادعیه و قصص و حکایات راجعه به غزوات و معجزات و دیگر شرعیات را به زبان فارسی ترجمه کرده و در تمامی بلاد اسلامی انتشار داده و سبب هدایت اغلب مردم گردیده و کمتر خانه ای است که در آن از تألیفات فارسی او نباشد. مؤلفات و مصنفات طریقه متنوعه او مثل نام نامی اش در غایت اشتهار، مرجع استفاده صغار و کبار، اکابر و فحول عرب و عجم، عالم و عارف، خواص و عوام، زنان و اطفال است. سید مهدی بحر العلوم که اسم نامی اش حاکی از مسمی می باشد. با آن همه عظمت و تبخری که داشته، آرزو می کرده است که تمامی مصنفاتش در دیوان و نامه اعمال مجلسی ثبت شود؛ در مقابل، یکی از تألیفات فارسی مجلسی هم که در حقیقت احیای عمومی آثار ائمه اطهار علیهم السلام و وسیله ارشاد و هدایت اکثر عوام است. در نامه اعمال او مندرج گردد. [می] توان گفت که علاوه بر احیای دین و

شریعت، حفظ و حراست کشور و مملکت نیز به واسطه قلّت تدبیر شاه سلطان حسین صفوی بسته به وجود مجلسی بوده، چنانچه در سال وفات او قندهار مسخر بیگانه شد و بعد از آن هم وضع سلطنت و حکومت رو به انحطاط گردید.

از تألیفات علاّمه مجلسی است:

۱. آداب تجهیز الأموات

۲. آداب الحجّ

۳. آداب الرّمي یا آداب السبق و الرّماية

۴. إثبات الجنّ و وجوده

۵. الإجازات که مجلد آخر بحارالانوار و اجازات علمای امامیه

را از اوایل زمان غیبت تا عصر خودش حاوی و در حدود صد و بیست اجازه است.

۶. اختیارات الأیام صغیر، به فارسی در حدود پانصد بیت

۷. اختیارات الأیام کبیر، به فارسی که بارها چاپ شده و مشهور

است. در ذریعه این هر دو کتاب اختیارات را به مجلسی نسبت داده و بعضی آنها را نیز مثل تذکرة الأئمّة و صراط النّجاة مذکورین ذیل به ملاّ محمد باقر لاهیجی نسبت داده‌اند و صاحب روضات نیز بدین عقیده گراییده است.

۸. الأربعون حديثاً فی الاصول و الفروع و الخطب و المواعظ و

ما یحتاج إلیه الناس فی أمور دینهم، با شرح مبسوط عربی آنها که تماماً از مشکلات احادیث بوده و در ایران چاپ شده است.

۹. الأربعون حديثاً، در امامت با شرح فارسی و نیز در ایران چاپ

شده است.

۱۰. أوقات الظهر و العصر و نوافلها، به فارسی

۱۱. بحارالانوار فی [دُرر] أخبار الأئمّة الأطهار علیهم السّلام، که

همه گونه اخبار و احادیث متنوّعه تمامی کتب حدیث را، غیر از کتب اربعه، با شرح و بیان آنها (در اغلب موارد) جمع و با ترتیب صحیح و اسلوب مرغوب در بیست و شش مجلد بزرگ مرتّب و فهرست نموده و

از نهج البلاغه نیز بسیار بسیار کم روایت نموده است. تمامی مجلدات این کتاب مستطاب در دوره ناصرالدین شاه قاجار چاپ و بعد از آن نیز بعضی از مجلداتش به طبع رسیده و نسبت به اخبار و آثار اهل بیت عصمت علیهم السلام کتابی بدین احاطه و جامعیت تا زمان ما تألیف نیافته و کسی از سلف و خلف موفق به همچو خدمتی نشده است.^۱

۱۲. تحفة الزائر، به فارسی و چندین مرتبه در ایران چاپ شده است.

۱۳. تذکرة الائمة، چنانچه بعضی گفته‌اند بلکه مشهور هم هست؛ لکن... این کتاب تألیف ملا محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی است و نسبت دادن آن به مجلسی، ناشی از وحدت اسم و زمان و اسم پدر است. ۱۴ تا ۳۱. ترجمه هر یک از باب حادی عشر و توحید مفضل و حدیث جبر و تفویض و حدیث رجاء بن ابی الصّحاک و حدیث «ستة أشياء ليس للعباد فيها صنع» و حدیث سعد بن عبد الله القمّي عند تشرفه ببقاء الحجّة علیه السلام و أخذ مسألة منه و حدیث عبد الله بن جندب و حدیث مفضل در رجعت و ظهور حجّت و خطبة الرضا علیه السلام في التّوحید و دعای جوشن صغیر و دعای سیمات و دعای کمیل و دعای مباهله و ذهبیة معروف به طب الرضا علیه السلام و زیارت جامعه و عهدنامه مالک اشتر و فرحة الغری سید ابن طاووس و قصیده تائیة دعبل خُزاعی که تماماً به پارسی ترجمه شده‌اند.

۳۲. تعبیر الرؤیا یا تعبیر منام، چنانچه بعضی گفته‌اند و لکن آن هم مثل تذکرة الائمة مذکور تألیف ملا محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی است و رجوع بدانجا نمایند. والدلیل الدلیل.

۳۳. تفسیر آیه ﴿السَّائِقُونَ السَّائِقُونَ﴾ در سورة واقعه

۳۴. تفسیر آیه النور در سورة نور

۳۵. تفضیل امیر المؤمنین علیه السلام علی من عدا خاتم النبیین

صلی الله علیه وآله

(۱) شایان ذکر است که این اثر نفیس و ارزشمند اکنون در صد و ده مجلد چاپ حروفی شده

۳۶. جلاءالعیون به فارسی در تواریخ حیات و مصائب و معجزات و دیگر مزایای حال چهارده معصوم علیهم السلام که بارها در ایران چاپ شده است.
۳۷. جوابات المسائل الطوسیة
۳۸. حاشیه اصول کافی
۳۹. حاشیه أمل الآمل
۴۰. حاشیه تهذیب الاحکام شیخ طوسی
۴۱. حق الیقین، در اصول دین به فارسی که بارها در ایران چاپ و تألیف آن در سال هزار و صد و نهم هجرت و یک یا دو سال پیش از وفات او و آخرین تألیف اوست.
۴۲. حلیة المتقین، به فارسی در آداب و سنن، و بارها در ایران چاپ شده است.
۴۳. حیاة القلوب، به فارسی که سه مجلد بوده: اولی در تاریخ انبیاء و احوال ملوک معاصر ایشان، دوم در احوال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در امامت، و بارها در ایران چاپ شده است.
۴۴. ربیع الأسابیع، در ادعیه به فارسی چاپ شده است.
۴۵. زاد المعاد، به فارسی که از کثرت شهرتش محتاج به ذکر مزایای او نمی باشد.
۴۶. شرح الأسماء الحسنى
۴۷. شرح دعای جوشن کبیر
۴۸. شرح روضة الکافی
۴۹. صراط النجاة، در شرح معاصی کبیره و بعضی این را نیز مثل تذکرة الائمة و اختیارات مذکورین فوق به ملا محمد باقر لاهیجی سابق الذکر نسبت داده اند.
۵۰. صواعق الیهود، در جزیه
۵۱. عین الحیاة، به فارسی در وعظ و زهد و مذمت دنیا [ست] و بارها در ایران چاپ شده است.
۵۲. الفرق بین صفات الذات و صفات الفعل، به فارسی

۵۳. الفوائد الطريفة في شرح الصحيفة الشريفة
۵۴. المسائل الهندية. و آن مسائلی است که برادرش ملا عبد الله از هند به او نوشته است.
۵۵. مرآة العقول، که شرح عربی اصول و فروع کافی است و در چهار مجلد بزرگ در ایران چاپ شده است.
۵۶. مشکاة الأنوار، به فارسی در فضیلت قرائت قرآن و چاپ شده است.
۵۷. مقباس المصابيح، به فارسی در تعقیبات نماز
۵۸. ملاذ الأخبار فی شرح تهذیب الأخبار
۵۹. الوجيزة، در رجال که در تهران چاپ شده است.
- و غیر اینها که رساله‌های متفرقة بسیاری در اذن و استخاره و اعتقادات و تحدید کُر و تعقیبات و حدود و حکم مال نواصب و دیات و رجعت و رضاع و زکاة و زیارت اهل قبور و سهو و شک و قصاص و کفارات و مقادیر و مناسک حج و نماز شب و غیر اینها تألیف و اسلام و اهل اسلام را رهین قلم میمنت شمیم خود نموده و بالخصوص کتابهای متنوعه فارسی او که تأثیرات فوق العاده در قلوب اغلب عوام- که آشنا به اصل زبان مقدس عربی دینی نبوده‌اند- بخشیده و هر یکی از آنها بعد از وفات مؤلفش نیز به نظر حقیقت یک مبلغ جدی کافی بوده است. جزاه الله عن الإسلام و أهله خیر الجزاء.^۱

۳- علامه امینی:

«عالی‌ترین صفات عالیه و ممتاز او، محبت و ولای کامل او نسبت به خاندان رسالت علیهم السلام بود که سرآمد تمام مزایای وجودی او بود. به همین جهت است که امینی را در این عصر، یگانه غواص دریای بیکران ولایت باید دانست. او چنان در این دریای بیکران غوطه‌ور شد که خیال و هدف دیگری برایش باقی نماند و راستی از برکت اشعه

توجه مولی الموالی علیه السلام آن رادمرد گرامی سر تا به پا به نور محبت ائمه اطهار علیهم السلام مستنیر گشت. آری، فکر و ذکر و قیام و قعود و نوم و یقظة او به عشق ولایت بود.^۱

این أسوة جهاد و کوشش برای رسیدن به محبوبهای خویش، بیشترین تلاشها را به خرج داده است تا مگر صفحه یا سطری در راه اثبات حقایق مولایش بدست آورد و به وسیله آن دوستی بر خیل دوستانش بیفزاید؛ لذا می بینیم:

«صاحب الغدیر، برای تعقیب اهداف خویش- که در رأس همه آنها نشر ولای علی علیه السلام و بازگویی حقایق تشیع و ایجاد وحدتی اصولی و تقریبی راستین در میان مسلمانان قرار داشت- همواره به حرکت و سفر اقدام می کرد و این سفرها را به صورتی بس ساده و اقتصادی انجام می داد. در سرزمینها و شهرها، کعبه آمالش کتابخانه ها بود (چه عمومی و چه شخصی). مردمان هم- آنان که وی را می شناختند- قدومش را گرامی می داشتند و از سر محبت و ولاء با این مجاهد راه دانش و اصلاح همکاری و همگامی می کردند. این سفرها سرشار بود از مطالعه و استنساخ و تهیه مأخذ و برخورد و ملاقات با استادان و اصلاح و ارشاد و نشر ولای صحیح و تأثیر در اهل علم و گاه نماز جماعت و منابر عمومی شهرهایی که وی با این خصوصیات بدانها سفر کرده بود. از جمله اینها بودند: حیدرآباد دکن، علیگره، لکنهو، کانپور جلالی (در هند)، رامپور، فوعه، معرّة مصرین، حلب، نبل، دمشق و... که گزارش برخی از این سفرها انتشار یافته است.»^۲

یکی از بارزترین محصولات زحمت طاقت فرسای او تشکیل کتابخانه عمومی است:

«در باره این کتابخانه، محقق عرب، جعفر الخلیلی می گوید: شیخ عبدالحسین امینی- هنگامی که به تألیف دائرة المعارف الغدیر آغاز کرد- توجه یافت که محققانی که بخواهند دائرة المعارفی، یا دوره تحقیقی

کاملی در هر موضوع، تألیف کنند، در مورد مآخذ و مدارک چاپی و خطی با کمبودی چشمگیر روبرو خواهند گشت. حالا یا به این علت که این نوع مآخذ در کتابخانه‌های عمومی کنونی نجف وجود ندارد یا به این علت که اندک است و یک تن نمی‌تواند مدّتی دراز که برای تتبع لازم است. کتاب را نزد خود نگاه دارد. و همین مسأله باعث شد تا او خود، به بسیاری از ممالک اسلامی سفر کند و کتابخانه‌های فراوانی را ببیند تا بتواند مآخذی را که در کتابها و فهرستها نام برده شده است، فراهم آورد و سرانجام او این کتابها را به دست آورد و برای الغدیر همه این منابع و مدارک را تهیه کرد، اما نه به سادگی بلکه با سفرها و مشقات بسیار.

از اینجا آتش عزمی در جان وی شعله کشید و آن پی‌افکندن کتابخانه‌ای بزرگ بود که از نظر داشتن مآخذ دست اول و امّات و اصول کتب خطی و چاپی، بالاترین رقم را حایز باشد تا بدین وسیله مشکل از سر راه پژوهشگران و محققان و مؤلفان برداشته شود و آن همه رنجها و مشقتهایی را که او خود، به هنگام تألیف الغدیر، در سفرها و به هر سو سرزدنها، در بسیاری از شهرهایی که به داشتن کتابخانه معروف‌اند دیده بود، دیگران نبینند.

آنچه علامه امینی را در راه به ثمر رساندن این اقدام نیک یاری داد، شخصیت او بود. او از گروهی از دانشمندان و نیکوکاران و مردم با معرفت ایران همکاری گرفت. آری، تنها در ضمن یک اقدام او، هم اکنون کتابخانه‌ای در نجف برپاست که از نظر کیفیت در شمار با ارزشترین کتابخانه‌های علمی دنیای اسلام است.^۱

در عصر ما و هم اکنون نیز عرصه زمانه ما به لطف ایزدی چندان خالی از محبّان صادق و حقیقت‌جویان عاشق نیست و اگر نه چنین بود هیچ معلوم نبود که سیل بلایا و فتنه‌ها چگونه زیر و زبرمان نموده بود.

نیکمردی روشندل و عالمی ربّانی و خادمی صدیق را می‌شناسم و از خوان گسترده او بهره‌ای و از دریای محبّت او پیمانه‌ای و از گلزار عشقش گلی

چیده‌ام. آنچنان آتش محبت و ولایت مولایش امام عصرارواح‌ناده شعله بر سراپای وجود او افکنده که گویی سالیان دراز است که جز به او نمی‌اندیشد و در این مسیر، طی بخش عمده‌ای از عمر گذشته خویش، در ضمن دیگر کوششهای علمی و ارتقائات اخلاقی خود، مشقت و سختی تحقیق و بررسی سخیف‌ترین عقاید و آراء باطل دشمنان دین را بر خود تحمل نموده و کتب و نوشته‌های قطور و حجیم آنها را قرائت کرده و در سطر سطر و کلام کلام آنها دقت کافی به خرج داده و به جان کوشیده است تا برای یکایک آنها برهانی قاطع و پاسخی دندان‌شکن بیابد و گاه برای یافتن یک مأخذ و یا یک لغت و یک اصطلاح روزها و هفته‌ها تحقیق نموده است؛ به امید این که شبهه‌ای از شبهات خصم را که پیرامون شخصیت والای مولایش القاء کرده‌اند مرتفع سازد.

همت عالی او در این راه تا بدانجا بوده که بدون هیچ‌گونه ریا و وسوسه‌ای و بدون هیچ توقع اجر و مزد و تحسینی، بسیار شبهای طولانی زمستان را تا سپیده صبح بر ورقهای کتابی قطور نظر دوخت تا مگر نکته‌ای بیابد و به حکم «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱ با آن به جدال احسن پردازد. تمامی سعی و کوشش او بر این بوده است که بر شمار دوستداران محبوبش رقمی هر چند ناچیز بیفزاید و بحق در این راه از توفیقی الهی برخوردار بوده و عنایات مولایش همواره بر سرش سایه گستر بوده است تا آنجا که توفیق یافته صدها و بلکه هزاران تن از دورافتادگان از آستان مولایش را به دوستانی عاشق و دلسوختگانی مخلص تبدیل نماید.

آتش جانگداز محبت امام زمان علیه‌السلام آنچنان او را به تب و تاب افکنده که حتی در سنین کهولت نیز، با وجود ضعف و ناتوانی جسمی، کمتر لحظه و ساعتی می‌توان یافت که از محبوبش غافل شود و ذکر و یاد او نداشته باشد و مهمترین ملاکش در انتخاب دوست و ابراز محبت به دیگران، دوستی و

محبت مولایش امام زمان صلوات الله علیه می باشد.

در لحظات طلایی همراهی و قرین بودن با او این خاطره زیبا را هرگز فراموش نمی کنم: در آن هنگام که روی تخت بیمارستان سخت ترین لحظات را سپری می کرد و از ناراحتی شدید قلب رنج می برد و علی الدوام وضعیّت قلب او بر روی صفحه دستگاه کنترل می شد و پزشکان معالج اجازه حرکت حتی برای سجده کردن در نماز نداده بودند. در حالی که در نماز، به اقلّ واجبات اکتفا می کرد. فراموش نمی شود که در آن حال که نفسهایش به شماره افتاده بود و به سختی تنفس می کرد، از سرود عشق مولایش، دعای مبارک «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ...»، در قنوت سرباز نزد.

این است مصداق دیدنی دعای «اللَّهُمَّ... وَلَا تُسِنَا ذِكْرَهُ وَانْتَظَرَهُ وَالْإِيمَانَ بِهِ وَ قُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَالدُّعَاءَ لَهُ وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ»^۱

آری؛ این چنین است. کمند محبت که هر کس را به دام افکند، خور و خواب را از او می ستاند و کسالت و خستگی راه را از دل و جانش می زداید. این خود داستان صیدی دل داده و محبت چشیده بود، از خیل بیشمار صیدهای این دام پیل افکن.

تلاشگران جوان

اکنون که سخن بدینجا رسید بی مناسبت نیست به عنوان قدرشناسی از دوستان دیرینه ای که در راه دوستی، خود را به مشقتها و رنجهای فراوان افکندند اما هرگز گرد و غبار خستگی بر سر و رویشان مشاهده نشد، یاد کنم. در ایام گذشته و نه چندان دور، در دوران پُرفراز دوستی، در روزهای مقارن با ایام نشاط انگیز غدیر، جوانانی انگشت شمار و ستارگانی پُرفروغ از خیل

(۱) «خدایا... یاد او را از خاطر ما نبر و نسبت به انتظار و ایمان به او و یقین نیرومند بر ظهور او و دعا و درود بر او ما را غافل مگردان.» (دعا در غیبت امام زمان علیه السلام به نقل از منتخب الأثر، ص ۵۰۳).

ستارگان آسمان دوستی‌ام، به عنوان ابراز محبت و تثبیت پیمان وفا، بر پایه تعاون، صدها ساعت از عمر گرانقیمت و ارزشمند ایام جوانی خویش را صرف نمودند و به خاطر فراهم آوردن زمینه تفسیر و تحقیق قرآنی، مجموعه‌ای گرد آوردند مشتمل بر بیست هزار فیش قرآنی در سه رنگ مختلف که تمامی آنها با ذوق و سلیقه‌ای تحسین برانگیز تنظیم شده که در نوع خود در تاریخ تحقیق قرآنی بی نظیر بوده است.

این کارتها و فیشها می‌تواند طی سالیان دراز زمینه تحقیق در مطالب قرآنی در جنبه‌های مختلف تفسیری، ادبی، روایی و... باشد و برای کسی که در این زمینه فعالیت کند صفحاتی است آماده که به هر اندازه و در هر موضوع که بخواهد می‌تواند با سهولت مراجعه کند و به کار خود ادامه دهد. کارتها- که شامل تمامی آیات قرآن است- در سه رنگ تحت عنوان سه موضوع تفسیر، روایت و معانی لغات کدگذاری و شماره‌بندی و آیه‌نویسی شده است.^۱

(۱) این عزیزان، مقدمه‌ای بلند با عنوان «رهیار» بر مجموعه خود آوردند؛ در دو قسمت: «سرود بودن من» و «با انوشه‌ها». برای ثبت این احساس و نگارش زیبا گزیده‌هایی را می‌آورم. (از قسمت اول، با تصرف و تلخیص): «با نام اله عالمیان که بر پیام‌آورم معلمی فرمود و قرآنش پیاموخت. و محمد [صلی الله علیه و آله] به قرآن بر قلوب بزرگوارانی، تاب انداخت. و آنک- که این جسم نحیف و نیم‌زنده‌ام به فراموشی می‌رفت و می‌رفت که مرداری عین شود؛ چشمانم به کوری می‌نشست و دست و پایم بی‌خود می‌شدند و زبان به کامم می‌خشکید و رمق از جانم بسیج شام غربت می‌نمود و آخر، کم مانده بود که طراوت نوشکفتگی‌ام به پیری جنون بدل گردد. ناگهان در بزم گرفتند؛ یافتندم؛ سرشارم نمودند؛ با بزرگواری خویش، به نورم و به عزتم بردند. هنوز یادم هست ذلتم را که چگونه در سیاهی زیستم و رذالت و پستی را چشیدم. زمانی بس دراز زیستم. ابتدا و انتهایش سیاهی و خواری بود. از ایمان و امید خبری نبود. هر صبحم خود شامی بود که می‌دانستم که آغاز پلیدی‌هایم می‌باشد و هر چه بیشتر در نابودی بودم. هیچ روزی نبود که بر هلاکت‌م نیندیشم؛ نگریم. نمی‌دانستم عاقبت به کجا می‌روم؟ چه خواهم شد؟ چگونه می‌میرم؟ و به چه سان باز برانگیخته خواهم شد؟...

آه! که کاش باز برانگیخته نشوم! که می‌دانستم باز زندگی مکررم خواهد بود و باز ذلتم و دردم و

←

اسیری و رذالت. چه می‌دانستم که زندگی، زندگی است؟! می‌گفتم: آسمان خدا همه جا یک رنگ است و انسانهای خدا همه پست و رذل و کثیف. خدایا! می‌دانم که کفر بود؛ اما آیا به من حق نخواهی داد؟
برادرم، گاه چنان می‌شدم که فراموش می‌کردم که کجایم و چه هستم. یک خودِ کاذب داشتم.
گاهی هم با آن خوش بودم. فراموش می‌کردم رنج را و عذاب را. نه دیگر دردی و نه فریادی و نه
ضجّه‌ای. که همه غفلت و بلندپروازی و غرور.

اما اینها هم دیری نپائید. باز، ناگهان از فراز عیش و نوش به حسیض شکنج می‌افتادم و باز،
زندگی همان بود که داشتم. دیگر بر خویش ترانه مرگ می‌خواندم که ناگهان در بَرَم گرفتند؛ یافتند؛
سرشارم نمودند؛ با بزرگواری خویش به نورم و به عزّتم بردند.
چه حرفها که برایم گفتند و چه قصّه‌ها که سرودند! چه داستانها شنودم و بس آیات خدا
چشیدم! طعم ایمان و امید را به کامم ریختند. آنگاه، سرود خدائی را نواختم.

* * *

این بار دومی بود که به دنیا می‌آمدم. هم خودم را دوباره می‌شناختم و هم دنیا را.
خوش سحری بود. اطلسی‌ها را دیدم.

آهوانِ راهوار بر سرایش می‌رفتند. گلخنده افق نویدم از امید می‌داد.

با چه کسانی هم‌قصد و هم‌یاد شدم!

دگر از دوشینه پُرم خبری باز نمی‌آوردند.

دگر از دوره مردن، دگر از دوره خفتن،

- به جهان خندیدن -

دگر از راه سکونم و سقوطم

دگر از بی‌جهتی، بی‌فکری، بی‌هدفی

دگر از مُردن و مرگم

- که به مرگم می‌مُردم - نه که مرگم و مماتم، شهادت و حضور حیات دگری باشد.

و برادرا دگر از این خبری باز نیامد.

همه را شستم و رفتم

تا گریزم همه از ظلمت و جهل، ذلت و درد، کینه و رنج و شکنج

و گریزم همه از آنچه سرودم به... خدا...

* * *

←

و منم وارث خون،
وارث عشق و آرزو
وارث فریاد و نیاز
وارث میراث خدا

و بدین‌گونه اگر زیست کنم
و اگر سخت بسوزند مرا
اگرم دود کنند،

... همه چون خاکستر...

گر به دارم بکشند
ور بدنم تیغ زنند دست و پایم ببرند
و اگر همچو برادر
بدنم بر در شهر سالیانی به طناب آویزند...
اگرم آب کنند و بریزند به دریای جهالت
و اگر هر چه بدانند و توانند، کنندم،
من به یک بار نفس
من به یک قطره خونم
و به یک ذره دودم....

من به تنهایی جانم و به خاکستری رنگ لبانم و بدان لاشه دندان شده‌ام
من به سرداری گنگ بدنم

... که نهادند به خاک...

و به رگهای تباهم و به چشمان سیاهم و به این بسته زبانم
و به کامم که پُر از خاک شدست
من به ذرات وجودم
از در عزت و جود، بر در فقر وجود
نعره‌ای سخت بر آرم: فریاد....
و به فریاد بلندم، همه را بانگ زنم:

←

آدمیان! انسانها!

این منم: وارث خون

وارث عشق و آرزو

وارث فریاد و نیاز

وارث میراث خدا...

(از قسمت دوم، نیز با کمی تغییر و تلخیص):

«آثار فرهنگی ما هر چه دورتر از قرآن باشد، میراتراست و آنچه به قرآن نزدیکتر، دیر پای باشد و همپای قرآن حیات خواهد داشت.»

و هم اینکه هر آن‌کاو به تحقیق و تدبیر قرآن پرداخته است و ارائه تلاش کرده، بیش از آنکه معرف قرآن شده باشد خود را شناسانده است. و اگر اثری پیرامون قرآن به نسلی میراث دهد؛ به نعمت خلق اثری جاودان دست یازیده است. (= حیات همپای قرآن جاودانه).

بدینگونه بر آن شدیم در غدیر، پیوندی از قرآن بسازیم که قرآن به غدیرمان می‌خواند و غدیر به قرآن. گامی است در این مسیر.

و خوب می‌دانیم که این اوراق با دستاوردها و اندوخته‌های چندین سال گذشته و دانش و تلاش آینده شما به مجموعه‌ای زیبا و ژرف تکامل خواهد یافت و به شکلی زیبا خواهد ماند که رنگهای متفاوت زیبایی‌ها و شکوهای گوناگون به آن می‌بخشد و این شما هستید که با ذوق و ابتکار و اختیار، رنگ‌آمیزی زیبا و ژرف بدان خواهید بخشید (= زیبایی تفسیر، تأویل و گوهر و فریادآوردن از درون ساکت پیچیده‌اش و بطن اندر بطن در معانی سیرکردن):

ما چنین فکر می‌کنیم که کار نوی باشد و بدین‌گونه روشی جدید در مطالعه قرآن را پیشنهاد می‌کنیم (و از بابت این فضولی در کار بزرگترها عذر می‌خواهیم).

اگر چه فکر می‌کنیم در تمامی جهان از این مجموعه چند تایی بیشتر نباشد و شاید هم اولی، شاید روزی بیشتر شود و چاپ گردد و همگانی.

آن وقت نخواهیم گفت: **الْفُضْلُ لِلْمُتَقَدِّمِ!!!** که در این مجموعه مصالحی بکار گرفته که برایمان مهمتر است و مستقل از ابتکاری بودن یا نبودن است:

ایمان - ارادت

←

همچنین، دوستان پُر تلاش و باوفای دیگری همان ابتکار را در مورد خطبات و کلمات نهج البلاغه به کار بردند. آنان نیز صدها ساعت گرد هم آمدند و شش هزار کارت در نهایت دقت و زیبایی با شماره گذاریهای خاص و ابتکاری آماده کردند و با مقدمه‌ای بلند تحت عنوان «محبت دل» - که خود فریاد بلند دوستی و محبتشان بود - نگارنده را مرهون مهربانیهای پاک و زلال و بی‌شائبه خویش نمودند. اجر تمامی شان با محبوب و مولایشان، امام زمان علیه السلام، باد؛ چرا که آن عزیزان و این دوستان تمامی زحمات و مشقات را در حقیقت به یاد آن عزیز و به هوای کوی او و به عنوان ازدیاد محبت و عشق او بر خود هموار نموده‌اند.^۱

←

و اینها از آن چیزهایی است که هر چه بماند و بگذرد و کهنه‌تر شود، پُر طراوات‌تر و تازه‌تر می‌شود و حسابش از همه چیز جداست...

با ارادت و عشق، قرآن را بر مقوا چسبانیدیم و بر هم انباشتیم تا در آینده عشق و ایمانهای برتر، عمیق‌تر و گسترده‌تر درو شود؛ به استمرار و جاودانه؛ *إن شاء الله*.

در طرح ما:

برگ زرد: اصل آیات و احیاناً ترجمه

برگ سفید: لغت، تفسیر، شرح و...

برگ صورتی: [نارنجی] موارد استفاده و موضوعات

شماره: شماره مسلسل

سوره: نام سوره

آیه: شماره آیه

* برگهای غیر زرد در فاصله دو آیه شماره مستقل می‌خورد.

که صد البته تکامل خواهد یافت و چیزهایی دیگر می‌توان به آن افزود و یا به تقسیمات ریزتری دست زد و - *إن شاء الله* - برگ برگش ایمانی نوین و راستین به نسل ما و عصرهای بعد از ما هدیه کند.

(۱) این هم بخشی از «محبت دل» مقدمه زیبای این مجموعه، با اندکی تغییر و حذف:

«زهی نام تو سردیوان هستی

ترا بر جمله هستی، پیشدستی

←

←

به نام او که آشفته دل از آن سامان یابد و خسته جان، نوشین درمان. به نام و یادش آغاز می‌کنیم تا از این آغاز خوش، شانه خامه، معنبر و متبرک گردد و آنگاه که در زلف سخن فرو می‌رود و سلسله‌های بلندش را بر دوش کاغذ می‌افشاند، مشاطه را به حیرت وادارد تا این ترانه سر دهد که:

مگر تو شانه زدی زلف عنبرافشان را؟

که باد غالیه ساگشت و خاک عنبربوست!

اما دل را نیز باید خوش داشت؛ چه، کلک زرنگار به فرمان اوست و مرید طاعتش؛ خوشدلی است که نگاره کلک را خوش طراز رقم می‌زند و این حاصل نخواهد شد مگر با دل بستن در کمند عشق اولین نور آفرینش و آخرین رسول الاهی:

رقم‌سازی که این زیبا رقم زد،

نوشت اول سخن، نام محمد(ص)

چه نام است این؟ که پیش اهل بینش

ششده نقش نگین آفرینش

خدایمان را شاکریم که در صدف سینه‌مان، در ولایت پرورید و از شوق آن، پای تا سر در وادی جنون گرفتارمان ساخت و از این گرفتاری در زمره آزادگان عشق به حسابمان آورد.

وقتی بر زبان نام علی علیه السلام آشیان می‌کند، مرغ دل از قفس می‌رهد و طایر سر، در هوای دوست می‌برد و جان دست نیاز بر می‌آورد و نغمه سر می‌دهد که: الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

بر گونه‌هایمان این نه سرشک شوق است که می‌غلند و نه اشک شادی است که از چشمه چشمان فرو می‌باشد؛ اگر نیک بنگری از قطرات گلفامش پی می‌بری که خون دل است که بر جوی رخ می‌دود.

باری، دل‌هامان خونین است و سینه‌هامان مجروح. سالیان سال است که کوی به کوی و خانه به خانه، شهر به شهر و دیار به دیار، در پی طبیب به جستجو مشغولیم. پاهایمان پُرآبله و چشمانمان تاریک؛ اما، افسوس و هیاهات... طبیب عشق به رخساره، برقع افکنده و در وادی غربت، مأوی گزیده است و نصیب ما جز خون جگر چیست؟

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت:

فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت

←

[رمز نام این مجموعه چنین است:]

«م» به نشانه «مهر» خدا و دوستان خدا،

«ح» به نشانه «حبیب» پنهان از دیدگان، امام زمان علیه السلام،

«ب» به نشانه «بینش» و «باور» راستین،

«ت» به نشانه «تولی» و «تبری»،

«د» به نشانه «داستان» دوستان،

و «ل» به نشانه «لحظه‌های» شورآفرین زندگی،

و همه آنها یک سربزرگ را شامل می‌شدند:

«محبت دل»

که هم همه آنهاست و هم یکایک آنها.

...اینک ای یغماگر چیره‌دست- گوش‌دار که گرچه در این نبرد عشق پای بر قلعه ظفر نهادی و آن عاشقان خسارت دیده، چونان من، «غریم» گشتند، اما هوش‌دارا که شاید عزم جزم کنند و حیل دیگری بیافرینند و نبرد دیگری برانگیزند. هم اکنون برخیز و دلهای مجروحشان را مداوا کن و رایت سپید صلح برافراز.

سر در صندوق سینه‌ات فرو کن و از دلهای مجروحشان، نوش‌درمان دردشان را بشنو که همگی فریاد برآورده‌اند:

قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست

بوسه‌یی چند بر آمیز به دشنامی چند

امیدوارم این نگاره‌هایی که خامه بر صفحه نقش نموده است، چیزی از زحمات بی‌شائبه آنان نکاهد و خدای- تبارک و تعالی- بر آن مهر قبول نهد؛ چه:

بی‌سکه قبول تو ضرب عمل دغل

بی‌خاتم رضای تو سعی امل، هُبا

به پاس کوششهای بی‌دریغ دوستان، منظومه زیر را که شکوائیه‌ای است به درگاه مولایمان امام عصر علیه السلام و در پایان، توسلی است به آستان والای حضرت ابوالاثمه، امیرالمؤمنین علیه السلام تقدیم می‌کنم، باشد که هماره در ذیل عنایات خاصه آنان قرار گیریم.

←

بیا- ای مهربان مهر- و بیفزا مهر با یاران
 گسل از پای غربت، بند و بند این بند بر هجران
 بیا- ای شمع، پروا، نه- قدم بر چشم، ما ها، نه
 که زان رخسار ماهانه، بود پروانه پر سوزان
 بیا- ای شاهد شاهد- خرامان شو در این محفل
 که در آئین آئینه، نگنجد چهره پنهان
 بیا- ای راهبر ما را- و اندر راه بر ما را
 بر این اندوه درمان ده، که سر درمانده در درمان
 روان اندر روان من- نگارا- سیل عشق تو
 مرا مست آنچنان کردی که ساقی کرده با مستان
 شده در دیده مردم، چو گویی مردم دیده
 چو گویی دیده بگشایم، بیا این گوی و این میدان!
 چو دیوان پرده پوشیدند بر دیوان آزادی
 مرا در بند در بندت که آزادم در این زندان
 ندیده دیده روی تو، نه آن پیچاک موی تو
 حدیث جستجوی تو، بجوی از جوی این چشمان
 شنیدم دوش از شانه که: زلف عنبرینت را
 به دوش و شانه افشاندی، چومشک سنبل و ریحان
 کشیدم چنگ بر چنگم که از نایش نوا خیزد
 چو تار موی تار تو، پریشان گشت و سرگردان
 چو پیغام بدادت باد، گفתי: هر چه بادا باد
 چو باز عشق آوردم تو باز آن باز راندی؛ هان!
 نشان، دی از تو پرسیدم، نشاندی مهر خاموشی
 «غریم»ت نی شود خاموش؛ بل چون نی کند افغان:
 عَلِيٌّ حُبُّهُ جُنَّةٌ، قَسَمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ
 وصي المصطفى حقاً، امام الانس و الجنّة»

←

و نیز یاد کنم گزیده‌ای از شعرواره‌ای را با نام «غدیر در تکرار»؛ خاطره‌ای از عزیزانی دیگر:
«... و اکنون برکه‌ای اینجاست
و باید منبری بر پای کرد و ساخت
که تا آن دژ ناسفته، دوباره باز بشناسند
که... دانستند؛ اما قدر او شناختند و
یکه و تنها رها کردند...»

...شوری فراوان
- عشقی سوزان
حرکتی پر دوام که رنج آدم تا ابراهیم
و از او تا محمد(ص)... تا انتظار پر درد مهدی(ع) را به همراه دارد
و جان پاکان شیعه
پاک برترهای برگزیده، چشم بر حرکت نستوه پاکان دوخته
پیشگامان این حرکت و اندیش ورزان دانشمند امت باشند
- ره کوفتگانی عاشق حرکت
- مرزبانان حق و عدالت
برترها خواستند که پیشگامان حرکت دانشمندان امت باشند.
رسالت بر دوش دانشمندان پاک- بیش از دیگران- باشد
بر دوش شمایان، آری شمایان

«پیروز باشید»

برای پایمردیهای راه- که روز و شب در پویش و جوشش بود-
این، باز، یادی است و یادآور
از ما کودکانی تاتی‌کنانِ اول راه
پذیرا باش.

بگذار همچنان گمنام باشیم؛ استاد!

غدیر ۹۷

بی یاد حق مباش که بی ذکر و یاد حق
نزدیک اهل عقل چه مردم چه استرنگ^۱

ذکر محبوب

«وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ، وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ
بِغَيْرِ قُرْبِكَ، وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بِغَيْرِ طَاعَتِكَ»^۲
«از هر لذتی که غیر از یاد تو برده‌ام و از هر راحتی که غیر از انس با تو
داشته‌ام و از هر خوشی که غیر از قرب تو دیده‌ام و از هر کاری که غیر از
طاعت تو کرده‌ام... آمرزش می‌خواهم»

آن زلیخا، از سپندان تا به عود، نام جمله چیز، یوسف کرده بود

مولا علی علیه السلام می‌فرمایند:

«إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُؤْنِسُكَ بِذِكْرِهِ فَقَدْ أَحَبَّكَ»^۳

(۱) استرنگ گیاهی است دارویی با نامهای مختلف از جمله مهر گیاه یا مردم گیا. شعر از
سوزنی سمرقندی است.

(۲) مناجات الذاکرین امام سجّاد علیه السلام.

(۳) غرر و دُرر ۳/ ۱۳۱ ح ۴۰.

«اگر دیدی خدا تو را با ذکر خود مانوس ساخته است، (بدان) تو را دوست داشته است.»

«ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ»^۱

«یاد خدا سرمایه هر مؤمن است.»

از آثار بارز محبت، ذکر دائم و فکر همیشگی محبوب است؛ زیرا عاشق دل سوخته دیار محبوب که همواره با او انس قلبی دارد به زبان نیز نام او می برد و یاد او را فراموش نمی کند.

ذکر دارای مراتب گوناگون است: ذکر ربّانی، ذکر ذهنی، ذکر قلبی. ذکر دائم ثمره وصال همیشگی قلبی است.

آتش عشق به محبوب، جان و درون عاشق را سوخته و سراسر هستی او را فرا گرفته و دل و اندیشه و مغز او را با محبتش عجین نموده و به گونه ای در تار و پود جان او رخنه کرده است که نمی توان یاد محبوب را از او جدا کرد.

هرگز دمی ز یاد تو غافل نبوده ایم یا گفته ایم حرف ترا؛ یا شنوده ایم

کثرت در ذکر محبوب

در قاموس عشق، در مسأله ذکر و یاد، از محب صادق کثرت و افزونی خواسته شده است؛ چرا که در نظر او تمامی جهان و رنگهای گوناگون آن، جلوات نام یار و بلکه خود نام یار هستند که عاشق به هر جا رو می کند او را می بیند و لذا بر زبان او نام یار جاری است

به خاطر همین، آنچه در هر یک از اعمال و آداب و رسوم شرع مقدس اسلام که آئین محبت است مطرح شده است روح و معنی است و کمیت و مقدار به عنوان قالب و جلد و قشر مورد توجه می باشد. آنچه مورد توجه محبوب یکتای آفرینش قرار دارد کیفیت و روح عمل است.

قرآن کریم نیز با تعبیر «احسن» (بهتر) در کنار عمل، به این مهم تصریح می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱
 ﴿آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا بیازماید شما را که
 کدامیتان در عمل نیکوتر می‌باشید.﴾

همانگونه که یاد آوردیم در آیین تسلیم آنچه روح و جان عمل را تشکیل می‌دهد و اصل اصیل عبادت شمرده می‌شود قصد قربت و عبادتی است که محبّ برای محبّت و لقای محبوبش در جان خود می‌پرورد. در روایات اخلاقی نیز بسیار تأکید شده که تنها همین روح و جان اعمال و کردار عبادات است که مورد توجّه و عنایت الاهی قرار می‌گیرد و ظواهر و الفاظ. اگر چه واجب و لازم‌اند. گذرگاههایی برای مُحبّ و معنی‌اند؛ لذا همواره بندگان را به اقتصاد در عبادت و استواء و مداومت در آن و به کیفیت برتر و بهتر آن دعوت می‌کنند. کمّیت و مقدار و شکل ظاهری اعمال چندان مورد توجّه نیست؛ آنچه بدان توصیه شده اصل ایمان به خدا و روز جزا و مغز و درون عمل صالح است:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۲

﴿نیکو آن نیست که روی خود را جانب مشرق و مغرب بگردانید؛ بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران ایمان آورد و مال را- با اینکه دوستش دارد-

انفاق کند و به خویشان و فقیران و در راه ماندگان و سائلان و در راه آزادی بردگان دهد و نماز را بر پا دارد و زکات بپردازد و با هر که عهد بسته به موقع وفا کند و در کارزار و سختیها صبور و شکیبا باشد و به وقت رنج صبر پیشه کند. (کسانی که بدین اوصاف آراسته‌اند) آنها به حقیقت راستگویانند و همانان پرهیزگارانند. ﴿

اما در این میان تنها یک مورد است که به کمیت آن اهمیت ویژه داده شده؛ چرا که کیفیت آن را در کمیت آن باید جستجو کرد و آن ذکر و یاد محبوب است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾^۱

﴿ای آنان که ایمان آورده‌اید! خدا را زیاد یاد کنید﴾

در این زمینه با ذکر روایاتی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آیاتی از قرآن کریم مطلب را روشن تر می‌کنیم.

۱- آیات

حضرت موسی علیه السلام- آن هنگام که همراه با وزیر خود هارون به سوی فرعون حرکت می‌کرد- هدف خود را از حرکت تبلیغی خویش ذکر کثیر بیان نمود:

الف: ﴿قَالَ: رَبِّ، أَشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي... كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا﴾^۲

﴿پروردگارا! سینه‌ام را گشاده و کارم را آسان فرما... تا تو را به فزونی تسبیح گوئیم و به کثرت ذکر تو برسیم﴾

ب: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۳

﴿رسول خدا [صلی الله علیه وآله] شما را الگویی نیکوست برای آن کسانی که به خدا و روز جزا ایمان آوردند و خداوند را بسیار یاد کنند.﴾
 ج: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.﴾^۱

﴿ای مؤمنان! آن هنگام که با فوجی از دشمنان روبرو شدید ثابت قدم بمانید و خدا را بسیار یاد کنید؛ باشد که رستگار گردید.﴾

د: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.﴾^۲

﴿پس آن زمان که از نماز (جمعه) فراغت یافتید در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا اکتساب نمائید و خدا را زیاد یاد کنید تا رستگار گردید.﴾

ه: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.﴾^۳

﴿همانا مردان و زنان مسلمان و اهل فروتنی و راستی و صبر و خشوع و صدقه و روزه و نگهدارندگان دامن از آلودگی و کسانی که خدا را بسیار یاد می کنند، خداوند برایشان مغفرت و اجر بزرگ مهیا نموده است.﴾

(۱) انفال / ۴۵.

(۲) جمعه / ۱۰.

(۳) احزاب / ۳۵.

۲- روایات

الف: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ قَالَ: قُلْتُ: مَا أَدْنَى الذِّكْرِ الْكَثِيرِ؟ قَالَ: فَقَالَ: التَّسْبِيحُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً.»^۱

«عبدالله بن بکیر گوید: از امام صادق علیه السلام از این آیه پرسیدم که: «یاد کنید خدا را یاد بسیار». او گوید: پرسیدم: کمترین ذکر کثیر چقدر است؟ فرمودند: پس از هر نمازی سی و سه مرتبه تسبیح گفتن.»

ب: «الْمُؤْمِنُ دَائِمُ الذِّكْرِ.»^۲

«مؤمن کسی است که همیشه در حال ذکر باشد.»

ج: «قَالَ: أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ أَخَصَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. قَالَ: أَكْثَرُ ذِكْرِ اللَّهِ تَكُنْ أَخَصَّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.»^۳

«مردی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد که دوست میدارم نزدیکترین بندگان نسبت به خداوند تعالی باشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدا را زیاد ذکر کن؛ نزدیکترین بندگان به خداوند تعالی می شوی.»

د: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ، فَرَضَ اللَّهُ الْفَرَائِضَ فَمَنْ آدَاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ، وَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ، وَ الْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ، إِلَّا الذِّكْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَرْضَ فِيهِ بِالْقَلِيلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا﴾ فَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ.»^۴

«امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ چیزی نیست مگر اینکه آن

(۲) غرر و دُرر ۲/ ۸۴ ح ۱۹۳۳.

(۴) بحار ۹۳/ ۱۶۱.

(۱) نور الثقلین ۴/ ۲۸۶ ح ۱۵۳.

(۳) کنز العمال ۱۶/ ۱۲۸.

را حدّی است که بدان پایان می‌پذیرد. خدا فرائض (نمازهای فریضه) را واجب فرموده است؛ حدّ آنها ادای آنهاست. حدّ ماه رمضان روزه آن است و حدّ حجّ حجّ خانه خداست؛ تنها ذکر است که حدّ ندارد و خداوند به مقدار اندک آن راضی نیست. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ای مؤمنان! خدا را زیاد یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح کنید.﴾

پس خداوند برای ذکر حدّی معین نکرده است.

ه: «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَنْ أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلَّهِ، وَاعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ.»^۱

«یکی از یاران امام صادق علیه السلام گوید: به آن حضرت عرض کردم که گرامی‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمودند: آنان که بیشتر ذکر خدا کنند و به طاعت او گردن نهند.»

می‌بینیم که در آیات و روایات فوق در زمینه یاد و ذکر، فراوانی و کثرت آن در نظر است و چگونگی ارتباط عاشق با معشوق و بنده با خدا را در کثرت ذکر او می‌داند.

در پایان به گفتاری گهربار و زیبا از محبوب دل‌های تپنده چشم‌براهان-که خود تبلور کامل محبت خداوند است نسبت به عاشقان خود- استناد می‌کنیم که اینچنین به ذکر کثیر سفارش می‌فرماید:

و: «وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.»^۲

«در تعجیل فرج من بسیار دعا کنید که بی‌گمان در این، فرج و گشایش کار شماست.»

(۱) همان/ ۱۶۴.

(۲) توقیع اسحاق بن یعقوب (احتجاج، ص ۴۷۱؛ کمال‌الدین، ج ۲/ ص ۴۸۵، توقیع ۴).

تأثیر متقابل عشق و ذکر در یکدیگر

هر چند در ظاهر، اعضا و جوارح ما در فعالیت‌های خود از عقل فرمان می‌گیرند، در حقیقت مرکز فرمان اصلی، قلب و دل است و نیز دل محور کنترل محبت‌ها و دوستی‌هاست. پس، اگر این مرکز کنترل و فرماندهی و سازماندهی وجود انسان، به محبوی اشتغال تام داشته باشد، تمام نیروها و ایادی تحت فرمان او- که اعضا و جوارح اند- با او هم‌آهنگ و هم‌آواز خواهند شد.

یک مثال روشن، کار و هنر هنرمندانی است که در زمینه‌های مختلف چون نقاشی، سنگتراشی، خطاطی، منبت‌کاری و... اندیشه‌ها و احساسشان به خوبی در آثارشان هویدا است.

از لابلای عبارات و جملات یک نگارنده یا یک شاعر- هر اندازه بر آن باشد که افکار خود را پنهان نماید و از بیان واقعیت آنها خودداری کند- می‌توان طرز تفکر و نحوه بینش او را به دست آورد. محبت نیز- که آتش فروزان دل عاشق است- در تمامی حرکات و رفتار به ویژه در زبان و گفتار محب تجلی بارز دارد. نوشته‌های سیدابن طاووس، و کتابهای «غیبت نعمانی»، «النجم الثاقب»، «مکیال المکارم» و «پیوند معنوی» شاهد گویای این مدعا هستند. جملات نویسندگان آنها بیانگر شدت عشقشان به ساحت مقدس مولایشان سلام الله علیه است و نشان می‌دهند که چگونه پروانه وار به گرد شمع فروزان محبتش می‌گردند و با انتظار حقیقی ظهور خورشید جمالش، چه بسا کامروا، چشم از دنیا فرو بسته‌اند.

این از یک سو. از سوی دیگر، ذکر و یاد محبوب امواج محبت را در قلب محب، خروشان‌تر و متلاطم‌تر می‌گرداند؛ زیرا چشم و گوش و زبان، هر کدام راههای نفوذی قلب‌اند. پس، آن هنگام که محب آوای محبت محبوبش را بشنود و به نظاره او یا نشانی از او بنشیند و یا به ذکر نام زیبای او زبان بگشاید، امواج محبت از این منافذ به درون دریای دل راه یافته موجی بر امواج بلند آن می‌افزاید و آتشش را فروزان‌تر می‌گرداند؛ به خصوص اگر زمزمه عشق با معشوق

به گونه‌ای باشد که صدای زیبای او را بشنود، شوری دیگر در قلب عاشق آفریده خواهد شد که با شنیدن صدای روح افزای معشوق همه وجودش به گوهر عشق او مزین خواهد شد. در اینجا است که محب و عاشق یکپارچه و سراپا محبت می‌گردد و هر موی و رگ و خون او فریاد عشق سر می‌کند و ندای وصال در می‌دهد.

این أسوة عشق به خدا امام سجّاد سلام الله علیه است که در کردار و گفتارش، از محبوب می‌خواهد که سرتاپای وجودش یاد و ذکر و مناجات با او باشد تا با یاد او تمامی همّتش محبوب و محبت او شود و غیر از آن کار دیگری نداشته باشد.

اکنون به گوشه‌ای از مناجاتهای سوزناک حضرت زین العابدین امام سجّاد علیه السلام می‌نگریم:

«اللَّهُمَّ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَنَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهَلَّةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»^۱

«خداوند! بر محمد و آل او درود فرست و در اوقات غفلت، مرا برای یاد خود بیدار گردان و در ایام فراغت مرا به کار بندگی خود بگیر، و برای من به سوی محبت خود راهی هموار بگشا و به وسیله آن خیر دنیا و آخرت را برای من کامل فرما.»

اولویت ذکر یار نسبت به سایر اعمال

اهمّیت ذکر و یاد یار- که مصداق اتم آن ذکر الله است- چندان است که نسبت به تمامی افعال و کردار بندگان، ولایت و اولویت دارد؛ چرا که مقصود و هدف اساسی از انجام عبادات و مناسک، همان ذکر و یاد «محبوب» است؛ چنانکه قرآن کریم به اهمّیت آن به این صورت اشاره می‌فرماید که:

(۱) صحیفه سجّادیه، دعای بیستم، بخش ۲۹، (فیض الاسلام، ص ۱۴۱).

﴿ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴾^۱
﴿ نماز را برای یاد من به پای دار. ﴾
﴿ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ﴾^۲
﴿ و هر آینه یاد الله بزرگتر است. ﴾

روایات گهربار ائمه معصومین علیهم السلام نیز بارها از اهمیت این نکته یاد می‌کند که ذکر و یاد محبوب در تمامی شؤون عبادات ولایت دارد و اجر و ثوابی عظیم بدان اختصاص داده شده است. از این روست که در اثنای تمامی عبادات، ذکر خدا و مخصوصاً تسبیحات اربعه که از عالی‌ترین ذکرها و بلندترین یادهاست - می‌تواند خوانده شود و مثلاً یک نمازگزار می‌تواند در حین نماز خویش دهها بار آن را تکرار کند؛ بی‌آنکه خدشه‌ای به نمازش وارد شود.

یاد محبوب، همنشینی و انس با اوست

۱- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ
لَمَّا نَجَى رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: يَا رَبِّ، أَبْعِدْ أُنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيكَ أَمْ
قَرِيبٌ فَأُنَاجِيكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنَا جَلِيسٌ مَن ذَكَرَنِي.»^۳

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آن هنگام که موسی با
خدای خویش به مناجات می‌پردازد از او می‌پرسد که: بار پروردگارا! آیا
تو دور از منی تا بخوانمت یا به من نزدیکی تا با تو نجوا کنم؟ خداوند
در پاسخ می‌فرماید: من با آن که مرا یاد می‌کند همنشینم.»

یار نزدیکتر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم!

۲- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«ذَا كُرِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُجَالِسُهُ.»^۴

«یادکننده خدای پاک، همنشین اوست.»

(۱) طه / ۱۴.

(۲) عنکبوت / ۴۵.

(۳) بحار الأنوار ۱۵۳/۹۳، ح ۱۱.

(۴) غرر و دُرر ۲۸/۴، ح ۵۱۵۹.

۳- و نیز فرمودند:

«الذِّكْرُ مُجَالَسَةُ الْمَحْبُوبِ»^۱

«ذکر، همنشینی با محبوب است.»

در یمنی، چو با منی پیش منی

۴- و نیز فرمودند:

«الذِّكْرُ مِفْتَاحُ الْأُنْسِ»^۲

«ذکر، کلید انس است.»

ذکر، مفتاح ذاکر است برای انس محبوب. هرگز محدودیت جسم یا بُعد
مسافت مانع از ذکر و یا انس با محبوب عالمیان، «الله» نمی‌گردد؛ چه،
بُعد منزل نبود در سفر رُوحانی

یاد دو طرفه

ذکر نیز همچون خود محبت، رابطه‌ای دو طرفه است که:

چه خوش بی‌مهربانی هر دو سر بی! که یک سر مهربانی دردسر بی

یک حقیقت محسوس و مشهود برای همگان، دو طرفه بودن رابطه محبت
است که همیشه میان محب و محبوب برقرار است. این راز زیبای داستان
پُرماجرای عشق و محبت است؛ گویی از مقوله «اضافه» است که تکرر نسبت
میان دو طرف رابطه وجود دارد. بی‌گمان این حقیقت زیبا برای همگان به تجربه
رسیده است و حتی متون روایات و ادعیه بارها از این حقیقت پرده برداشته‌اند:
در روایت نبوی است که خدای متعال می‌فرماید:

«لَا يَذْكُرُنِي عَبْدٌ فِي نَفْسِهِ إِلَّا ذَكَرْتُهُ مِنْ مَلَأٍ مِنْ مَلَائِكَتِي فِي

الرَّفِيقِ الْأَعْلَى»^۳

(۱) همان ۱/ ۸۵، ح ۳۲۲.

(۲) همان ۱۴۵، ح ۵۴۱.

(۳) کنز العمال ۱/ ۴۲۰، ح ۱۷۹۶.

«هرگز بنده‌ای مرا در تنهایی خود یاد نمی‌کند مگر آنکه من در میان فرشتگان و در جایگاه بلند (رفیق اعلی) از او یاد می‌کنم.»
امام صادق علیه السلام فرمودند:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ابْنِ آدَمَ، اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي؛ ابْنِ آدَمَ، اذْكُرْنِي فِي خَلَا اذْكُرْكَ فِي خَلَا؛ ابْنِ آدَمَ، اذْكُرْنِي فِي مَلَا اذْكُرْكَ فِي مَلَا خَيْرٍ مِنْ مَلَاكَ. وَقَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ يَذْكُرُ اللَّهَ فِي مَلَا مِنَ النَّاسِ إِلَّا ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي مَلَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.»^۱

«خداوند (خطاب به بنده خود) می‌فرماید: ای فرزند آدم! در دل من باش؛ من هم به یاد توام. در خلوت مرا یاد کن؛ من هم تو را یاد می‌کنم. در میان مردم مرا یاد کن؛ من هم در میان جمعی بهتر از آن گروه تو را یاد می‌کنم. سپس حضرت فرمودند: هر کس خدا را در میان مردم یاد کند، خداوند نیز او را در میان گروه فرشتگان یاد خواهد کرد.»

امام سجّاد علیه السلام در مناجات ذاکران می‌گویند:

«وَقُلْتُ... وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ: ﴿فَاذْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ﴾، فَأَمَرْتَنَا بِذِكْرِكَ وَ وَعَدْتَنَا عَلَيْهِ أَنْ تَذْكُرَنَا تَشْرِيفًا لَنَا وَ تَفْخِيمًا وَ إعْظَامًا وَ هَا نَحْنُ ذَاكِرُوكَ كَمَا أَمَرْتَنَا فَأَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا يَا ذَاكِرَ الذَّاكِرِينَ.»

«خداوند! چنین گفتی و گفتارت حق است: ﴿پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم﴾. پس ما را به ذکر خود امر نمودی و وعده دادی که از جهت بزرگداشت و تکریم و تعظیم ما از ما یاد کنی. هم اکنون ما به یاد تو هستیم؛ همان‌گونه که فرمان دادی؛ پس تو نیز به وعده خویش وفا کن؛ ای یادکننده یادکنندگان!»

پس می‌بینیم رابطه ذکر-که از محبت بر می‌خیزد- در میان بنده و خداوند دو طرفه است و یاد بنده و خدا همگام و همراه می‌باشد.

یاد ما از امام عصر علیه السلام، یاد او از ماست

در صفحات گذشته دیدیم که امام عصر علیه السلام در نهایت بنده پروری و محبت نسبت به شیعیان، چگونه در سرداب مقدّس، در میان مناجاتهای خویش به یاد آنان بوده و برای آنان دعا و استغفار نموده‌اند و یادآور شدیم که در توقیع شریف خود خطاب به شیخ مفید فرموده‌اند:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ.»^۱

«به تحقیق ما در رعایت شما اِهمال نمی‌ورزیم و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم و گرنه بلا بر شما نازل می‌شد و مورد ستم دشمنان قرار می‌گرفتید.»

و نیز در روایات عرضه اعمال می‌بینیم که ائمه صلوات الله علیهم اجمعین چگونه به هنگام مطالعه نامه اعمال ما در هر صبح و شام به یاد ما بوده و مهربانانه ما را مشمول دعا‌های خیر خود قرار داده‌اند.

اینها نشانه‌هایی بارز و گویاست از یاد و وفای آنان و امام عصر ارواحنا فداه. خصوصاً نسبت به شیعیانی که به یاد آن سروران بوده در وفاداری به پیمان ولایتشان پایدار باشند عنایت و لطف بیشتر دارند.

از سوی دیگر، با توجه به دلایل عقلی و نقلی، وجود نورانی امام و ولی، به اذن خدا، در سلسله علل فاعلی ما هستند؛ پس اگر لحظه‌ای سایه لطف و عنایتشان را از سر ما بگیرند هیچ و پوچ خواهیم شد.

بر مبنای تقدّم محبوب در انواع تقدّم در نظام آفرینش، عشق اوّل از وی سر می‌زند و خالق هستی - که فیض و عنایت محبتش بر سر مخلوقات سایه گستر است - بر آنان لطف همیشگی دارد. امام عصر ارواحنا فداه نیز - که در این نظام در پیشاپیش صفوف آفریدگان است - محبت و عشقش به «صنائع خود»^۲ پیشاپیش

(۱) احتجاج (چاپ بیروت) ۴۹۷ و (چاپ نجف) ۳۲۳/۲.

(۲) اشاره به روایت «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ - بَعْدَ صَنَائِعِنَا» یعنی «ما مصنوع پروردگارمان -

محبت آنان بدوست پس:

عشق از معشوق اول سرزند تا به عاشق جلوه‌ای دیگر کند

بنابراین، ذکر و یاد نیز- که آیتی درخشان و موجی از این دریای پُرخروش است و در قلب محب تلاطم ایجاد می‌کند- از این ویژگی برخوردار است. در داستان ذکر نیز اول محبوب است که از محب خویش یاد می‌کند و این یاد در قلب محب جلوه‌گر شده او را به یاد محبوب می‌اندازد. شاهد زیبایی بر این مدعا، گفتار درر بار امام امیرالمؤمنین علیه السلام است:

«الذِّكْرُ لَيْسَ مِنْ مَرَامِ اللِّسَانِ وَلَا مِنْ مَنَاسِمِ الْفِكْرِ وَلَكِنَّهُ
أَوَّلُ مِنَ الْمَذْكُورِ وَثَانٍ مِنَ الذَّاكِرِ»^۱

«ذکر رسم زبان و توجه صرف فکر نیست و لکن اول از جانب
محبوب سپس از ذاکر است.»

«ذکر» نسیمی سطحی و زودگذر نیست که بر زبان بگذرد بلکه از دل و جان محبوب ریشه گرفته، آنگاه بر زبان محب جریان می‌یابد. در حقیقت، این شعاع تابش خورشید فروزان عشق و ذکر معشوق است که در سراپای عاشق حرکت و جنبش می‌آفریند و اشاره عنایت محبوب است که محب را به یاد و ذکر او وامی‌دارد و وصف بزرگواری و کرامت اوست که توفیق سلام و عرض ارادات در آستان خود را به عاشق یاد می‌دهد.

آری، این کمال بنده‌پروری و فقیرنوازی قبله آمال و کعبه دل‌های ما امام زمان علیه السلام است که دلسوختگان و پاکبختگان شیفته جمال خود را غرق در امواج محبتش نموده زیانشان را به عبارت الاهی سلامش مترنم می‌گردانند و مجالشان می‌دهد تا از سوز دل فریاد برآورند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ!»

هستیم و خلق در مرحله بعد، مخلوقات مایند». (نهج البلاغه، نامه ۲۸)

(۱) غُرر الحکم و درر الکیم ۱۳۴/۲، ح ۲۰۹۱.

جذبه و کشش باطنی اوست که پرچم پُرافتخار ولایت را بر سر و جان شیعیان به اهتزاز در می‌آورد و بلکه نماز اوست که جان نمازهاست و شیفتگان را به معراجگاه نماز می‌کشد؛ صوم اوست که سوختگان را به امساک از اشتغالات به غیر او دعوت می‌کند؛ قرائت قرآنش، شیعیان را به جانب قرآن گسیل می‌دارد؛ بیداریهای شبش، خواب از چشم منتظران عاشقش می‌ریاید و ناله‌های جانسوز شبانه‌اش، فریاد ناله از نهاد بیداردلان بلند می‌کند؛ فریاد رسی و دستگیریهای اوست که روح همیاری را در پیروان صادقش زنده می‌کند؛ و خلاصه همه حركات و گامهای محب در مسیر قرب خداوند، همه و همه، اول به اشاره اوست و سپس در عاشق راستین متجلی می‌گردد.

سرانجام در یک جمله: در عمق و روح محب، محبت و عشق محبوب است که در باطن او موج ایجاد می‌کند و دل و جانش را به تب و تاب می‌افکند.
در اندرون من خسته دل ندانم کیست؟ که من خموشم و او در فغان و در غوغاست!

نامهای محبوب

نام محبوب- که جلوه‌ای از جلوات اوست- مراتبی گونه‌گون دارد:

۱. نام عینی

۲. نام لفظی

۳. نام کتبی

۴. نام عقلی و ذهنی

هر کدام از این نامها، به اعتبار ظرف و نشأه‌ای که در آن قرار می‌گیرند، اسم خاصی پیدا می‌کنند. اگر در جهان خارج به عنوان موجود عینی باشد نام تکوینی و اگر در دنیای الفاظ باشد نام لفظی و اگر در وادی کتابت باشد نام کتبی و اگر در فضای عقل باشد نام عقلی به خود می‌گیرد.

این مراتب در مورد اسامی خداوند نیز- که محبوب حقیقی و بالذات عالم هستی است- تحقق می‌پذیرد که با ذکر و یاد آنها شرط محبتش ایفا می‌شود. البته

هر چه نام، حقیقی تر و در سلسله مراتب با حضرت حق، قرب بیشتر یابد انس با آن نام، عمق بیشتری از محبت را ایجاد می‌کند.

عظیم‌ترین و بافضیلت‌ترین اسماء الاهی، باطن نورانی وجود مقدس پیامبر اکرم حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سپس حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه طاهره سیده نساء العالمین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است.

ذکر نام هر کدام از آن ذوات مقدس، ذکر خدا و عبادت اوست. روایات زیر، شواهدی از جهان وحی بر این گفتار است:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ذِكْرُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ»^۱

«ذکر و یاد علی علیه السلام عبادت است.»

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«ذِكْرُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شِفَاءٌ مِنَ الْوَعَكِ وَالْأَسْقَامِ»^۲

«یاد ما اهل بیت شفای از تب و دیگر بیماریهاست.»

علی بن ابی حمزه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند:

«شِيعَتُنَا الرُّحَمَاءُ بَيْنَهُمُ الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ. إِنَّا إِذَا

ذَكَّرْنَا ذَكَرَ اللَّهُ وَإِذَا ذُكِّرَ عَدُونَا ذَكَرَ الشَّيْطَانُ»^۳

«شیعیان ما آنهایند که با یکدیگر مهربانند و آن هنگام که تنها

شوند خدا را یاد کنند. همانا یاد ما یاد خداست و یاد دشمن ما یاد

شیطان است.»

ملاحظه می‌شود که بر طبق بیانات شیوای خودشان، این خاندان، نامهای خدایند و ذکر آنان ذکر خداست و در نتیجه ذکر آنان تحقق می‌یابد. بر همین مبناست دستورها و توصیه‌هایی که در کثرت ذکرشان فرموده‌اند؛ از جمله اینکه

(۱) وسائل الشیعه ۱۱ / ۵۶۸، ح ۹.

(۲) همان / ۵۶۹، ح ۱۱.

(۳) همان / ۵۶۶، ح ۱.

به شیعیان سفارش کرده‌اند که فرزندان خود را به نامهای لفظی آنان اسم‌گذاری کنند؛ باشد که به این طریق اسم خداوند بیشتر ذکر شود.

در کتاب شریف وسائل می‌بینیم:

«عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ الْفَقْرُ بَيْتًا فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ أَوْ أَحْمَدَ أَوْ عَلِيٍّ أَوْ الْحَسَنِ أَوْ الْحُسَيْنِ أَوْ جَعْفَرٍ أَوْ طَالِبٍ أَوْ عَبْدِ اللَّهِ أَوْ فَاطِمَةَ مِنَ النِّسَاءِ.»^۱

«سلیمان جعفری می‌گوید: شنیدم از امام ابوالحسن علیه‌السلام که می‌فرمودند: فقر داخل نمی‌شود در خانه‌ای که در آن، نام محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله یا فاطمه از زنان باشد.»

دقت در آیات کریمه قرآن نکته‌ای لطیف و زیبا را در ارتباط با همین مسأله نشان می‌دهد و آن اینکه در برخی از تعبیرات قرآن کریم تسبیح و تقدیس به خود خداوند نسبت داده می‌شود و در گروهی دیگر، به اسماء و نامهای مبارکش تعلق می‌گیرد.

آیات زیر، گویای هر دو گروه است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ﴾^۲

﴿کسانی که نزد پروردگارت هستند نسبت به بندگی و عبادت او کبر نمی‌ورزند و او را تسبیح و بر او سجده می‌کنند﴾

﴿وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا﴾^۳

﴿پروردگارت را زیاد یاد کن﴾

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾^۴

﴿الله را موجودات آسمانها و زمین تسبیح می‌نمایند﴾

(۱) همان ۱۲۹/۱۵ ح ۱.

(۲) اعراف/ ۲۰۶.

(۳) آل عمران/ ۴۱.

(۴) جمعه/ ۱.

و از گروه دوم است آیات ذیل:

- ﴿ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴾^۱
- ﴿ پس، نام بزرگ پروردگارت را تسبیح کن. ﴾
- ﴿ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴾^۲
- ﴿ نام بس بلند پروردگارت را تسبیح کن. ﴾

می بینیم که تسبیح و تقدیس گاهی به خود پروردگار و گاهی به نام اعظم و یا اعلای او اختصاص می یابد و می دانیم که مرتبه هستیها هر چه قویتر باشد آن هستی نام بزرگتر خداست و در نتیجه وجود نورانی پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم بزرگترین نامهای خدا هستند و به دلالت روایات یادشده، ذکر اسامی آنان نیز بندگی خدا و ذکر و یاد محبوب و موجب ثواب و در نتیجه فزونی عشق و محبت نسبت به محبوب می گردد.^۳

ذکر نعمت، ذکر اسم است

قرآن کریم در برخی آیات خویش از نامهای بزرگ خدا یعنی ائمه هدی علیهم السلام به عنوان نعمت یاد می کند:

- ۱- ﴿ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ ﴾^۴

﴿ همگی به ریسمان محکم خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را یاد کنید آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید؛ سپس قلبهای شما را آلفت داد. ﴾

در صفحات گذشته از نظرتان گذشت که از آثار مهم محبت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم تألیف قلوب مؤمنان است و مقصود از نعمت نیز در آیه شریفه،

(۱) واقعه / ۷۴.

(۲) اعلی / ۱.

(۳) نگارنده در «نام محبوب» به بررسی القاب و اسامی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

الشریف پرداخته است.

(۴) آل عمران / ۱۰۳.

وجود پُربرکت آن ذوات مقدّس یعنی همان اسماءِ حُسنایِ الاهی است که به برکت آنان قلوب مؤمنان با یکدیگر الفت می‌یابد. به حدیث زیر تبرّک می‌جوئیم:

۱- عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ اجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ كَفَرْنَا بِهَذِهِ الْآيَةِ نَكْفُرُ بِسَائِرِهَا وَإِنْ آمَنَّا فَإِنَّ هَذَا ذُلٌّ حِينَ يُسَلِّطُ عَلَيْنَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! فَقَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ وَلَكِنَّا نَتَوَلَّاهُ وَلا نَطِيعُ عَلِيًّا فِيمَا أَمَرَنَا. قَالَ: فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾؛ يَعْرِفُونَ وَلَايَةَ عَلِيٍّ وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ بِالْوِلَايَةِ»^۱.

«احمد بن عیسی گوید: حضرت امام ششم از پدرش، از جدّش علیهم‌السلام روایت می‌فرماید که درباره آیه ﴿نعمت خدا را می‌شناسند و سپس انکار می‌کنند﴾ فرمودند: هنگامی که آیه ﴿همانا سرپرست شما خداوند و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز را به پای می‌دارند در حالی که در رکوع هستند و زکات می‌دهند﴾ نازل شد، گروهی از صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد مدینه اجتماع کرده به یکدیگر گفتند: اگر به این آیه ایمان نیاوریم به دیگر آیات نیز کفر ورزیده‌ایم و اگر ایمان بیاوریم ذلّت ما خواهد بود؛ زیرا این آیه فرزند ابوطالب را بر ما مسلّط می‌کند. پس گفتند: می‌دانیم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله راستگوست؛ ولایت او را نیز می‌پذیریم ولی از علی فرمان نمی‌بریم.

(۱) تفسیر نورالثقلین ۱/ ۶۴۴، ح ۲۶۰.

در اینجا بود که این آیه نازل شد که: ﴿نعمت خدا را می شناسند؛ سپس آن را انکار می کنند!﴾؛ (یعنی،) ولایت علی (علیه السلام) را می شناسند و اکثر آنها به ولایت کافرند.

۲- ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا﴾^۱

﴿نعمت خدا را یاد کنید و عهدی را که از شما درباره آن پیمان گرفته است و شما گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم (فراموش نکنید).﴾
به دلالت روایات فراوان، میثاق خداوند وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و ولایت آنان است؛ همان گونه که در عبارات آسمانی زیارت «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یُس» خطاب به محبوب دلهایمان امام زمان علیه السلام عرضه می داریم:
«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مِثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّذَهُ»
«سلام بر تو ای پیمان خدائی که خداوند از مردم گرفته و بر آن تأکید کرده است».

بنابراین، میثاقی که در آیه کریمه فرمان داده می شود که از آن یاد کنید، وجود مقدس ولی عصر و اجداد طاهرینش علیهم السلام است. یعنی ذکر آنان، ذکر نعمت و میثاق و نام خداست و از آنجا که این ذوات مقدس وجه خدایند^۲ که روی آوردن به جانب خدا از طریق وجه او امکان پذیر است. به واسطه ذکر اینان است که می توان به مقام قرب الاهی پای نهاد:

«بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ»^۳

«خداوند آفرینش را به شما آغاز نمود و هم به شما پایان می دهد».

(۱) مائده / ۷.

(۲) اشاره به جمله دعای ندبه «أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟»: «کجاست وجه خدا که

(۳) زیارت جامعه.

دوستان به آن توجه می کنند؟»

مجالس ذکر ائمه طاهرین علیهم السلام

خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه وآله که محور عواطف و محبت‌های زلال و خدائی شیعیان‌شان‌اند در ادامه سیر بی‌امان شیعیان به سوی مقام قرب سفارش می‌کنند که گرد هم جمع شوند و نام خدا را به زبان آورند؛ یعنی محافل انس تشکیل دهند و با بهره‌گیری از دستورهای عملی پیشوایان معصوم‌شان سلام الله علیهم اجمعین و نه با استفاده از بافته‌های شیطانی و گمراه‌کننده که نظایر آن بی‌شمار است - حلقه ذکر تشکیل دهند و از فضائل و مناقب این نامهای راستین خدا، ائمه هدی علیهم السلام، بهره بگیرند. برای نمونه به روایات زیر توجه کنید:

۱- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ

الْجَنَّةِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: حَلَقُ الذُّكْرِ»^۱

«پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: به باغهای بهشت بشتابید.

عرض شد: ای رسول خدا! باغهای بهشت کدامند؟ فرمود: حلقه‌های یاد

خدا.»

۲- «قَالَ لَقْمَانُ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ، اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِكَ فَإِنْ

رَأَيْتَ قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فَاجْلِسْ مَعَهُمْ. فَإِنْ تَكُنْ عَالِمًا يَنْفَعُكَ عِلْمُكَ

وَإِنْ تَكُنْ جَاهِلًا عِلْمُكَ، وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِرَحْمَةٍ فَيُعْمِكَ مَعَهُمْ.

وَ إِذَا رَأَيْتَ قَوْمًا لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ

تَكُنْ عَالِمًا لَا يَنْفَعُكَ عِلْمُكَ وَ إِنْ تَكُنْ جَاهِلًا يَزِيدُوكَ جَهْلًا، وَ لَعَلَّ

اللَّهُ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِعُقُوبَةٍ فَيُعْمِكَ مَعَهُمْ»^۲

«لقمان حکیم به فرزندش می‌فرماید: پسرکم! مجالس را با بینش

روشن انتخاب کن. اگر گروهی را دیدی که ذکر خدا می‌کنند با آنان

همنشینی کن؛ زیرا اگر عالم باشی از علمت بهره می‌بری و اگر جاهل

(۱) وسائل الشیعه ۴/ ۱۲۳۹ ح ۱.

(۲) همان، ح ۲. این سخن لقمان در بحار الأنوار ۱۳/ ۴۱۶ - ۴۱۷ از حضرت موسی بن جعفر

علیه السلام نقل شده است.

باشی تعلیمت می دهند و شاید خداوند سایه رحمتش را بر سر آنان گسترد؛ پس تو نیز مورد رحمت قرار گیری.

اگر گروهی را دیدی که به یاد خدا نیستند با آنان همنشینی نکن؛ زیرا اگر عالم باشی علمت به تو سودی نمی بخشد و اگر جاهل باشی جهلت را بیشتر می کنند و چه بسا که عقوبتی برایشان فرارسد و تو را نیز فرا گیرد.»

۳- عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ خَرَجَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «إِزْتَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: «مَجَالِسُ الذِّكْرِ».^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی با اصحاب خود برخورد نموده فرمودند: «از ثمرات باغهای بهشت بهره گیرید». گفتند: ای رسول خدا! باغهای بهشت کدامند؟ فرمودند: «مجالس ذکر خدا».

۴- عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي مَجْلِسٍ لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ وَ لَمْ يَذْكُرُونَا إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۲

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر مردمی در مجلسی جمع شوند و یاد خدا و یاد ما نباشند، آن مجلس برایشان در روز قیامت موجب حسرت خواهد شد.»

۵- «رَوَى الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الدَّيْلَمِيُّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَمُرُّونَ عَلَى خَلْقِ الذِّكْرِ فَيَقُومُونَ عَلَى رُؤُوسِهِمْ وَ يَبْكُونَ لِبُكَائِهِمْ وَ يُؤْمَتُونَ عَلَى دُعَائِهِمْ فَإِذَا صَعِدُوا إِلَى السَّمَاءِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا مَلَائِكَتِي، أَتَيْنَ كُنْتُمْ؟ وَ هُوَ أَعْلَمُ. فَيَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا، إِنَّا حَضَرْنَا مَجْلِسًا مِنْ مَجَالِسِ الذِّكْرِ فَرَأَيْنَا أَقْوَامًا يُسَبِّحُونَكَ وَ يُمَجِّدُونَكَ وَ يُقَدِّسُونَكَ وَ يَخَافُونَ نَارَكَ. فَيَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: يَا

مَلَائِكَتِي، اِزْوُوهَا عَنْهُمْ وَ اُشْهِدُكُمْ اَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ وَ اَمَنْتُهُمْ بِمَا يَخَافُونَ. فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا، اِنَّ فِيهِمْ فُلَانًا وَ اِنَّهُ لَمْ يَذْكُرْكَ. فَيَقُولُ اللّٰهُ تَعَالٰی: قَدْ غَفَرْتُ لَهُ بِمُجَالَسَتِهِ لَهُمْ فَاِنَّ الذَّاكِرِينَ مَنْ لَا يَشْقٰی بِهِمْ جَلِیْسُهُمْ»^۱

«حسن بن ابی الحسن دیلمی از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: فرشتگان بر حلقه‌های ذکر می‌گذرند؛ پس بر سر آنان ایستاده بر گریه آنان می‌گیرند و برای دعاهایشان آمین می‌گویند و هنگامی که به آسمان صعود می‌کنند خداوند متعال فرماید: ملائکه من، کجا بودید؟ حال آن که خداوند دانای‌تر به کار آنهاست. می‌گویند: پروردگارا! ما در مجلسی از مجالس ذکر حاضر شده بودیم. گروه‌هایی را دیدیم که تو را تسبیح و تمجید و تقدیس می‌کردند و از آتش تو می‌ترسیدند. پس خداوند می‌فرماید: ای فرشتگان من! آتش را از آنان دور کنید و من شما را شاهد می‌گیرم که آنان را بخشودم و از آنچه می‌ترسیدند در امن قرار دادم. پس می‌گویند: پروردگارا! در میان آنان کسی است که به یاد تو نیست. خداوند می‌فرماید: او را نیز به خاطر همنشینی با آنان بخشودم؛ زیرا ذاکران چنان‌اند که همنشین ایشان به شقاوت نمی‌رود.»

بر پایه این توصیه محبت‌آمیز، از زمان امامان معصوم علیهم السلام تاکنون، رسم شیعه چنین بوده که مجالس ذکر و حلقات یاد تشکیل می‌داده است. در این مجالس، محدثان و دانشمندان بزرگوار عالم تشیع شرکت جسته و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام در پای کرسی درسشان خاضعانه زانو می‌زده و به ذکر خدا و اصول اعتقادات و ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و اولاد گرامی اش صلوات الله علیهم اجمعین و فضائل و مناقب آنان می‌پرداخته‌اند و هر کس روایتی در فضائل و مناقب اسماء حسنی‌ای الهی، ائمه علیهم السلام، به یاد داشته قرائت می‌کرده است و کاتبان آنها را می‌نوشته‌اند. این جلسات ذکر بود که از آنها آثاری بنام، همچون

امالی (املاها) باقی مانده است که در میان کتب شیعه حائز جایگاهی رفیع و ارزشمند شده‌اند.^۱

و چه بسیار تأسف بار و اندوهناک است که این رسم امروزه از میان ما مدعیان پیروی اهل بیت علیهم السلام برچیده شده است! اگرچه، به کوری چشم دشمنان تشیع و خاندان عصمت و طهارت، سلام الله علیهم مجالس وعظ و خطابه و بیان عقاید و اخلاق و فقه و مجالس تعزیه و سوگواری از رونق خاصی برخوردار است، آن شکل زیبا و دست نخورده که از روی کتب و متون مورد اعتماد، احادیث فضائل و مناقب ائمه علیهم السلام بررسی شود. متروک و منسوخ گشته است. هم اکنون جای آن دارد که در این وانفسای تبلیغات سوء و گسترده خفّاشان شب، و دشمنان نور ولایت، گویندگان مذهبی و وعّاظ، سنت دیرینه بزرگان دین را زنده کنند و باز آن مجالس ذکر را احیاء نموده با تکیه بر کتب و نوشته‌های حدیثی، مجالس قرائت حدیث تشکیل دهند؛ به خصوص در مورد خواندن مقاتل و داستانهای روز عاشورا که خواندن از روی حدیث و کتاب اثر خاصی دارد و نیز از اشاعه داستانهای ضعیف و ساختگی جلوگیری می‌کند. بدین طریق سموم مهلک منتشرشده از جانب دشمنان مکتب تشیع، در مقام شامخ ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم دفع شود و شرّشان به خودشان باز می‌گردد.

زندگی پُر مشقّت، نتیجه فراموش کردن یاد محبوب

یاد یار بی‌انبار، یعنی خدای عزوجلّ به کارهای انسان نظام می‌بخشد و برای خود او آرامش و امنیت خاطر تحصیل می‌کند؛ حال آنکه فراموش کردن او موجب تشّت فکر و اندیشه و پریشانی در امور زندگی می‌گردد؛ چرا که خود او می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ

(۱) مانند: امالی شیخ صدوق (ره)، امالی شیخ مفید (ره)، امالی سید مرتضی.

الْقِيَامَةِ أَعْمَى. قَالَ: رَبِّ، لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا؟ قَالَ: كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى.^۱

﴿هر کس از یاد من روی گرداند زندگانی سخت و پُرمشقتی خواهد داشت و در روز قیامت نابینا محسور خواهد شد. (در آن روز) می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی؛ حال آن که من در دنیا بینا بوده‌ام؟! خداوند می‌فرماید: این چنین آیات ما نزد تو آمد و تو آنها را فراموش کردی؛ پس امروز هم تو فراموش می‌شوی.﴾

می‌بینیم که اعراض از «ذکر یار» موجب کوری دل می‌گردد که تحقق عینی آن، کوری در آخرت است؛ چون کسی که در دنیا چشم جان نگشود و یارش را - که در جلوه‌گاه‌های همیشگی رخ می‌نماید (أَيُّهَا تَوَلَّوْا فَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)^۲ - ندید در آخرت نیز هنگام لقای او کور و نابینا خواهد بود.

امامان طاهر ماعلَیْهِمُ السَّلَام، اسم خدا و روی خدا و دست و زبان و خون خدا و خواسته اویند. بنابراین اعراض از نام آنها نیز معیشت تنگ و نابینائی در آخرت خواهد آورد. به روایت زیر توجه می‌کنیم:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ قَالَ: يَعْنِي بِهِ وِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: قُلْتُ: ﴿وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾؟ قَالَ: أَعْمَى الْبَصِيرَةِ فِي الْآخِرَةِ وَ أَعْمَى الْقَلْبِ فِي الدُّنْيَا عَنْ وِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي الْآخِرَةِ يَقُولُ: ﴿رَبِّ، لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا؟﴾ قَالَ: كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا ﴿قَالَ الْآيَاتُ الْأُتْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ﴾ فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى. ﴿يَعْنِي تَرَكْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُتْرَكُ فِي النَّارِ كَمَا تَرَكْتَ الْأُتْمَةَ

(۱) طه/۱۲۴ - ۱۲۶.

(۲) «هر جا رو کنید، آنجا روی خداست». (بقره/۱۱۶)

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَمْ تُطِيعْ أَمْرَهُمْ وَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُمْ...»^۱

«امام صادق علیه السلام در تأویل آیه ﴿هر کس از یاد من روی گرداند زندگانی سخت و پُرمشقتی خواهد داشت﴾ فرمودند: مقصود، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. راوی گوید: گفتم: ﴿و در روز قیامت او را کور محشور می‌کنیم﴾ (چطور)؟ فرمودند: کسی که در دنیا از ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کور دل باشد در آخرت چشم او نابینا خواهد بود. چنین کسی در آخرت متحیر خواهد بود که می‌گوید: ﴿پروردگارا! چرا مرا کور محشور کردی؛ در حالی که در دنیا بینا بودم؟ خداوند می‌فرماید: اینچنین آیات ما نزد تو آمد﴾. امام علیه السلام فرمودند: ﴿و تو آنها را فراموش کردی؛ پس امروز هم تو فراموش می‌شوی.﴾؛ یعنی ولایت را ترک کردی و امروز در میان آتش متروک می‌شوی؛ همان طور که ائمه علیهم السلام را در دنیا ترک کرده اطاعتشان نکردی و قولشان را نشنیدی...»

موانع ذکر محبوب

۱- مال و اولاد

همان‌گونه که برای ذکر محبوب موجباتی وجود دارد، بر سر این راه موانعی نیز نهاده است. از جمله این موانع محکم، علاقه به اموال و اولاد است که عاشق را به خود مشغول می‌دارد و او را از یاد یار غافل می‌سازد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ

ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.^۲

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اند! مبادا که دارائیه‌ها و فرزندانتان

شما را از ذکر خدا باز دارد که هر کس چنین کند از زیانکاران است.﴾

(۱) تأویل آیات ۱/ ۳۲۱، ح ۲۱.

(۲) منافقون / ۹.

۲- تسلط شیطان

از جمله موانع مردافکن این راه، شیاطین فریبکاری هستند که بر دل و قلب انسان سلطه یافته او را از یاد محبوب حق خود باز می دارند:

﴿اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ؛ أُولَئِكَ حِزْبُ

الشَّيْطَانِ. أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱

﴿شیطان بر آنان چیره و غالب شد و آنان را از یاد خدا غافل

ساخت. آنان حزب شیطان‌اند و آگاه باشید که حزب شیطان

زیانکارانند﴾

امام سجّاد علیه السلام در مقام مناجات با قاضی الحاجات، در دفع شرّ سلطه

این مانع بزرگ بر سر راه قُرب، این گونه از خدایش یاری می طلبد:

«اللَّهُمَّ، فَاقْهَرْ سُلْطَانَهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ حَتَّى تَحْبِسَهُ عَنَّا بِكَثْرَةِ

الدُّعَاءِ لَكَ فَتُصْبِحَ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَغْضُومِينَ بِكَ»^۲

«خداوندا! سلطه شیطان را مقهور سلطه خویش دار تا با کثرت

دعا از ما محبوسش داری و ما از مکر او با پناه تو در امان باشیم»

غافل از ذکر محبوب اعتدال ندارد

به گواهی قرآن، آن کس که دل و زبانش از یاد یار غافل و عهد فطری خود

را با یارش فراموش کرده است هرگز نمی تواند انسان معتدلی باشد. چنین کسی

را محبوبهای محدود شیطانی و خواهشهای نفسانی به خود مشغول می سازد:

﴿وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ

فُرْطًا﴾^۳

﴿(ای حبیب ما!) از کسانی که دلشان از یاد ما غافل است

اطاعت نکن که چنین افرادی پیرو نفس خویشتن و غیر معتدل‌اند﴾

(۲) صحیفه سجّادیه، دعای ۲۵، بخش ۹.

(۱) مجادله / ۲۰.

(۳) کهف / ۲۹.

در پایان، آنچه از این فصل نسبتاً مفصل نتیجه می‌گیریم آن است که: از آثار مهم و بارز عشق و محبت، یاد و ذکر نام محبوب است. ذکر، مراتب و مراحل دارد که از جمله آنها ذکر زبانی است. ائمه طاهرین سلام الله علیهم نامهای خدا و اسماء حسناى اویند لذا ذکر آنان ذکر خداست. اعراض از ذکر موجب زندگانی پُرمشقت می‌گردد و آنچه موجبات قرب ما را به ساحت قدس ربوبی فراهم می‌کند تشکیل مجالس یاد و ذکر مناقب آن «سروران دنیا و آخرت» است.

بی‌نام تو نامه کی کنم باز؟
جز نام تو نیست بر زبانم
نام تو کلید هر چه بستند

ای نام تو بهترین سرآغاز
ای یاد تو مونس روانم
ای کارگشای هر چه هستند

طلوع کرد نیری که آفتاب صبحدم
به کسب نور سایدش مدام جبهه بر قدم

اقتباس نور

از دیگر خواصّ محبّت حقیقی، اقتباس نور عاشق از محبوب حقیقی است. این اثر در محبت‌ها و محبوب‌های مجازی وجود ندارد. محبوب حقیقی - که منبع روشنائی و نور می‌باشد - به محبّان خود نور می‌دهد تا آنها را نیز منبع نور سازد و آنها هم به نوبه خود به دوستان خود افاضه نور و ضیاء نمایند و همچنین...
این مسأله در شریعت مملوّ از محبّت تعبیرات گوناگونی دارد؛ گاهی در قالب «عَبْدِي! أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي»^۱ و گاهی در شکل «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۲ و نیز به صورت‌های دیگر بیان شده است.

(۱) «بنده من! از من پیروی کن تا تو را نمونه خود سازم.»

(۲) «خوی خداوندی به خود بگیرید.»

نور و ظلمات

قرآن کریم- که کتاب تدوین و برگران نوشته تکوینی خداوند است- این کلمه را بارها به کار برده است تا آنجا که در این صحیفه آسمانی حدود پنجاه بار تکرار شده است. قرآن کریم از هر حقیقت و واقعیتی نور تعبیر می‌کند: - از خالق آسمانها و زمین:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱

﴿خداوند روشنائی آسمانها و زمین است (یعنی روشنایی- بخش آنهاست).﴾

- از کتاب خود، قرآن مجید:

﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ...﴾^۲

﴿و پیروی می‌کنند از نوری که با پیامبر [صلی الله علیه وآله] نازل شده است...﴾

﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ...﴾^۳

﴿خدای به نور خود هر کس را بخواهد هدایت می‌کند...﴾

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾^۴

﴿و زمین روشن می‌شود به نور پروردگارش (یعنی امام عصر علیه السلام چنانکه در احادیث ذیل آیه کریمه بیان شده است).﴾

- و از ایمان:

﴿مَا كُنْتَ تَذَرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ

نُورًا...﴾^۵

﴿تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چیست و لکن آن را نوری قرار دادیم.﴾

(۲) أعراف / ۱۵۷.

(۴) زمر / ۶۹.

(۱) نور / ۳۵.

(۳) نور / ۳۵.

(۵) شوری / ۵۲.

جالب توجه اینکه به خاطر وحدت حقیقت و واقعیت نور، هرگز آن را به صیغه جمع نیاورده و همواره مفرد به کار برده است؛ زیرا روشنی یک واقعیت بیشتر نیست ولی هر واقعیت دار به اندازه ظرفیت خویش از آن بهره می گیرد. نور مطلق از نور خود، به مقدار معین، به موجودات دیگر تملیک می نماید.

در مقابل نور، ظلمت است که به خاطر پراکندگی و چندگونگی به صورت جمع آورده شده تا گویای تشّت و تفرّق و اختلاف باشد. کلمه «ظلمات» بیست و سه بار در قرآن کریم به کار رفته و اینک چند نمونه:

﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ...﴾^۱
 ﴿خداوند نور آنها را برده و آنان را در میان تاریکیها رها کرده است که نمی بینند...﴾

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۲

﴿موسی را همراه آیات خود فرستادیم (و وحی کردیم) که قوم خود را از تاریکیهای گوناگون به سوی نور بیرون آور.﴾

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ...﴾^۳

﴿حمد و سپاس مخصوص خدائی است که آسمانها و زمین را بیافرید و تاریکیها و روشنی را قرار داد...﴾

محبوبهای واقعی همگی نورند

در مراتب و درجات از بالا به پائین جهان، هر مرتبه بالاتر برای مرتبه پایین تر نور و روشنی است و افاضه نور می کند و اینکه هستی جهان نور خوانده می شود به اعتبار افاضه از مقامات بالا و استفاضه از مراتب پایین است که با

حفظ مراتب دیگر انجام می‌پذیرد؛ یعنی، آفریدگار جهان که به تمامی آفریده‌ها هستی و نور افاضه می‌کند به عنوان بالاترین نور و منبع روشنایی معرفی و از مخلوقات او نیز به نور تعبیر شده است.

۱- خداوند نور است

در قرآن کریم، به خداوند متعال، نور آسمانها و زمین گفته شده است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱

در نور بودن، میان خالق و مخلوقات فاصله از بی‌نهایت تا صفر است و هیچگونه سنخیتی در میان نیست:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۲

۲- اولین مخلوق خدا نور است

از نظر روایات ما به‌طور مسلم اولین صادر و نخستین مخلوق، وجود نورانی پیامبر خاتم‌الصلی‌الله‌علیه‌وآله است که از او گاهی به عقل و گاهی به نور تعبیر شده است.

«عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِثْرَتُهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ، فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ.»^۳

«جابر بن یزید گوید: امام باقر علیه‌السلام به من فرمودند: جابر، همانا خداوند (در نخستین آفرینش)، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و عترت او را - که هدایت‌گر و هدایت یافته‌اند - آفرید؛ آنان اشباح نوری در برابر وی بودند.»

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ

تَعَالَى خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ وَالْكُرْسِيَّ وَاللُّوْحَ وَالْقَلَمَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَقَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ وَنُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَ...»^۱

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند- تبارک و تعالی- نور پیامبر صلی الله علیه و آله را آفرید پیش از آنکه آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و آتش را بیافریند و پیش از اینکه آدم و نوح و ابراهیم و... را».

در ضمن روایات دیگر حتی وجود جسمانی آن حضرت وجود نورانی معرفی شده است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا رُئِيَ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ رُئِيَ لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شُقَّةٌ قَمَرٍ»^۲
«امام باقر علیه السلام فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی در شب تاریک دیده می شد نوری مانند پاره ماه از او دیده می شد».

۳- ائمه اهل بیت علیهم السلام نورند

پس خداوند و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله محبوبهای واقعی، انوار حقیقی اند که آنان جز اهل بیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیستند و جان و جسمشان نور و روشنایی و منبع ایجاد نور- بإذن الله- می باشد.

در زیارت شریفه جامعه ائمه علیهم السلام می خوانیم:

«خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ»

«خداوند شما را نورهایی آفریده است گرداگرد عرش خود».

در اینجا، با توجه به تعدد اجسامشان و با نظر به جنبه دنیوی شان، نور جمع آمده و انوار گفته شده اما در عبارت بعد باز به صورت دیگر تعبیر شده است.

«وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ.»

«شما (امامان) نورِ خوبان هستید.»

در مورد آیه ۳۶ سورة نور از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾: فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ الْحَسَنُ، ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ الْحُسَيْنُ، ﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ فَاطِمَةُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا، ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ﴿زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ لَا يَهُودِيَّةٍ وَلَا نَصْرَانِيَّةٍ، ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا، ﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ، ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ يَهْدِي اللَّهُ لِلْإِمَّةِ مَنْ يَشَاءُ.»^۱

«امام صادق علیه السلام در مورد آیه: ﴿خُذُوا نُورَ آسْمَانِهَا وَزَمِينِ﴾ فرمودند: مقصود از ﴿مَثَلُ نُورِ﴾ مانند چراغدان است، فاطمه علیها السلام و از ﴿در میان چراغدان چراغی است﴾، امام حسن (علیه السلام) و از ﴿چراغ در میان شیشه‌ای است﴾، امام حسین (علیه السلام) و از ﴿شیشه مانند ستاره‌ای درخشان است﴾، فاطمه (علیها السلام) ستاره درخشان در میان زنان اهل دنیا و از ﴿چراغ از درخت پربركتی می‌افروزد﴾، ابراهیم علیه السلام و از ﴿درختی که نه رو به شرق است و نه رو به غرب (و آفتاب در تمام روز بر آن می‌تابد)﴾، یهودی و ترسابودن و از ﴿روغن آن درخت زیتون، گویی خودش نور دهد﴾، گویی علم از آن انفجار می‌یابد و از ﴿اگر چه آتش بدان نرسد؛ نوری بالای نوری است﴾، امامان پیایی از (نسل) فاطمه علیها السلام و از ﴿هر که را بخواهد به نور خود راهنمایی می‌کند﴾، هدایت خداوندی به

سوی ائمه (علیهم السلام) است؛ هر کس را که بخواهد.»

بنابراین حدیث و دهها روایت دیگر، پیشوایان و معصومان علیهم السلام روح و جسمشان نور است.

محبوبهای حقیقی نورافشانی می کنند

شرط اولیه اقتباس نور از محبوبهای حقیقی، نورافشانی خود آنهاست. کعبه های آمال و آرزوهای ما، پیامبر و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همواره به نورافشانی می پردازند؛ زیرا مثل نور خالق آسمانها و زمین اند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۱

﴿ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و مژده دهنده و ترساننده و دعوت کننده به سوی خدا به اذن خدا و چراغی نوربخش﴾

در باره ائمه طاهرین - که درود خدا بر آنان باد - در کتاب شریف کافی اثر ثقة الاسلام کلینی چنین می بینیم:

«عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾^۲ فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ، النُّورُ - وَاللَّهُ - نُورُ الْأُئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ - وَاللَّهُ - نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ، وَهُمْ - وَاللَّهُ - نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ.

وَاللَّهُ - يَا أَبَا خَالِدٍ - لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ - وَاللَّهُ - يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتَظْلِمُ قُلُوبُهُمْ. وَاللَّهُ - يَا أَبَا خَالِدٍ - لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَتَوَلَّانا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ

و لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْمًا لَنَا؛ فَإِذَا كَانَ
سِلْمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ أَمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
الْأَكْبَرِ»^۱

«ابو خالد کابلی گوید: از امام باقر علیه السلام از آیه ﴿پس به خدا و
فرستاده او و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید﴾ پرسیدم. فرمودند:
ای ابا خالد! به خدا قسم، مقصود از نور، نور امامان از آل محمد
صلی الله علیه و آله تا روز قیامت است و آنان- به خدا قسم- نور خدایند که
نازل شده و آنان- به خدا قسم- نور خدا در آسمانها و زمین اند.
قسم به خدا- ای ابا خالد!- هر آینه نور امام در دلهای مؤمنان پر
نورتر از آفتاب جهانتاب در روز است و آنان- به خدا قسم- دلهای
مؤمنان را روشن می کنند و خداوند عز و جل از هر کس بخواهد نورشان
را می پوشاند. پس دلهایشان تاریک می گردد.

به خدا قسم- ای ابا خالد!- بنده ای ما را دوست ندارد و ولایت ما
را نمی پذیرد مگر اینکه خداوند قلب او را پاک می کند و خداوند قلب
بنده ای را پاک نمی کند مگر آن که (همه چیز را) تسلیم ما کند و نسبت به
ما تسلیم گردد؛ پس، وقتی سلیم ما شد خداوند او را از حساب شدید
نجات می دهد و از هراس بزرگ، در روز قیامت در امان نگاه می دارد.»

اینچنین محبوبهای واقعی و مشعلهای نور، جسم و جان گروندگان و
محبان خویش را غرق نور و طهارت می کنند و در نتیجه، نسبت به حق، سلم
مطلق می گردند.

اقتباس نور از مراتب پایین آغاز می شود

در نتیجه گفتار کوتاه این بخش می بینیم که نظام جهان در شکل طولی
خود، چنین است که هر موجود بالاتر ایجادکننده و فیض دهنده موجود پایین تر
و هر موجود دانی گیرنده نور هستی و کمالات از موجود بالاتر است. اقتباس نور

محبّت نیز چون نور هستی از مراتب پایین، آغاز می‌گردد و هر موجود اخس از موجود اشرف نور عشق می‌گیرد و آن را به موجودات پایین‌تر از خود می‌رساند. مسأله نوردهی از محبوبِ اوّل و بالذات - الله جلّ جلاله - آغاز می‌گردد و به وسیله مقام حضرت خاتم صلی الله علیه وآله و حضرات ائمه پاک علیهم السلام ادامه می‌یابد تا به ضعیف‌ترین موجودات برسد.

همچنین رابطه نوردهنده و نورگیرنده رابطه اشرف فالأشرف و الأقرب فالأقرب است. هر عاشقی می‌کوشد به معشوق خود تشبّه یابد و بالاخره در نهایت «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» در مرتبه اعلای خود چشم‌انداز ولی خدا می‌گردد و باز به مراتب پایین‌تر از خود افاضه نور اخلاق و کمال می‌نماید.

در اثر اقتباس نور، قرب محبّ به محبوب و سنخیت آن دو بیشتر و شدیدتر می‌شود؛ تا آنجا که عاشق و محبّ به تمام معنی ظرف تابش نور محبوب و مرکز اراده و خواسته او می‌گردد و حدیث شریف «نَحْنُ أَوْعِيَّةُ مَشِيَّةِ اللَّهِ»^۱ (توقیع امام زمان علیه السلام) و کریمه «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^۲ از آن رتبه حکایت می‌کنند.

قرب به محبوب، شرط اقتباس نور

گفتیم که سنخیت و قرب به محبوب شرط اولیّه اقتباس نور از اوست لذا اقتباس از نور مؤمن برای منافق امکان‌پذیر نیست. چهره منافق پاره ابری تاریک را ماند که کوچکترین شعاع نور در آن اثر نمی‌کند. این عدم سنخیت و قرب و در نتیجه، عدم سرایت نور در صحرای محشر کبری در زبان قرآن کریم چنین آمده است:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا: انْظُرُونَا

(۱) «ما ظرفهای خواسته خداوند هستیم». (تفسیر صافی ۵/ ۲۶۶)

(۲) «و نمی‌خواهید مگر آن را که خدا می‌خواهد». (انسان / ۳۰)

نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ. قِيلَ: اَرْجِعُوا وَرَائَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا. فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. ﴿۱﴾
 ﴿روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: مشتایید (و به ما فرصتی دهید) تا از نور شما روشنائی بگیریم. در پاسخ به آنها گویند: برگردید و از آنجا نور بگیرید! پس میان آن دو (دوزخیان و بهشتیان) حصاری حائل گردد و بر آن دری است که درون آن (در بهشت) رحمت و بیرون آن عذاب است.﴾

در نتیجه مقدار نور به مقدار قرب مربوط می‌شود؛ هر چه محب به محبوب خویش مقرب‌تر گردد، نور بیشتری از او در می‌یابد تا آنجا که اصل نور محبوب می‌گردد؛ مانند امام عصر علیه السلام که نور خداست. يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ.

شرح صدر، نتیجه اقتباس نور

نور برگرفته از معشوق حقیقی، دل عاشق را وسعت می‌بخشد و همین وسعت، زمینه تسلیم نسبت به محبوب اول را فراهم می‌سازد.

﴿أَفَنُشْرِحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ؟﴾^۲

﴿آیا کسی که خداوند دلش را بر روی اسلام گشود و در پرتو

نور پروردگارش جای گرفت (همانند کسی است که ایمان ندارد)؟!﴾

جذب و گرفتن نور شدید محبوب، نیازمند دلی مهیا و قلبی گشاده است تا بتواند آن را در خود جای دهد و جان خود را روشن نماید. از آن سو، خود نور شدید و قرب محبوب نیز شرح صدر را موجب می‌گردد.

شرح صدر برای اخذ و اقتباس نور، نعمتی است که خداوند آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله منت نهاده چنین بیان می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ

ظَهَرَكَ؟^۱

﴿آیا به تو (ای پیامبر) شرح صدر ندادیم، و از تو وزر و سنگینی را برنداشتیم؛ همان که پشت تو را می شکست؟!﴾
به خاطر این نعمت عظمی دل او عرش خدا و مظهر انوار بی پایان رحمت واسعه الهیه شده است و این قلب وسعت یافته که از دریای «عبودیت» و «ایمان» مشروب می گردد. توان تحمل و استقرار عظمت و بزرگی حق تعالی را پیدا کرده است:

«قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: لَا يَسْغِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَا لَكِنْ يَسْغِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»^۲
«زمین و آسمان من توان و وسعت مرا ندارند اما قلب بنده مؤمن من توان و تحمل مرا دارد.»

گفت پیغمبر که: حق فرموده است	من نگنجم هیچ در بالا و پست
در زمین و آسمان و عرش نیز	من نگنجم؛ این یقین دان؛ ای عزیز
در دل مؤمن بگنجم؛ ای عجب!	گر مرا جویی در آن دلها طلب

اما دیگر موجودات را یارای چنین تحملی نیست و حتی محکمترین آفریده های خدا، یعنی کوهها، توان پذیرش کلمات و گفتارهای او را ندارند تا چه رسد به پذیرش جلوات عظمت ذات وی:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾^۳

﴿اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم می دیدی که از ترس خدا خاشع و متلاشی می شد.﴾

این حقیقت، بیانگر شرح صدر نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که می تواند این سنگینی ها را به دوش کشد و در عین حال، از شدت و سختی آن در هنگامه

(۱) انشراح / ۲ - ۴.

(۲) اربعین مجلسی / ۹۵.

(۳) حشر / ۲۱.

وحی دانه‌های عرق بر پیشانی نورانی اش می‌نشیند و حالت او دگرگونی می‌یابد. دل‌های قسی و تنگ، توان اقتباس از کمترین نور محبوب را ندارند. لذا قرآن کریم می‌فرماید:

﴿أَفَنَ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ؟
فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ! أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱
﴿آیا کسی که خدا دلش را برای اسلام گشود و او در پرتو نور
پروردگارش جای دارد (همانند کسی است که ایمان ندارد)؟! پس وای بر
سخت‌دلانی که یاد خدا در دل‌هایشان راه ندارد (قسی‌القلب هستند) که در
گمراهی آشکارند.﴾

در اثر اقتباس نور تمامی ادراکات عاشق نور می‌گردد
در اثر افاضه مستقیم نور از جانب یار، اقتباس آن از طرف عاشق، مراحل
قرب و ولاء، یکی پس از دیگری طی می‌شود و نور، تمامی اعضا و جوارح
محب را فرا می‌گیرد و همه ادراکات او با نور و شعاع یار اداره می‌شود.
این پدیده عشق در زیارت نور «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس» بدین صورت است که
پس از حکایت غایبانه از محبوب و سپس تعالی عاشق و قرارگرفتن او در مقابل
محبوب دور از نظر، خود همه دارائی خویش را در اختیار محبوب قرار می‌دهد
و بدین وسیله با محبوب محبوب نیز قرب و ولاء حاصل می‌کند و لیاقت آن
می‌یابد تا با او نجوا کند و از این منبع لایتناهای نور کسب روشنی و ضیاء نماید.
او- در حالی که مراتب قرب امام خویش را سپری کرده و در فضای بی‌انتهای
بندگی خدا قرار گرفته است- از خداوند چنین می‌خواهد:

«اللَّهُمَّ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةِ

نُورِكَ»

«خداوند! از تو مسألت می‌کنم که درود فرستی بر محمد،
پیامبر رحمت و کلمه نورت.»

«وَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ»

«و این که قلب مرا مالا مالِ انوار یقین گردانی»

«وَ صَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ»

«و سینه‌ام را از نور ایمان»

«وَ فِكْرِي نُورَ النِّيَّاتِ»

«و اندیشه‌ام را از نور نیت‌ها (ی پاک)»

«وَ عَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ»

«و اراده و عزمم را از نور دانش»

«وَ قُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ»

«و نیرو (ی کار)م را از نور اتیت کار (شایسته)»

«وَ لِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ»

«و زبانم را از نور راستی گفتار»

«وَ سَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ»

«و گوش مرا از نور حکمت»

«وَ مَوَدَّتِي نُورَ الْمُوَالَاتِ لِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

«و مودت و دوستی مرا از نور (تابان) پیروی محمد و آل او

علیهم‌السّلام.»

تمامی اینها یک نور بیش نیست و آن نور وجود محبوب است که همه
قوای محب را نورانی می‌کند.

البته، در اثر تابش این نور بر یک اعضا و حواس و ادراکات عاشق،
عقاید و افکار و افعال و تمامی شؤون زیست او تصفیه و تزکیه می‌گردد و به
خواسته محبوب نزدیک می‌شود و صحت عقاید و اعمال و کردار او از سوی
محبوب امضاء می‌گردد.

این مسأله عمیق روحانی، زمینه ابراز عقاید و افکار را از جانب محب،

سبب می شود که در همین سرود نور می گوئیم:

«أَشْهَدُكَ - يَا مَوْلَايَ - أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ.»

«تو را - ای مولای من! - گواه می گیرم که من گواهی می دهم بر اینکه معبودی جز خدا نیست و محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و رسول اوست و محبوبی جز او و اهل بیت او (سلام الله علیهم اجمعین) نیست.»

از مَحَبَّت تلخها شیرین شود	از مَحَبَّت دُردها صافی شود
وز مَحَبَّت سرکه‌ها مُل می‌شود	وز مَحَبَّت خارها گل می‌شود
وز مَحَبَّت بار بختی می‌شود	از مَحَبَّت دار تـختی می‌شود
وز مَحَبَّت روضه گلخن می‌شود	از مَحَبَّت سجن گلشن می‌شود
وز مَحَبَّت دیو، حوری می‌شود	از مَحَبَّت نار نوری می‌شود
بی‌مَحَبَّت موم آهن می‌شود	از مَحَبَّت سنگ روغن می‌شود
وز مَحَبَّت غول هادی می‌شود	از مَحَبَّت حزن شادی می‌شود
وز مَحَبَّت شیر موشی می‌شود	از مَحَبَّت نیش نوشی می‌شود
وز مَحَبَّت قهر، رحمت می‌شود	از مَحَبَّت سُقم، صحت می‌شود
وز مَحَبَّت شاه بسنده می‌شود	از مَحَبَّت مرده زنده می‌شود
کی گزافه بر چنین تسختی نشست؟	این مَحَبَّت هم نتیجهٔ دانش است

انقلاب ماهیّت

از دیگر آثار عشق و مَحَبَّت، انقلاب ماهیّت عاشق است:
 در آتش عشق، ماهیّت عاشق در سوز عشق گداخته و به ماهیّت دیگر
 تبدیل می‌شود و چون شمع جامد که در سوز عشق، حالت جُمود و یک شکل-

بودن خود را از دست می‌دهد و مَبَعان و سَیْلان یافته به زمین می‌ریزد، عاشق نیز در پای معشوق خود از شمع می‌آموزد که بگرید و بگدازد و بسوزد:

از شمع سه گونه کار می‌آموزم: می‌گیریم و می‌گدازم و می‌سوزم

در مکتب عشق دین، انقلابِ ماهیّت عاشق، گذرکردن از منازل خودبینی و خودپرستی و رسیدن به کمال پرستش محبوبِ محبوبهاست. البته این ویژگی محبّت واقعی است که انسان را در رسیدن به درجات کمال انسانی یاری می‌دهد و با پشت سر گذاشتن منازل حیوانی و حتّی انسانی و نیل به مراحل انسانی واقعی، از مدارج کمال یکی پس از دیگری گذشته به مرحله فرشتگان و بلکه بالاتر می‌رسد و یا با گذشت از هجران محبوب به وصال و قرب او نائل می‌گردد و از حجابهای ظلمت و سردی و جمود به گرمی و حرارت و انعطاف می‌گراید و در این مسیر، گاه دفعی و گاه تدریجی، کمال می‌یابد.

سرعت انقلاب ماهیّت

شدّت و سرعت انقلاب ماهوی انسان به مقدار و شدّت محبّت او بستگی دارد؛ مثلاً هر چه عشق او به امام عصر علیه السلام و به محبوبِ محبوبها شدیدتر باشد تغییر و دگرگونی او عمیق‌تر و بیشتر و سریع‌تر خواهد بود. عاشق، در مسیر منازل عشق، همچون کوره‌های آتش است که هر چه حرارتش شدیدتر باشد فلزات درون خود را سریعتر و بهتر تغییر می‌دهد. در تاریخ عاشقان و دلدادگان بسیار بوده‌اند افرادی که در آنان انقلاب ماهیّت رخ داده است؛ هم به تدریج و با گذشت زمان و هم به طور دفعی و ناگهانی. هنگامی که ماهیّتی منقلب شد احکام آن نیز تغییر می‌یابد؛ در سیر و انقلاب ماهیّت انسان از حیوانیّت به مراحل انسانیت، بینش و گرایش او نیز منقلب می‌شود.

اسلام انقلاب ماهیّت می‌کند

در فقه اسلامی یکی از مطهّرات، اسلام است که جان کافر را به موجودی

دیگر تبدیل می نماید و تمام احکام پیشین را می پوشاند و جبران می کند. این از آن جهت است که تمامی ارکان دین جز محبت نیست. حدیث شریف و عبارت «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟!»^۱ گویای این واقعیت غیر قابل تردید است.

در روایات شیعه و سنی از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که:

«الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا كَانَ قَبْلَهُ.»^۲

«اسلام آنچه را قبلاً بوده است می پوشاند.»

شاید دلیل این که شخص تازه مسلمان، به قضای نماز و روزه های قبل موظف نیست، این است که به طور ناگهانی نور شدید و حرارت محبت حق، تمامی وجودش را تغییر می دهد و او دیگر آن موجود پیشین نیست؛ زیرا با صبغة اسلام که بهترین است - دیگر نخاله ای در وجود او باقی نمی ماند. ایمان، همه ناخالصیهای او را خالص و پاک می کند و دل سخت او را نرم می گرداند و حیات تازه در کالبد او می دمَد و از زندان تاریک و محدود ماده، گلشنی بی انتها می سازد.

انقلاب ماهیت در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يُمْرُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ وَ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ وَ سَحَابُ اللَّهِ مَا يَظْهَرُ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا غَطَّاهُ وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهْبُّ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتُهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يَحْيِي بِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَرْضُ اللَّهِ يَنْبُتُ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَتَنْ أَحَبَّ اللَّهُ أَعْطَاهُ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَالْمُلْكِ.»^۳

«[قهرمان عشق و محبت خداوندی] مولا علی علیه السلام

می فرماید: محبت خدا آتشی است که بر چیزی نمی گذرد مگر اینکه آن

(۱) «آیا دین جز محبت است؟» (بحار الأنوار ۶۹/۲۳۷، ج ۵).

(۲) بحار الأنوار ۶/۲۳ و ۳۷۱/۱۰۴ و سيرة ابن هشام ۳/۲۹۱ (چاپ حلبی)، به نقل تاریخ پیامبر

(۳) بحار الأنوار ۷۰/۲۳، ج ۲۳.

اسلام (صلی الله علیه و آله) / ۴۴۵.

می سوزد و نور خدا بر چیزی نمی تابد مگر این که آن را ضیاء می بخشد و از زیر ابر پرباران خدائی چیزی عبور نمی کند مگر این که آن را به برکت خود می پوشاند و نسیم الاهی بر چیزی نمی وزد مگر آن را به حرکت در می آورد و با آب حیات خالق یکتا هر چیزی حیات می یابد و از زمین آفریدگار هر چیزی می روید. پس، کسی که خدا را دوست بدارد خداوند به او همه چیز می دهد؛ از مال و از ملک.»

گرچه این سخن درباره حب محبوب بالذات خدای احد و حمد است، درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام - که جانشان به نار حب الله محترق است و غیر از حب او چیزی ندارند - نیز به نوبه خود صدق می کند.

دریای دل امام علیه السلام حب الله را در حد اعلا دارد

وجود امام علیه السلام که دارای محبت بی ساحل خداست همه این کمالات را که در حدیث فوق دیدیم داراست و به خاطر گداختگی در حب الله آنچنان شده که مصداق اتم گفته خودشان است:

امام رضا علیه السلام در وصف امام می فرمایند:

«الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ، وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَالتُّورُ السَّاطِعُ، وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَاطِ الدُّجَى، وَآجَوَازُ الْبُلْدَانِ وَالْقِفَارِ وَلُجَجِ الْبِحَارِ.

الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظِّمَاءِ وَالدَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَالْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى.

الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ، الْحَارُّ لِمَنْ اضْطَلَّ بِهِ وَالدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ؛ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ.

الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَالْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَالسَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَالْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَالْغَدِيرُ وَالرَّوَضَةُ.

الْإِمَامُ الْأَنْبَسُ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ

بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ.
 الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَ
 الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ.
 الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبْرَأُ عَنِ الْعُيُوبِ الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ
 الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ
 بَوَارُ الْكَافِرِينَ.

الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ
 وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ
 لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ.»^۱

«امام ماه تابان است و چراغ فروزان و نور درخشان و ستاره
 راهنما در شدت تاریکیها و در رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها.
 امام آب گوارای هنگام تشنگی و راهبر به سوی هدایت و نجات بخش از
 هلاکت است.

امام آتش روشن بر بلندی است؛ وسیله گرمی گرماتطلبان و رهنما در
 مهلکه‌هاست؛ هر که از او جدا شود به هلاکت رسد.

امام ابری است بارنده؛ بارانی است شتابنده؛ خورشیدی است فروزنده؛
 آسمانی است سایه‌دهنده؛ زمینی است گسترده؛ چشمه‌ای است
 جوشنده و برکه و گلستان است.

امام همدم و رفیق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به کودک و پناه
 بندگان خدا در گرفتاریهای سخت است.

امام امین خدا در میان خلقش و حجت او بر بندگان و خلیفه او در
 بلادش و دعوت‌کننده به سوی او و دفاع‌کننده از حرمت‌های اوست.

امام از گناهان پاک و از عیبها برکنار است؛ مخصوص به علم و به
 خویشتن‌داری نشان‌دار است؛ موجب نظام دین و عزت مسلمانان و
 خشم منافقان و هلاک کافران است.

امام یگانه زمان خویش است. کسی به همطرازی او نرسد. دانشمندی با او برابر نباشد؛ جایگزین و مانند و نظیر ندارد؛ تمامی فضیلت را داراست بی آنکه خود او در طلبش رفته و به دست آورده باشد بلکه امتیازی است که خدا به فضل و بخشش به او عنایت فرموده است.»

پس، عاشق- که انقلاب ماهیت یافته و نور شده است- هنگامی که قلب و دلش نارالله شد، نورالله شد، سحاب الله شد، ارض الله شد و منبع نور و حرارت گردید، محیط خود را نیز گرمی و ضیاء می بخشید.

در ایام و لیالی متبرکه- که تابش نور حق بیشتر از مواقع دیگر است و لحظات وزش نسیمهای رحیمی حق بر جهان است- دلها زلال تر می گردد و دعاها بهتر به هدف اجابت می خورد؛ چرا که در اثر انقلاب ماهیت در حرارت عشق وجود او مانند زجاج می گردد که هادی نور می شود. (الْمُصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ)^۱ و همین صفا موجب تجلی حق در آن می گردد و سخن خدا از آن می جوشد. خود می خروشد و دیگران را نیز به جوش و خروش می کشد. از طرفی، چنین فردی که محب و عاشق است، از دیگر سو محبوب اولیاء و اصفیاء می گردد و ارتباط دوطرفه عشق میان او و اولیاء خدا برقرار می گردد.

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي قَذَفَ فِي قُلُوبِ أَصْفِيَائِهِ وَآرَواحِ مَلَائِكَتِهِ وَسُكَّانِ عَرْشِهِ مَحَبَّتَهُ لِيُحِبُّوهُ فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا. طُوبَى لَهُ ثُمَّ طُوبَى لَهُ ثُمَّ طُوبَى لَهُ! وَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»^۲

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که خداوند بنده ای از ائمت مرا دوست بدارد در دل برگزیدگان و ارواح فرشتگان و ساکنان عرش خود محبت او را می افکند که آنان او را دوست بدارند.

(۱) چراغ در میان شیشه است و شیشه چون ستاره درخشان ﴿نور/ ۳۵﴾

(۲) بحار ۲۴/۷۰ ذیل ح ۲۳.

پس خوشا بر او! پس خوشا بر او! پس خوشا بر او! او را در نزد خداوند
در روز قیامت مقام شفاعت است.»

انقلاب ماهیت در عاشقان حضرت سید الشهداء علیه السلام

۱- زُهَیر بن قَین بَجَلی:

«زهیر در میان قوم خود مردی بزرگوار بود. او شخصی عثمانی بود که در سال شصت هجری با خانواده خود حج بجا آورد و برگشت. در راه با امام حسین علیه السلام برخورد نمود و به شرافت علوی مشرف گشت.

مردی فزاری^۱ روایت می کند که در حین برگشت از مکه با زهیر بودیم و مقارن کاروان امام حسین علیه السلام حرکت می کردیم اما به شدت از برخورد با او پرهیز داشتیم لذا هنگامی که امام حسین علیه السلام راه می افتاد، کاروان زهیر توقف می نمود و وقتی او اقامت می کرد، زهیر راه می افتاد. تا اینکه در منزلی به ناچار هر دو توقف کردیم و در نزدیکی خیمه او خیمه زدیم.

ناگهان در هنگامی که مشغول خوردن غذا بودیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام آمد. سلام کرد و وارد خیمه شد و گفت: ابو عبد الله حسین بن علی علیهما السلام مرا فرستاده تا تو را به نزد او ببرم. در این هنگام همگی لقمه ها را انداختیم. چنان بهت زده شدیم که قدرت حرکت از ما سلب شد و چیزی نگفتیم. در این لحظه همسر زهیر گفت: زهیر! فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله دنبال تو فرستاده و تو جواب نمی دهی؟! سبحان الله! برو و سخن او را بشنو. اگر نخواستی برگرد! همسر زهیر می گوید: زهیر به خدمت امام حسین علیه السلام رفت. لحظاتی نگذشت که با چهره ای شاداب و خندان برگشت و بلافاصله دستور داد تا خیمه و اثاث او را به نزدیکی خیمه اباعبدالله علیه السلام ببرند و نصب کنند. سپس به من گفت: تو را طلاق دادم؛ به نزد خانواده

(۱) از قبيلة بنی فزاره.

خود برو! و به یارانش گفت: هر کس از میان شما میل دارد از من پیروی کند، دنبال من بیاید؛ و الا دیگر هنگام جدایی ماست. سپس گفت: اکنون داستانی برای شما می‌گویم:

در «بَلَنْجَر» جنگ کردیم و خداوند ما را فاتح نمود که غنائمی به دست آوردیم. سلمان به ما گفت: آیا از این پیروزی و غنائم مسرور شدید؟ گفتم: بلی. سپس گفت: زمانی که جوان آل محمد صلی الله علیه و آله را دریافتید بیشتر خوشحال باشید که در رکاب او مقاتله کنید. اکنون با همه شما خدا حافظی می‌کنم.^۱

۲- جَوْن، مولی ابی ذر:

«بعد از ابوذر، جون از گروندگان به اهل البیت علیهم السلام بود. وی همچنین از اصحاب امام حسن علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام بود و همراه آن حضرت در سفر از مدینه به مکه و سپس به سوی عراق حضور داشت. سید رضی الدین داوودی گوید: هنگامی که جنگ روی داد، در حالی که امام حسین علیه السلام ایستاده بود وی از آن حضرت اجازه جنگیدن خواست. آن حضرت به وی فرمودند: «ای جون! تو از جانب من آزادی.»^۲ پس، اگر برای طلب عافیت به دنبال ما آمدی، خود را به روش ما مبتلا مکن!

در این هنگام جون خود را بر روی پای آن حضرت انداخت و در حالی که پاهای حضرت را می‌بوسید گفت: ای فرزند رسول خدا! من در روزهای راحتی شما کاسه‌لیس‌تان بودم. اکنون شما را رها کنم؟! آری، بوی من تند و بد و حَسَب من پست و چهره من سیاه است. آیا از من بهشت را دریغ می‌فرمایی تا بوی من خوش و جسمم عالی و چهره‌ام سپید گردد؟! نه! به خدا قسم که از شما جدا نمی‌شوم تا اینکه خون سیاه من با خون شما در آمیزد. آنگاه، امام علیه السلام هم به او اذن دادند.

محمد بن ابی طالب گوید: پس از شهادتش امام حسین علیه السلام در کنار او

(۱) إِبْصَارُ الْعَيْنِ، ۹۵/۱. مقصود زهیر از نقل داستان سلمان این بود که بگوید این واقعه پیشگویی

(۲) «يَا جَوْنُ، أَنْتَ فِي إِذْنِ مِنِّي».

شده است و اکنون من مسرور و خوشحالم.

ایستاده دعا کردند: خداوند! چهره او را روشن و بوی او را خوش نما و با نیکان محشورش گردان و بسین او و بین آل محمد (علیهم السّلام) شناسائی ایجاد فرما.

علمای ما از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده‌اند که ایشان از قول پدرشان حضرت زین العابدین علیه السّلام نقل کرده‌اند که فرمودند: بنی اسد در هنگام دفن کشته‌ها در میدان جنگ حاضر بودند؛ بعد از چند روز چون را یافتند تا دفن کنند؛ مشاهده کردند که بوی مشک از او به مشام می‌رسد.^۱

می‌بینیم که در حماسه عاشورا در این قهرمانان با جوشش عشق سید و سالارشان، انقلاب و دگرگونی ناگهانی بوجود آمده که هر کدام ره چند صدساله را در لحظه‌ای پیموده‌اند.

تمامی آثار محبت مربوط به انقلاب ماهیت است

با نظری اجمالی بر آثار عشق و محبت، به دست آوردیم که تمامی آثار گرانبهای اکسیر عشق، از انقلاب ماهیت عاشق به وجود می‌آید و گرنه با حفظ جمود و ایستائی فرد، این همه آثار و تابش اشعه نور محبت امکان‌پذیر نیست. به عبارت فنی و علمی دیگر، امواج خروشان در ساحل دریای محبت از امواج و تغییرات درونی و جوهری عاشق پدید می‌آید که گفته‌اند: كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ لَا بَدَّ وَ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَا بِالذَّاتِ.

حکما نیز در دلیل اثبات حرکت جوهری گفته‌اند: وجود جوهر، وجودی است که محلّ و موضوع نمی‌خواهد و روی پای خود می‌ایستد و وجود عرض، وجودی است که موضوع می‌خواهد؛ به تعبیر دیگر، أعراض نمودهای بود جوهر و سواحل و دامنه‌های آن محسوب می‌شوند.

و چون حرکت در برخی از مقولات مانند مقوله وضع، کم و کیف مورد

قبول فلاسفه قائل به حرکت می‌باشد و اعراض دامنه‌ها و نمودهای جواهرند، بنابراین کمالات اعراض باید به جواهر منتهی شود؛ یعنی حرکت در مقولات عرضی، منتهی به حرکت در جوهر و ذات اشیاء می‌شود. در نتیجه، خروش درونی اشیاء است که به سواحل و دامنه‌های آنها نیز سرایت کرده آنها را به حرکت در می‌آورد. آنچه که برای ما محسوس است حرکت در اعراض می‌باشد که به برهان عقلی ما را به حرکت جواهر و ذوات راهنمایی می‌کند.

آثار و خواص دیگر محبت نیز نسبت به «انقلاب ماهیت» چنین حکمی دارد. وقتی «آتش عشق» درون و ذات و طبیعت و حقیقت کسی را سوخت و روح او را فرا گرفت، این خروش و هیجان درونی در همه اطوار و شؤون و حرکات و سکانات او اثر می‌گذارد. در نتیجه، در راه محبوب خسته نمی‌شود و تسلیم محبوب می‌گردد؛ جز او به کسی توجهی ندارد و در بیقراری و انتظار به سر می‌برد و در آستانه او می‌نشیند و همچنین...

انقلاب ماهیت در احادیث

اکنون انقلاب ماهیت را در کلمات دُرّبار امامان و پیشگامان عشق و محبت سلام الله علیهم اجمعین می‌بینیم.

به عنوان مثال زیارت قبر امام حسین علیه السلام - که از آثار عشق و محبت نسبت به اوست - چنین تغییر و دگرگونی ایجاد می‌کند که شقی را به سعید مبدل می‌کند؛ حیات معنوی می‌دهد؛ طول عمر ایجاد می‌کند؛ موجب غفران می‌گردد؛ طلای وجود انسان را خالص می‌کند و آثار دیگر...

۱- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيْمُونٍ قَدَّاحٌ گوید:

«به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که قبر امام حسین علیه السلام را با معرفت زیارت کند و تکبر و خودپسندی نشان ندهد چه پاداشی دارد؟ فرمودند:

يُكْتَبُ لَهُ أَلْفُ حَجَّةٍ مَقْبُولَةٍ وَ أَلْفُ عُمْرَةٍ مَبْرُورَةٍ، وَإِنْ كَانَ

شَقِيًّا كُتِبَ سَعِيداً وَلَمْ يَزَلْ يَخُوضُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ.^۱

برای او هزار حج مقبول و هزار عمره نیکو نوشته می شود و اگر شوم بخت باشد نامش در شمار نیک بختان نوشته می شود و همواره در رحمت خدا مستغرق می گردد.»

۲- «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ الْحُتَّعَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي: يَا عَبْدَ الْمَلِكِ، لَا تَدَعُ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ مُرْ أَصْحَابَكَ بِذَلِكَ يَمْدُ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ وَ يَزِيدُ اللَّهُ فِي رِزْقِكَ وَ يُحْيِيكَ اللَّهُ سَعِيداً وَ لَا تَمُوتُ إِلَّا شَهِيداً وَ يَكْتُبُكَ سَعِيداً.»^۲

«عبد الملک گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای عبد الملک! زیارت حسین بن علی علیه السلام را از دست مده و یاران خود را نیز به آن توصیه کن که زیارت آن حضرت موجب ازدیاد عمر و روزی است و خدا به وسیله آن تو را با خوشبختی محشور می کند و نمی میری مگر به شهادت و خداوند تو را در شمار نیکبختان می نویسد.»

۳- «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِائَةً أَلْفٍ لَحْظَةٍ إِلَى الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْهُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ مِنْهُ وَ يَغْفِرُ لِزَائِرِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَاصَّةً وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِمْ وَ لِمَنْ يَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَائِناً مَنْ كَانَ.»

قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ رَجُلًا قَدِ اسْتَوْجَبَ النَّارَ؟ قَالَ: وَ إِنْ كَانَ، مَا لَمْ يَكُنْ نَاصِبِيًّا.»^۳

«سلیمان بن خالد گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمودند: خداوند در هر روز و شب صد هزار مرتبه بر زمین نگاه

(۱) نورالعین/ ۱۱۷ باب ۱۴۲؛ کامل الزیارات (چاپ نجف) باب ۵۷ ح ۳.

(۲) نورالعین/ ۱۱۷؛ کامل الزیارات باب ۶۱ ح ۵.

(۳) نورالعین/ ۱۳۹ ح ۱ باب ۱۵۵؛ کامل الزیارات (چاپ نجف) باب ۶۸ ح ۴.

(عنایت) دارد که هر کس را بخواهد می‌آموزد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند و مخصوصاً زائران قبر امام حسین علیه‌السلام را می‌بخشاید و نیز خانواده‌های آنان و شفاعت‌شدگان او را در روز قیامت - هر کس باشند - می‌آموزد.

راوی گوید: گفتم: حتی اگر مستوجب آتش باشد؟ فرمودند: هر چند مستوجب آتش باشد؛ به شرط آن که دشمن نباشد.»

۴- «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ فَيُحِبُّ بِهَذَا وَيُبْغِضُ بِهَذَا. فَأَمَّا مُحَبَّتُنَا فَيُخْلِصُ الْحُبَّ لَنَا كَمَا يُخْلِصُ الذَّهَبُ بِالنَّارِ لَا كَدَرَ فِيهِ. مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ. فَإِنْ شَارَكَهُ فِي حُبَّنَا حُبٌّ عَدُوُّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَاللَّهُ عَدُوُّهُمْ وَ جَبْرَائِيلُ وَ ميكائيلُ وَاللَّهُ عَدُوُّ الْكَافِرِينَ.»^۱

«امام باقر علیه‌السلام در مورد آیه کریمه که می‌فرماید: ﴿خدا برای کسی در داخل سینه‌اش دو قلب قرار نداده است﴾ می‌فرمایند: تا با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمنی کند. اما محبت ما باعث خالص‌شدن محبت می‌شود؛ آن‌گونه که طلا با آتش خالص می‌شود که دیگر کدورتی در آن نیست.

پس، کسی که می‌خواهد محبت ما را بداند باید قلب خود را امتحان کند؛ اگر دید که با محبت ما محبت دشمنان ما نیز وجود دارد، پس از ما نیست و ما نیز از او نیستیم؛ خداوند و جبرئیل و میکائیل دشمنان اویند و خداوند دشمن کافران است.»

۵- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. فَلَا يَشُكُّ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ، فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي عِشْرِينَ خَصْلَةً، عَشْرٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ عَشْرٌ فِي الْآخِرَةِ. أَمَّا فِي

الدُّنْيَا فَالزُّهْدُ وَ الْحِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ وَ الْوَرَعُ فِي الدِّينِ وَ الرَّغْبَةُ فِي
الْعِبَادَةِ وَ التَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَ النَّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَ الْيَأْسُ مِمَّا فِي
أَيْدِي النَّاسِ وَ الْحِفْظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ التَّاسِعَةُ بَغْضُ
الدُّنْيَا وَ الْعَاشِرَةُ السَّخَاءُ.

وَ أَمَّا فِي الْآخِرَةِ فَلَا يُنْشَرُ لَهُ دِيْوَانٌ وَ لَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ وَ
يُعْطَى كُتَابُهُ بِيَمِينِهِ وَ يُكْتَبُ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ يَبْيَضُ وَجْهُهُ وَ
يُكْسَى مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَ يَشْفَعُ فِي مَائَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ يَنْظُرُ اللَّهُ
عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَ يَتَوَجَّعُ مِنْ تِجَانِ الْجَنَّةِ وَ الْعَاشِرَةُ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ
بِغَيْرِ حِسَابٍ فَطُوبَى لِحَبِيٍّ أَهْلٍ بَيْتِي»^۱

«ابوسعید خدری می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آن

کس که خداوند محبت ائمه اهل بیت مرا روزی او کند، به خیر دنیا و
آخرت می رسد و جای تردید نیست که در بهشت خواهد بود؛ زیرا در
محبت اهل بیت من بیست و یزگی هست که ده تایی آن در دنیا و ده تا در
آخرت است. اما ده و یزگی دنیایی عبارت است از: زهد و حرص بر عمل
و پارسایی در دین و میل به بندگی و توبه پیش از مرگ و شادابی در نماز
شب و مأیوس بودن از آنچه در دست مردم است و حفاظت امر و نهی
خداوند و نهم بغض دنیا است و دهم سخاوت.

اما ده خصلت آخرت این است: نامه عملی برای او باز نمی شود
و ترازو نخواهد داشت؛ کتابش به دست راستش داده خواهد شد و برائت
از آتش برایش نوشته می شود؛ چهره اش سپید و از زیورهای بهشت
پوشیده می شود و صد نفر از خاندان خود را شفاعت می کند و خداوند
به او نظر رحمت می کند و از تاجهای بهشت بر سرش گذاشته می شود و
دهم این که بدون حساب وارد بهشت می گردد. پس خوشا به حال
دوستان اهل بیت من!

این همه آثار گرانبهای دوستی آن بزرگواران، از دگرگونی و انقلاب ماهیت

این دوستانان سرچشمه می‌گیرد و اینکه درونشان تغییر ماهیت داده است و امتیازات ده‌گانه دنیوی و نیز ده‌ویژگی اخروی- که به پاداش امتیازات دنیوی است- روزی آنها خواهد بود؛ از جمله اینکه در زمره اصحاب یمین خواهند بود و نامه اعمالشان به دست راست و خصایص دیگر که جز برای دلباختگان کوی اهل بیت علیهم‌السلام سزاوار نیست. اگر بخواهیم اثر تغییردهی محبت را در همین حدیث شریف بررسی کنیم در نظر بدوی و اجمالی امتیازات و آثار زیر به دست می‌آید:

۱- زهد؛ نخستین اثر عشق به ائمه علیهم‌السلام- که خود نمونه برتر خداشناسی و خداپرستی هستند- بی‌اعتنایی نسبت به دنیا و مطامع و زخارف آن است؛ چرا که با سوختن دل عاشق در آتش محبت آنان، یکپارچه دل به سوی آنها و به فکر و ذکر و یادشان است و دیگر دریای زلال دل را فرصتی برای توجه به دنیا و زرق و برقهای آن نمی‌ماند و به حکم ﴿لَکِنِّی لَا تَأْسَوْا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ﴾^۱ و اینکه تمامی دارائی جهان را داراست، با از دست دادن آنچه مربوط به دنیا است و با به دست آوردن آن، حالت روحی و معنوی‌اش تفاوتی نمی‌کند و مادام که این سرمایه پایان‌ناپذیر را دارد از این نعمت بزرگ روحی نیز برخوردار است.

۲- حرص در عبادت؛ اثر دیگر این تغییر و دگرگونی ماهوی، حرص و علاقه فراوان به کار در راه محبوب است که تفصیل آن را تحت عنوان «خستگی‌ناپذیری در راه محبوب» بیان کرده‌ایم. این حرص، زاینده آن حرارت و نیروی درونی است که عاشق با توجه به محبوب خود و برای رسیدن به او و جهت خشنودی و جلب توجهش آنی و لحظه‌ای از کار نمی‌ایستد و در تمامی لحظات در پی فرصتی برای فعالیت است تا مگر درجه‌ای از درجات ارتقاء به

(۱) ﴿تا اینکه بر آنچه از دستتان می‌رود تأسف نخورید و بر آنچه دارید فرحناک نباشید﴾.

آستانهٔ محبوب را طی کرده به وصال بیشتر برسد. عملی که در متن آن قصد قربت نهفته است ظاهری است از باطن خودِ عاشق که مملوّ از سوز و گداز محبوب است و این درون پرخروش، ظاهری به عنوان حرص بر عمل دارد و آن بود، این نمود را داراست.

۳- پارسائی در دین- که رویهٔ دیگر زهد است و تکامل آن به شمار می‌رود- خود نگهداری عاشق از هر چیزی است که معشوقش با آن سرستیز دارد؛ احتراز از مکروهات محبوب و دوری از دشمنیهای او امواجی از بیکران دریای دل دوستدار است. اینجاست که محبّت محبوبانی چون علی علیه السلام و دیگر امامان راستین سلام الله عليهم اجمعین صفا و تقوا و پاکی و پارسائی را نتیجه می‌دهد؛ که عاشق، پاکی را از محبوب خود می‌آموزد و ارتباط باطنی و درونی با او عاشق را از هر کژی حفاظت می‌کند تا کم‌کم تمامی حرکات و افعال و اعمالش به سان محبوب گردد و در حوزهٔ دین- که آئین حبّ و بغض است- ورع و پارسائی پیدا کند.

۴- عبادت یعنی سر بر آستان محبوب سائیدن و تمامی کردارها را برای او و ارادهٔ او قراردادن. محبّت به اهل بیت عليهم السلام مورث چنین اثری است که رغبت و میل شدید به بندگی است؛ زیرا ملاک حرارت درونی و اینکه عشق تمامی وجود او را پُر کرده بر جان و سرش حکومت می‌کند فعالیت و کوشش او برای جلب رضایت محبوبها و محبوب بها است؛ یعنی در اثر عشق به اهل بیتش عليهم السلام محبّ هر لحظه دنبال فرصت لقای محبوب است که جز در سایهٔ عبادت امکان پذیر نیست. او لحظه شماری می‌کند تا چه زمان، فراق او به وصال تبدیل گردد تا با او انس یابد؛ ذکر او را به میان آورد؛ با او هم مجلس گردد؛ صدای او را بشنود؛ به فرمانش گوش سپارد و آن را لبیک گوید. در نتیجه هم خود با خدای محبوبها انس گیرد و هم همرنگ و همگام آنان گردد. این انتظار وصال یکی از جلوه‌های خود را در نماز اوّل وقت نشان می‌دهد که عاشق گویا قلبش برای رویارویی محبوب و انجام فرمان او می‌تپد و به محض شنیدن ندای جانانه

«اذان» لبیک عاشقانه گفته به نماز می ایستد یا اینکه در عبادت روزه از چند روز جلوتر به استقبال رفته آمادگی و علاقه خود را برای این وصال اعلام می کند.

۵- توبه قبل از مرگ- که به معنای برگشت به سوی خدا و پشیمانی از تمامی نابکاریها و ناسزاواریهاست- اثر بارز دیگر عشق نسبت به ائمه علیهم السلام است؛ زیرا بنابر قانون همرنگی و همگامی با محبوبهای پاک- که همواره در حال سیر و سلوک الی الله و برگشت به سوی او هستند- و به حکم دوست داشتن محبوب آنان، عاشق صادق- پیش از اینکه در لقای قهری یار قرار گیرد- خود با رغبت و به میل باطنی، تمامی ماسوی الله را پشت سر می اندازد و تنها به سوی «الله»- که معبود وصف ناشدنی است- رجوع می کند و لقای تام و تمام را در قفس تنگ و تاریک دنیا تمرین و برای وصال او آمادگی کامل پیدا می کند و کار خود را، پیش از گذشتن فرصتهای طلایی، تکمیل و خانه وصال را ساخته و تزئین می نماید.

۶- دوستدار اهل بیت علیهم السلام به پیروی از پیشوایان خود و در ادامه طریق و روش آنان، با جان جانان بستگی و علقه می یابد و در پی ایجاد علقه بیشتر و وصال عمیق تر به فعالیت می پردازد. او در پی خلوت کردن با یار خویش است. او می خواهد به دور از چشم ناپاکان و نامحرمان با محبوب دیدار کند؛ با او به گفتگوهای مخفیانه بپردازد؛ غزل عشق بشناید و سر به بندگی بگذارد و تمامی درون خود را در قالب حمد و تسبیح و تهلیل و رکوع و سجود و قیام و توبه و دعا و عذرخواهی ابراز و اظهار کند. این است که به تمام وجود در انتظار خلوت ترین لحظات ساعت شماری می کند؛ دلش می تپد؛ خواب از چشمش ربوده میشود تا مگر قست آخر شب را- که شیرین ترین لحظات خواب است- درک کند و با صدای «سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ» خروس سحری همنا گردد- که این خود این بیداری را برگزیده- و ندای عذرخواهی «الْعَفْوُ! الْعَفْوُ!» را به گوش محبوب برساند و موقعیت عشق و بندگی خویش را با فریاد «هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ» نشان دهد.

این نشاط و شادابی را از درون و ماهیت گداخته در کوره عشق ائمه علیهم السلام به دست می آورد و شادابی چنین وصلی در تمامی لحظات شبانه روز با او هست که گویا با فرشتگان ﴿وَالنَّاشِطَاتِ نَشَاطًا﴾^۱ همیاری دارد.

۷- این دل بستگی و فنا و این شادابی و نشاط و همواره در راه محبوب کوشیدن، تمامی جان عاشق اهل بیت علیهم السلام را فرا می گیرد و رضا و خشنودی یار چشم انداز او در همه مواقع و همت بلند او در تمامی شؤون زندگی می گردد و چون حکومت جان او با محبوب است، دیده دل و قلب او تنها به سوی خدا باز می گردد و از تمامی صورتهای دیگر بسته می شود؛ هر چه می خواهد از او می خواهد و هر چه می طلبد از او می طلبد؛ به سوی او رو می کند؛ از همه عالم می بُرد و تنها با او ارتباط می یابد؛ تنها به دست خدا می نگرد بلکه خود دست پُر قدرت خدا می شود و از آنچه در دست مردم است مأیوس می گردد؛ حتی نان و نمکش را هم از خدا می خواهد بلکه به جایی می رسد که چیزی نمی خواهد جز وصال خود یار را.

۸- عاشق، در چنین سیر صعودی، حافظ و نگهبان امر و نهی خدا می گردد؛ چرا که غرض از امر و نهی جز بندگی و چشم پوشی از غیر و دل بستگی به خدا نیست. او، با این عُلُقَه عمیق و با این وصال دائم خود، تبلور امر و نهی خدا می شود و با قول و عمل و کردار و افکارش فرمان خدا را نگاهبانی می کند و با ترک و عدم ارتکاب منہیات، نگهدار حریم دین می گردد. حال، روح او عین گردن نهادن به امر محبوب می شود؛ مسیر او مسیر حق می شود و کلامش جز در راه محبوب بیان نمی شود؛ بلکه مصداق ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ و مدار حق و مدیر جهان شرع می گردد و الگو و قالب و اسوه برای دیگر عاشقان.

۹- او در راه رسیدن به رضای محبوب از هیچ کوششی دریغ نمی کند و هر مانعی را از سر راه بر می دارد. پس، هر چه او را در وصالش کمک نماید از آن

(۱) ﴿و قسم به فرشتگانی که (جان مؤمنان را) به آسایش و نشاط ببرند﴾ (نازعات / ۲)

کمک می‌گیرد و هر چه در سر راهش مانع شود آن را بر می‌دارد. زمینه‌های یاری یارش را دوست دارد و عوایق راه او را دشمن. او بر طارم اعلی می‌نشیند و چشم‌اندازش مقام محمود می‌گردد؛ به دنیای پست اعتنا نمی‌کند بلکه آن را پلکانی برای صعود خود قرار می‌دهد؛ دنیا را برای دنیا نمی‌خواهد بلکه بدو بغض نشان می‌دهد. بزرگترین دشمن او دنیائی است که او را به وصال محبوبش نرساند و میان او و یارش حایل گردد؛ پس، همچون پیشوای راستین و عاشق خودباخته در راه خدا، شاه مردان و والی شهر ایمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، دنیا را سه طلاقه می‌کند.

اثر دیگر محبت و پیروی چنین محبوبی بغض نسبت به دنیا می‌شود. او با دنیا و اهل آن نمی‌آمیزد؛ در میان آنان زندگی می‌کند ولی از سنخ آنها نیست؛ تنش در میان مردم و روحش با محبوب در نجواست؛ پایش در فرش زمین و سرش در عرش رحمان است.

۱۰- پس هر چه را از سنخ دنیا دارد، از دست می‌دهد و می‌بخشد و آنچه از سنخ دوست دارد به خود می‌گیرد. آری، دهمین اثر چنین محبت مؤاجی، سخا و بخشش است. برای کسی که به دنیا با نظر بغض می‌نگرد نگهداری آن معنی ندارد بلکه برای رضای محبوبها و همچون آنها در راه خدا انفاق می‌کند و مانند پیشوایان خود که ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ او نیز با اینکه نیازمند ظاهری است- در راه محبوب ایثار می‌کند که ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾. و اینچنین دل‌باخته‌ای تنها به دارائی حقیقی دل خوش دارد که ﴿رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾. اینچنین سوخته‌ای شراب ظهور از دست خود محبوب می‌چشد که ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾. اینها همگی نتیجه آن انقلاب درون دوستدار است که اکسیر محبت علی علیه‌السلام و اولاد او- که درود خدا بر آنان باد- مس وجود او را به معدن طلای ناب تبدیل کرده و باطن تاریک او را به نور تغییر داده و از او یک پارچه پاکی و طهارت و تقوا و نور ساخته و پرداخته است.

آثار اخروی محبت اهل بیت علیهم السلام در حدیث مورد بحث:

اثر اخروی، پاداش و پذیرائی محبوب است از محب خود و این پذیرائی نتیجه و ثمره آن دریای زلال محبت و آن سوز و گداز است که عاشق در دنیا ناخالصیهای خود را از دست داده و تمامی آنها را به نور و روشنائی تبدیل نموده و تکلیف عشق و محبت خود را از پیش روشن ساخته و کار آینده خویش را به خوبی تنظیم کرده و خود را نشان داده و یکپارچگی و یکرنگی درون و بیرون را به منصه ظهور گذشته و اکنون وارد آستانه محبوب و محبوبها گشته است.

بنابراین، حالا در دادگاه عدل کاری ندارد و دیوانی برای او گشوده نمی شود؛ ترازوی عمل او تنها عشق عاشقان «الله» و معشوقهای او بوده است؛ پس ترازویی برای او نصب نمی گردد که در شؤون گوناگون زندگی اش اهل بیت علیهم السلام را به عنوان ترازو برگزیده و بر میزان اعمال (امیرالمؤمنین علیه السلام) و موازین القسط (ائمه سلام الله علیهم) سر تسلیم نهاده و اندیشه و عمل و اخلاق خود را با آنان تطبیق داده و آنان را به راستی امام و پیشوای خود ساخته است.

کتاب او را به دست راستش داده اند. او دیگر با جهنم سنخیت ندارد. پس پاداش او برائت و دوری از آتش جهنم شده است.

او سفیدروست؛ زیرا سفیدی روی خود را از نور محبوب اقتباس نموده است که رویش جز به روی یار محبوب نبوده است. این نور باطن او در نشأه ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾ ظهور کرده او را معرفی می کند و از زیورهای بهشت و بهشتیان - که در دنیا به دنبال آنان بوده و هم آنان را محبوب خود قرار داده - آراسته می گردد. این نور و آراستگی به وابستگان او نیز نورافشانی و سرایت می کند و صد نفر از آنان نیز از برکت نور و زیور او بهره برده مورد شفاعت قرار می گیرند؛ زیرا شفاعت را - که یکی از شؤون مقام محمود است - از یاران خویش به ارث برده است. پس، خداوند با دیده رحمت و رأفت بدو می نگرد و او را مشمول رحمت رحمانیه و رحیمیه خود می سازد و از تاجهای بهشت بر سرش نهاده شود تا تمامی محشریان بدانند که او عاشق علی علیه السلام بوده و این

اندیشه و مغز و فکر و روح او را بشناسند؛ پس علامت علوی بهشت را دارا خواهد بود.

نتیجه و پاداشِ آخرین این که: بدون حساب وارد بهشت شده در وصال محبوبهای آشنای خویش قرار می گیرد و به زیارت و دیدار تمام و کمال آنان نائل می گردد.

این است که پیامبر خدا - درود بی پایان خدا بر او و خاندانش - در پایان حدیث می فرمایند:

«پس، خوشا به احوال دوستداران اهل بیت من (صلوات الله

علیهم)!!»

امام صادق علیه السلام درباره عاشقی از خیل سوختگان حبیب خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«كَانَ رَجُلٌ يَبِيعُ الزَّيْتِ، وَ كَانَ يُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُبًّا شَدِيدًا. كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَذْهَبَ فِي حَاجَتِهِ لَمْ يَمُضْ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ قَدْ عُرِفَ ذَلِكَ مِنْهُ، فَإِذَا جَاءَ تَطَاوُلَ لَهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَيْهِ. حَتَّى إِذَا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلَ فَتَطَاوَلَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ مَضَى فِي حَاجَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ أَسْرَعَ مِنْ أَنْ رَجَعَ. فَلَمَّا رَأَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ، أَشَارَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ: اجْلِسْ! فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ: فَعَلْتَ الْيَوْمَ شَيْئًا لَمْ تَكُنْ تَفْعَلُهُ قَبْلَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَغَشِيَ قَلْبِي شَيْءٌ مِنْ ذِكْرِكَ حَتَّى مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْضِيَ فِي حَاجَتِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْكَ. فَدَعَا وَ قَالَ لَهُ خَيْرًا، ثُمَّ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيَّامًا لَا يَرَاهُ، فَلَمَّا فَقَدَهُ سَأَلَ عَنْهُ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا رَأَيْنَاهُ مُنْذُ أَيَّامٍ. فَانْتَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ انْتَعَلَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ وَ انْطَلَقَ حَتَّى أَتَى سُوقَ الزَّيْتِ، فَإِذَا دُكَّانُ الرَّجُلِ

لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ، فَسَأَلَ عَنْهُ جِيرَتُهُ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَاتَ وَ لَقَدْ كَانَ عِنْدَنَا أَمِينًا صَدُوقًا إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ فِيهِ خَصْلَةٌ قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالُوا كَانَ يَزْهَقُ (يَعْنُونَ يَتَّبِعُ النِّسَاءَ). فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رَحِمَهُ اللَّهُ! وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ يُحِبُّنِي حُبًّا لَوْ كَانَ نَحَّاسًا لَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ.»^۱

«مردی روغن فروش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به شدت دوست می داشت؛ به گونه ای که وقتی دنبال کاری می رفت قبلاً می آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را می دید سپس به دنبال کارش می رفت و به این کار شناخته شده بود. هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف می شد آن حضرت گردن می کشیدند تا او ایشان را بنگرد تا اینکه روزی وارد بر پیامبر صلی الله علیه و آله شد و پیامبر صلوات الله علیه و آله گردن کشیدند تا به ایشان نگریست و بعد به دنبال کارش رفت. لحظاتی نگذشت که برگشت.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دیدند با دست اشاره فرمودند که: بنشین. در مقابل آن حضرت نشست. فرمودند: امروز رفتار تو غیر از روزهای دیگر بود! عرض کرد: یا رسول الله! قسم به آن کس که تو را بحق به پیامبری برانگیخت، از یاد شما قلبم طوری شد که نتوانستم به دنبال کارم بروم؛ لذا برگشتم. در این هنگام حضرت برای او دعای خیر فرمودند. چند روزی او را ندیدند. از حال او جویا شدند. به آن حضرت گفتند: ما هم چند روزی است او را ندیده ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از اصحاب پای افزار پوشیده به بازار روغن فروشان رفتند. دیدند دکان مرد روغن فروش تعطیل است. از همسایگان جویای حال او شدند. گفتند: او در گذشت. او نزد ما مردی امین و درستکار بود... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدای او را رحمت کند! قسم به خدا که مرا بسیار دوست می داشت. حتی اگر کسی بود که آزادگان را به عنوان برده می فروخت باز خداوند او را می آمرزد.

روشن است که این پاداش و بهره محبتی است که پذیرفته محبوب افتاده است و بسا مدعیان که از درگاه دوست رانده می شوند.

نتیجه این گفتارها اینکه:

سرایت اکسیر محبت در جان و درون عاشق، او را تغییر کلی می دهد و ماهیت او را عوض می کند و این تغییر و دگرگونی به مقدار و شدت محبت او بستگی دارد؛ هر چه محبت بیشتر باشد عمق تأثیر آن بیشتر و سطح دگرگونی آن وسیع تر خواهد بود و ناخالصیهای وجود او را از میان برمی دارد تا آنجا که شبیه محبوب و معشوق خود می گردد و با او محشور می شود. این است که علامت محبت به خداوند محبوب تخلّق به اخلاق اوست که فرموده اند: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ».

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدائی
چه کنم؟ که هست اینها گل باغ آشنائی
در گلستان چشمم ز چه رو همیشه باز است؟
به امید آنکه شاید تو به چشم من در آئی

انتظار و بیکراری در غیبت محبوب

از دیگر آثار و خواص عشق و محبت بیکراری و چشم به راه بودن مُحبّ در غیبت محبوب است. محبّ در غیاب محبوب خود به انتظار قدومش، تمامی وجودش چشم می‌گردد و به راه معشوق دوخته می‌شود. گوش او مترصد شنیدن آوای دلنواز محبوب و زبان او در تلاطم سخن گفتن با او و... بالاخره جان او در پی پذیرش فرمان اوست. عاشق همچنان در غیبت او نیز به دنبال یافتن جلوه‌های گوناگون و نامهای مختلف اوست و در دوران پرمشقت غیبت نیز همواره خود را در محضر دلبر می‌بیند و حکومت او را بر جان خویش احساس می‌کند.

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را؟ کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را؟

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را

عاشقان و دلدادگان فرزند حضرت نرجس علیها السلام هر روز و هر ساعت چشم به‌راهند تا آن شمع جهان‌افروز از راه برسد و پروانگان دل‌سوخته و پر شکسته فراقش، دور وجودش حلقه عشق بزنند و هستی خود و هر چه را که دارند، فدا کنند.

تاکی ز انتظار تو هر دم ز اضطراب آیم برون ز خانه و در کوچه بنگرم؟

برای سوخته جمال دل‌آرای محبوب سخت‌ترین ایام، روزهای جدائی و چشم‌براهی اوست:

گویند: مرگ سخت بود؛ راست گفته‌اند سخت است؛ لیک سخت‌تر از انتظار نیست

این انتظار از حلاوت شیرینی خاصی نیز با خیال وصال برخوردار است؛ زیرا خروش امواج دریای محبت در فراق به گونه‌ای است که عاشق را در ساحل آن قرار می‌دهد و او را برای وصال مهیا می‌سازد و چنان می‌نماید که او در حضور محبوب قرار گرفته و باید که از آداب حضور و وصال برخوردار باشد. لذا چشم به راهان طلوع فجر امید امامت در زمان غیبت در هنگام ذکر یار و محبوب دور از نظرشان، شرط ادب را چنین تحقق می‌بخشند که به تمامی قامت برخاسته رو به قبله دست بر سر می‌گذارند و استغاثه می‌کنند. این بدان معناست که در حضور و وصال و در آستانه رحمت او قرار گرفته‌اند:

«سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَبَبِ الْقِيَامِ عِنْدَ ذِكْرِ لَفْظِ الْقَائِمِ مِنَ الْقَابِ الْحُجَّةِ قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً طَوْلَانِيَّةً وَمِنْ شِدَّةِ الرَّأْفَةِ إِلَى أَحَبَّتِهِ يَنْظُرُ إِلَى كُلِّ مَنْ يَذْكُرُهُ بِهَذَا اللَّقَبِ الْمُشْعِرِ بِذَوْلَتِهِ وَ الْحَسْرَةِ بِغُرْبَتِهِ وَ مِنْ تَعْظِيمِهِ أَنْ يَقُومَ الْعَبْدُ الْخَاضِعُ لِصَاحِبِهِ عِنْدَ نَظَرِ الْمَوْلَى الْجَلِيلِ إِلَيْهِ بِعَيْنِهِ الشَّرِيفَةِ فَلْيَقُمْ وَ لِيَطْلُبَ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ تَعْجِيلَ فَرَجِهِ.

وَرُوِيَ أَيْضاً عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجْلِسِهِ بِخُرَاسَانَ قَامَ
عِنْدَ ذِكْرِ لَفْظَةِ الْقَائِمِ وَوَضَعَ يَدَيْهِ فِي رَأْسِهِ الشَّرِيفِ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ،
عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ»^۱

«از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چرا هنگام نام بردن لقب
قائم از القاب حضرت حجت ارواحنا فدا به پا می‌خیزیم؟ فرمودند: زیرا
او غیبتی طولانی دارد و شدت محبتش نسبت به دوستان خود چنین
است که هرگاه کسی او را به این لقب ذکر کند (لقبی که دلالت بر دولت
او دارد و حسرت بر غیبت او را تداعی می‌کند) بر او نظاره می‌نماید. لذا
تعظیم او خواهد بود که بنده خاضع. هنگامی مولای بزرگوارش به دیده
شریف خود بر او نظر می‌کند. به پا خیزد. پس، بنده باید بایستد و از
خداوند تعجیل فرج او را بخواهد.

نیز از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که: در مجلسشان
در خراسان، هنگام ذکر لفظ قائم به پا ایستادند. دو دست خود را بر سر
مبارک خود گذاشتند و خواندند: پروردگارا! گشایش کار او را شتاب ده و
آمدنش را آسان ساز.

آری، در آئین عاشقی چشم به راه، دیگر در جایی نشستن مفهوم ندارد و
قرار و استقراری در کار نیست و دوستدار و دل‌باخته به دنبال محبوب خود در
تب و تاب و در تکاپو و جستجو است.

سید ابن طاووس رضوان الله علیه در کتاب کشف المحجّه درباره انتظار امام
عصر علیه السلام به فرزندش چنین می‌گوید:

«مردم زمانه چنین اند که معتقدان به امامت او (صلوات الله علیه) اگر
برده یا اسب یا درهم و دیناری از دست دهند، با تمام وجود در یافتن آن
سعی و کوشش می‌نمایند؛ اما نسبت به بزرگواری که در ظهورش تأخیر
شده و برنامه او اصلاح اسلام و قطع ریشه دشمنان دین و کفار است به
اندازه آن اشیاء محقر تعلق خاطر نشان نمی‌دهند! پس، چگونه

می‌توانند عرفان خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و امامت امام
عصر را و احفاده و موالات او را ادعا کنند؟!»

فریاد فراق (دعا)

ادّعی عشق با برهان بیقاراری مقارن است؛ پس برای عاشق دلباخته قرار
معنی نمی‌دهد. شعله‌های آتش عشق - که جان عاشق را به توده آتشی تبدیل
می‌کند - همچنان زیانه می‌کشد و عاشق را به حرکت در می‌آورد:
می‌زنم هر نفس از دست فراق فریاد

آه اگر ناله زارم نرساند به تو باد!

چه کنم گر نکنم ناله و فریاد و فغان؟

کز فراق تو چنانم که بد اندیش تو باد

روز و شب غصه و خون می‌خورم و چون نخورم؟!

چون ز دیدار تو دورم، به چه باشم دلشاد؟

تا تو از چشم من سوخته دل دور شدی

ای بسا چشمه خونین که دل از دیده گشاد!

از بن هر مژه صد قطره خون بیش چکد

چون برآرد دلم از دست فراق فریاد

عشق قرار و سکون را از عاشق می‌گیرد و به سوی محبوب خود حرکتش
می‌دهد؛ تا آنجا که با تمام وجود، محبوب را می‌خواهد (دعا می‌کند) و این دعا
و خواندن مراتبی گوناگون دارد. دعای به زبان، مرتبه خفیفه و جلوه‌ای از دعای
حقیقی است که به تمام جان و هستی انجام می‌شود. شرط اصلی استجابت دعا
همین خواستن حقیقی است که با تمام هستی انجام می‌پذیرد؛ یعنی خواسته
خود را، حتی به رگ و خون، بطلبد تا مورد اجابت قرار گیرد.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا

دَعَانِ﴾^۱.

❖ اگر بندگانم از تو مرا سراغ گرفتند، (بگو) که من نزدیک هستم و دعوت داعی را پاسخ می‌دهم؛ به شرط اینکه مرا بخواند.❖

در اینجا که خداوند متعال به صیغه متکلم وحده (دعائی) تعبیر می‌فرماید به معنای این است که شرط دعا عشق به من و خواندن من و خلاصه توحید و اخلاص است. لذا عاشق با تمام وجود موج می‌شود که ویژگی آن سرکشیدن و بلندشدن، بالارفتن و پایین آمدن است و گویا این سرکشیدن و بلندشدن به خاطر این است که محبوب خود را ببیند. عاشق منتظر دیدار محبوب نیز همانند امواج، خروشان و متلاطم می‌گردد و خود را به هر سو می‌زند تا مگر معشوق را بیابد و در ساحل وجود او آرام گیرد. در این صورت است که تمامی وجودش دعا می‌شود. لذا می‌بینیم عاشقان کوی محبوب ما- که خود محبوب عالمیان اند- نیز چنین بیتابی و تلاطمی در وجودشان هست که آنان را بیقرار کرده است و همواره در حالت دعا و طلب‌اند.

بیقراری حضرت رضا علیه السلام در فراق محبوب

امام رضا علیه السلام- که می‌داند روز لقای محبوبش روز جمعه است^۱- در یکی از بهترین لحظات نیایش خود، یعنی قنوت نماز جمعه، اینچنین سرود بیقراری و انتظار سر می‌دهد:

«اللَّهُمَّ، أَصْلِحْ عَبْدَكَ وَ خَلِيفَتَكَ بِمَا أَصْلَحْتَ بِهِ أَنْبِيَاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ حُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْ عِنْدِكَ وَ اسْلُكْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا يَحْفَظُونَهُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا وَ لَا تَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ عَلَى وَلِيِّكَ سُلْطَانًا وَ أذنْ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّهِ وَ اجْعَلْني مِنْ أَنْصَارِهِ؛

(۱) «هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ الْمُسْتَوْفَعُ فِيهِ ظُهُورُكَ» «امروز روز جمعه است که، روز توست و

ظهورت در آن انتظار می‌رود». (زیارت روز جمعه امام عصر علیه السلام)

إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

«بارالها! کار ظهور بنده شایسته و خلیفه راستین (امام مهدی علیه السلام) را اصلاح فرما؛ همان گونه که کار پیامبران و فرستادگانت را اصلاح نمودی. از سوی خویش با روح القدس او را یاری و پشتیبانی فرما و دیده بانانی از پیش رو و پشت سر همراه وی گردان تا از هر گزندی نگاهش دارند و ترس و هراس او را به امن و امان دگرگون ساز؛ که او تو را می پرستد و هیچ چیز را همتا و مانند تو نمی داند. برای هیچ یک از آفریدگانت برتری و چیرگی نسبت به ولی خود قرار مده و او را در جهاد با دشمنیت و دشمنش اجازت فرما و مرا از یاوران او قرار ده. همانا تو بر هر کاری توانایی.»

می بینیم که عاشق دلدادۀ امام زمان ارواحناده، نیای بزرگش حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، عالی ترین و بلندترین جملات محبت و عشق را بر زبان می راند و در این مناجات کوتاه، هم محبوب خود را معرفی می کند و هم آرزوی سلامتی و ظهور او را دارد. در عین حال، خالی بودن گردنش را از هر بیعت گوشزد می نماید و آمادگی خود را برای جهاد در رکاب او اعلام می دارد و بدین وسیله ارتباط معنوی و عاطفی خود را با او ابراز می کند و به خیل سوختگانش در اعصار بعد راه عشق می آموزد و محبوب را معرفی می کند.

سوز فراق در امام صادق علیه السلام

حالت امام صادق علیه السلام را در فراق فرزند محبوب و ششمین نسل خود، حضرت مهدی ارواحناده، چنین می بینیم:

«سَدِیر صِیْرِفِی می گویند: من همراه مَفْضَل بن عمر، ابوبصیر و آبان ابن تغلب وارد منزل مولا یمان امام صادق علیه السلام شدیم. دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته و عبائی خیبری بدون یقه و کوتاه آستین، بر تن کرده است و مانند مادر جوان مرده جگر سوخته حیران اشک

می‌ریزد؛ حزن و اندوه چهره‌اش را فرا گرفته و تغییر و دگرگونی از گونه‌هایش پیداست و قطرات اشک بر پهنای صورتش جریان دارد و با خود زمزمه می‌کند که:

سَيِّدِي، غَيْبُكَ نَفَتْ رُقَادِي، وَضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَابْتَزَّتْ
مِنْ رَاحَةِ فُؤَادِي. سَيِّدِي، غَيْبُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ، وَ
فَقَدْتُ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَالْعَدَدِ. فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرْقَأُ مِنْ
عَيْنِي وَ أَنْيْنٍ يَفْتُرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرِّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا
مُثْلَ بَعْيْنِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْطَعِهَا وَ بَوَاقِي أَشَدِّهَا وَ أَنْكَرِهَا وَ
نَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بَغْضَبِكَ وَ نَوَازِلَ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ.^۱

مولای من! غیبت تو خواب از دیدگانم ربوده و زمین را بر من تنگ نموده و آسایش قلبی را از من برده است. آقای من! پنهانی تو درد و رنج را به سختیهای اندوه‌زای روزگار پیوسته و از دست رفتن یاران- یکی پس از دیگری- امکان گردهم آمدن و برانگیختن را از میان برده است. هنوز از یاد یک بلا و سختی دوران غیبت اشک دیدگانم نخشکیده و سوز و ناله دلم آرام نشده است که رنج و شکنج شدیدتر و دردناک‌تری در برابر چشمانم نمایان می‌شود.»

ای تاب و توانم را بُرده	رحمی بر این دل افسرده
برگی از گلشن خرم عمر	باقی بود؛ آن هم پژمرده
خوناب جگر از ساغر دل	در فصل بهار غمت خورده
بیمار تویم و نپرسیدی	کاین غمزده به شد یا مرده؟
جانا! قدمی نه؛ «مفتقر» ت	بر خاک درت سر بسپرده

ارزش انتظار

در دوره هجران محبوب، باشکوه‌ترین روزهای محب، چشم‌به‌راهی و انتظار است و مرگ عاشق در حال انتظار به مثابه فدا کردن خود در راه و آستانه

محبوب می باشد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا لَهُ كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي
فُسْطَاطٍ الْقَائِمِ»^۱

«کسی که از شما با این عقیده و در انتظار (امام زمان) بمیرد مانند
آن است که در خیمه قائم [علیه السلام] و همراه او باشد.»

و نیز می فرماید:

«يَا أَبَا بَصِيرٍ، طُوبَى لَشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ
وَالْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ! أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ
لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲

«ای ابا بصیر! خوشا به حال شیعیان ما که در زمان غیبت چشم
به راه، و در ظهورش مطیع او هستند! اینان، به حق، اولیای خداوند که
ترس و غمی بر ایشان نیست.»

وظیفه شیعه در هجران غیبت، دعا برای وصال و ظهور است

مدتها در این اندیشه بودم که چگونه است که امامان علیهم السلام در پاسخ
این پرسش که «وظیفه شیعه در زمان غیبت چیست؟» فرموده اند: «دعا برای
ظهور» و دعاهائی را نیز خودشان القاء و تعلیم نموده اند که در کتب حدیث و
دعا آمده است؟!

اکنون با این توضیحات روشن می شود که دعا کردن نتیجه روشن تلاطم
دل محب است، زیرا از آثار اولیه امواج محبت، انتظار ظهور و وصال محبوب
است که لازمه آن خواستن و خواندن محبوب می باشد. این به معنای آمادگی
همه جانبه برای مقدم محبوب است.

دعا، خواندن محبوب در دربار محبوب محبوبهاست؛ دعا توجه قلبی و
معنوی به ظهور و وصال محبوب است. در این صورت است که فراق یار سفر-

(۱) منتخب الاثر / ۴۹۵ ح ۳.

(۲) همان / ۵۱۴ ح ۶.

کرده نیز تا حدی حلاوت وصال را خواهد داشت. لذا انتظار و دعا برای وصال، جزئی از فرج است که وقتی از امام معصوم علیه السلام می پرسند: «آیا انتظار فرج جزئی از فرج و گشایش شیعه است؟» می فرمایند: «چنین است»؛ یعنی انتظار و چشم به راهی دور از نظر، در قلمرو وصال و دیدار قرار می گیرد:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَجِ فَقَالَ: أَلَيْسَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: ﴿فَانْتَظِرُوا؛ إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾»^۱.

این کدامین انتظار است که جزء فرج است و این کدامین فراق است که عین وصال می باشد؟ هر فراق و هرگونه چشم به راهی؟ حتماً چنین نیست بلکه فراقی است که همراه آن سوز و ناله باشد و چهره محبوب را همواره برای محب تجسم نماید و هرگز از اندیشه او بیرون نرود و همواره با او قرین و حلیف و الیف باشد. در چنین حالتی است که تمامی شؤون هستی محب چشم شده به راه محبوب دوخته می شود و در اینجا به هر صورت که امکان پذیرد - بالاخره توجه یار را به خود معطوف می سازد و خود را به وصال او می رساند که «مَنْ قَرَعَ بَاباً وَ بَلَغَ وَجَعَ»^۳.

عاقبت زان در برون آید سری

گفت پیغمبر که: چون کوبی دری

تسا ببینم روی صاحب خانه را

آن قدر در می زنم آن خانه را

در اینجا سخن مرحوم صدرالدین همدانی به ذهن خطور می کند که برای جلب توجهات یار عالمیان دو راه پیشنهاد می کند:

«طریق اول آن است که هرگاه تو را مطلبی و مهمی روی دهد،

یا در صحرای خلوت و یا در مکان خلوتی برو که کسی تو را نبیند و تو

هم کسی را نبینی؛ اگر بتوانی غسل بکن یا وضوی کاملی بساز و سر را

(۱) پس، باید که منتظر باشید که من نیز با شما آن را انتظار دارم. (أعراف / ۷۱).

(۲) بحار الأنوار ۱۲۸/۵۲، ح ۲۲.

(۳) کسی که دری را بزند و اصرار کند سرانجام وارد می شود.

برهنه کن؛ جامه آستین و زانوهای را بالا بزن؛ گناهان خود را ممثل کن و تقصیرات خود را در شرایط بندگی با مولای خود مجسم نما. قدری خاک بر سر بریز و صدا را به واویلا، و واغوثاه و و اماماه بلند بکن؛ پس از آن متوجه شو از صمیم قلب به آن حضرت و سلام کن به سلامی که اول او این است «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَس...» پس از خواندن این سلام و دعائی که بعد از او وارد شده به تضرع و زاری و ناله و سوگواری بگو «اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ»^۱

و اینچنین است مقتضای محبت و عشق حقیقی که هر عاشق صادق داراست.

«طریق دوم... از اسرار مکنونه مخزونه است که برای دوستان آن حضرت (ارواحنا فدا) به یادگار می‌گذارم و به امانت می‌سپارم. این است: هرگاه تو را مهمتی و مطلبی روی دهد، به توسط ملکین شریفین پیغام به پیغمبر خدا و ائمه هدی بخصوص امام عصر صلی الله علیه و آله اجمعین بده.»^۲

انتظار، وارث ورع و تقواست

خیره شدن بر راه محبوب، یافتن راه اوست و کم‌کم قرارگرفتن در آن راه و یافتن روح از آن است:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ فَإِنْ مَاتَ وَقَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ. فَجِدُّوا، وَانْتَظِرُوا هَنِيئاً لَكُمْ آيَتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ.»^۳

«کسی که دوست دارد از یاران قائم باشد باید انتظار کشد و به ورع و محاسن اخلاق در حالت انتظار، عمل کند. پس، اگر مرگ او را درک رسد و قائم پس از او قیام کند، اجر او مانند کسی است که او را درک

می‌کند. پس کوشش کنید و انتظار بکشید. گوارایتان باد این انتظار، ای گروه مورد رحمت!»

آری، چنین آتش عشقی همه ناخالصیهای وجود انسان را تصفیه می‌کند و به طلای ناب مبدل می‌سازد. دارنده چنین آتشی کبر، حسد، حرص، شهرت-پرستی و حبّ جاه ندارد؛ زیرا تمامی اینها در آن حرارت شدید ذوب می‌شود و سوخته در چنان حرارتی دیگر دستی به نامحرم-یعنی مطلق حرام-دراز نمی‌کند و چنین چشمی نامحرم را نمی‌نگرد و اصولاً هر غیر محبوب برای او نامحرم میشود و چنین سوخته‌ای دیگر صدای نامحرم-یعنی صدای غیر محبوب-را نمی‌شنود و همچنین... آری، چنین کسی-اگر در حالت انتظار بمیرد-اجرش مانند کسی است که در رکاب اوست.

در پایان، توجه به این نکته لطیف جالب است که در این حدیث امام علیه السلام دو صیغه امر به کار می‌برند: یکی «فَجِدُّوا» و دیگری «وَأَنْتَظِرُوا»؛ یعنی کوشش کنید و چشم‌به‌راه باشید شاید محبوب و دلدار از راه رسد. نباشد که در غفلت بگذرانید و او جلوه‌ای کند و بدرخشد و شما به غیر اشتغال بورزید!

یک چشم‌زدن غافل از آن شاه نباشی! شاید که نگاهی کند آگاه نباشی!

على الصّباح قیامت۔ کہ سر ز خاک برآرم۔
به جستجوی تو خیزم: به گفتگوی تو باشم

حشر با محبوب

از دیگر خواصّ جالب توجّه محبّت، حشر با محبوب در برزخ و قیامت است. این مسأله جاودانگی محبّتهای حقیقی را نوید می‌دهد.

معنای وفات

در بینش الاهی و توحیدی اسلام «مرگ» معنای نابودی و فنا ندارد بلکه انتقال از منزلی به منزل دیگر است که در نهایت رسیدن به جهانی دیگر و سفر به عالم آخرت می‌باشد. بنابراین، محبّت عاشقان حقیقی با مرگ پایان نمی‌یابد و امید وصال را به جهان آخرت می‌برد.

کتاب آسمانی ما قرآن در مورد مرگ غالباً واژه «توفی» را که مشتق از «وفی» است، به کار می‌برد. «وفی» یعنی به تمام رسید و «توفی» یعنی به او عطا

کرد؛ عطای تامّ. «تَوْفَى» یعنی آن را به تمام گرفت. بنابراین، تَوْفَى یعنی گرفتن جان به تمام و کمال.

به آیات زیر دقت می‌کنیم:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْقَرُونَ﴾.^۱

﴿هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد فرستادگان ما او را به نحو کامل تحویل می‌گیرند و کوتاهی نمی‌ورزند﴾.

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾.^۲

﴿خداوند در هنگام مردن جانها را به طور کامل می‌گیرد و آنان که نمرده‌اند جانشان را در خواب می‌گیرد﴾.

در فرهنگ قرآن و اسلام با استفاده از همین واژه وفات، معاد و جنبه غیر جسمانی انسان (نفس ناطقه مجرّد) اثبات می‌گردد؛ زیرا آن‌چه خداوند و فرستادگان او تحویل می‌گیرند و به عوالم دیگر انتقال می‌دهند جنبه جسمانی و بدن انسان نیست. حقیقت دیگر اینکه برای جهان آخرت، مرگ و نابودی مفهوم ندارد و مانند این نشاء- که حیات و ممات آمیخته به هم‌اند- نیست بلکه یکسره حیات و شعور است.

﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾.^۳

﴿همانا خانه آخرت خانه حیات است﴾.

آنچه در عالم آخرت است، کشته دنیا است

آنچه برای انسان در عالم آخرت از نعیم و عذاب، خوشی و آلم، خانه و کاشانه وجود دارد، حاصل و کشته این دنیا است. زیرا رابطه دنیا و آخرت رابطه زراعت و کشت و درو می‌باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمودند:

«وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ»^۱

«امروز عمل است و حساب در کار نیست و در فردای قیامت

حساب است و عمل وجود ندارد.»

این قانون شامل افکار و عقاید و اعمال و همه جنبه های فکری و عملی انسان می شود. بنابراین، محبت در این دنیا و در آخرت نتیجه می دهد و نتیجه و ثمره آن در آخرت، حشر با محبتها و محبوبهاست.

محبت - که از خواص و آثار روان و جان آدمی است - در عوالم گوناگون با او همراه می باشد و عاشق - خواه دارای محبت حقیقی و مجازی باشد - عشق خود را با خود به عوالم بعد منتقل می سازد و در نتیجه ثمره اخروی عرض ارادت و عشق به ائمه اطهار سلام الله عليهم اجمعین و آستان مقدس فرشته پاسبان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه التزام رکاب آن سرور، در عوالم آخرت است.

در آرزوی حشر با محبوب

در سرود پُرگداز امید و عشق، زیارت عاشورا، آرزو می کنیم که در مقام محمود با آن سروران باشیم. و این درخواست از طبیعت و جوهره محبت برمی خیزد:

«وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ.»

«و از خداوند می خواهم که مرا به مقام محمود - که جایگاه شما

در نزد خداست - برساند.»

در مقدمه این عبارت نیز چنین می داریم:

«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَ

رَزَقَنِي الْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَ لِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.»

«از خداوند- که به من شناخت شما و اولیای شما را کرامت
نموده و توفیق بیزاری از دشمنان شما را عطا فرموده است- می خواهم
که مرا در دنیا و آخرت نیز با شما قرار دهد.»

بنابراین، در جایگاه آنان بودن در نزد خدا دنباله معرفت است و معرفت،
لازمه محبت و ولایت. این خواستن نیز- که از عمق وجود عاشق برمی خیزد- از
ثمرات شیرین معرفت است و به خاطر جاودانگی جهان و انسان، محبت و
معرفت نیز همواره با او خواهد بود و همراه او در عوالم بعد حشر و نشر خواهد
داشت.

در آخرین بخش سرود، عاشقانِ قهرمان کربلا، در خاضعانه ترین حالات-
هنگامی که پیشانی بر خاک می ساینند- چنین مناجات می کنند:

«اللَّهُمَّ، لَكَ الْحَمْدُ- حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ- عَلَى مُصَابِهِمْ... اللَّهُمَّ
ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ
الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السَّلَام.»

«خدایا! سپاس تو را؛ سپاس شاكران بر مصیبتشان...! خداوند!!
شفاعت امام حسین (علیه السلام) را در روز قیامت نصیبم فرما و نزد
خودت به من گام استوار عطا کن که با حسین (علیه السلام) و اصحاب او
باشم؛ آنان که از جان خود در رکاب او گذشتند.»

لازمه «صدق قدم» (گام استوار) وفای به اوست و مفهوم جمله چنین
می نماید که: می خواهم در دنیا و آخرت عاشق و دلباخته حسین علیه السلام باشم
که از این عشق و محبت و فداکاری هرگز دست برندارم.

منتظران قدوم امام غایب از نظر، در سوز فراق او، با خداوندشان در
دعای مربوط به او- که ابتدای آن با جمله «اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّي وَلِيِّكَ» شروع می شود-
چنین نجوا می کنند:

«حَتَّى تَحْشُرَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ مُقَوِّيَةِ

سُلْطَانِهِ... تَجْعَلُنَا فِي الْجَنَّةِ مَعَهُ.»

«خداوندا، ما را در روز قیامت در شمار یاران و مددکاران و تقویت کنندگان پیروزی و سلطنت او قرار ده... و در بهشت همراه او محشور کن.»

و در نیایش جمعی و گروهی محبوبهای جهان، یعنی زیارت جامعه، می گوئیم:

«أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ؛ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.»

«از تو می خواهم مرا از کسانی که به مقام امامان (علیهم السلام) معرفت حاصل کرده اند قرار دهی و در روز حشر نیز در زمره آنان که به خاطر شفاعت آنان مورد رحمت قرار گرفته اند.»

و در بخش دیگر می خوانیم:

«وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَضُ آثَارَكُمْ وَ يَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ وَ يَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ وَ يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ.»

«(خداوند) مرا از کسانی قرار دهد که در پی شما بوده به راه شما سلوک می نمایند و به هدایت شما ره یافته و در جمع و گروه شما برانگیخته می گردند.»

ادعیه و آثار اسلامی از این مضمون مملو است که شیعیان خواستار حشر با محبوبهای خود، ائمه علیهم السلام، هستند و این آرزو و محبت در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. این خود بزرگترین نشانه صدق و حقیقت بودن محبت و ارادت به آنهاست.

حشر با آل محمد علیهم السلام ثمره دوستی با ایشان است

جابر بن عبد الله انصاری، مُحِبّ و دوستدار دیرینه خاندان رسالت سلام الله علیهم اجمعین، در زیارت قبر مطهر امام حسین علیه السلام سخنانی می گوید که آن را از زبان عَطِیَّة بن سعد بن جُنَادَةُ عَوْفِی می شنویم:

«عَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ زَائِرِينَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا وَرَدْنَا كَرْبَلَاءَ، دَنَا جَابِرٌ مِنْ شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ انْتَزَرَ بِإِزَارٍ، وَارْتَدَى بِآخِرٍ، ثُمَّ فَتَحَ صُرَّةً فِيهَا سَعْدٌ، فَنَثَرَهَا عَلَى بَدَنِهِ ثُمَّ لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً إِلَّا ذَكَرَ اللَّهَ حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَبْرِ قَالَ: الْمِسْنِيَّةُ، فَأَلْسَنَتْهُ، فَخَرَّ عَلَى الْقَبْرِ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فَرَشَشْتُ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنَ الْمَاءِ فَأَفَاقَ ثُمَّ قَالَ: يَا حُسَيْنُ (ثَلَاثًا).

ثُمَّ قَالَ: حَبِيبٌ لَا يُحِبُّ حَبِيبَهُ، وَ أَنَّى لَكَ بِالْجَوَابِ؟ وَقَدْ شَحَطْتُ أَوْدَاجُكَ عَلَى أَثْبَاجِكَ وَ فَرَّقَ بَيْنَ بَدَنِكَ وَ رَأْسِكَ. فَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ النَّبِيِّينَ وَ ابْنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنُ حَلِيفِ التَّقْوَى وَ سَلِيلِ الْهُدَى وَ خَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ وَ ابْنُ سَيِّدِ الثَّقَبَاءِ وَ ابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ وَ مَا لَكَ لَا تَكُونُ هَكَذَا؟ وَقَدْ غَذَّتْكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ رُبِّيتَ فِي حِجْرِ الْمُتَّقِينَ وَ رُضِعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ وَ قُطِمْتَ بِالْإِسْلَامِ، فَطُبْتُ حَيًّا وَ طُبْتُ مَيِّتًا غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ لِفِرَاقِكَ وَ لَا شَاكَّةٌ فِي الْخَيْرَةِ لَكَ. فَعَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَ رِضْوَانُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ اخُوكَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا.

ثُمَّ جَالَ بِبَصَرِهِ حَوْلَ الْقَبْرِ وَ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَاءِ الْحُسَيْنِ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ. أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمُ الْمُتَلَحِّدِينَ وَ عَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى آتَاكُمْ الْيَقِينُ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيمَا دَخَلْتُمْ فِيهِ.

قَالَ عَطِيَّةٌ: فَقُلْتُ: يَا جَابِرُ! وَ كَيْفَ وَ لَمْ نَهْبِطْ وَادِيًّا وَ لَمْ نَعْلُ جَبَلًا وَ لَمْ نَضْرِبْ بِسَيْفٍ وَ الْقَوْمُ قَدْ فَرَّقَ بَيْنَ رُؤُوسِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ وَ

أَوْقَمْتَ أَوْلَادَهُمْ وَأُزِمِلْتَ الْأَزْوَاجُ؟

فَقَالَ لِي: يَا عَطِيَّةُ، سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ وَمَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ»، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ نَبِيَّتِي وَنَبِيَّةَ أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ وَأَصْحَابُهُ. خُذُوا بِي نَحْوَ آيَاتِ كُوفَانِ.

فَلَمَّا صِرْنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لِي: يَا عَطِيَّةُ! هَلْ أَوْصِيكَ؟ وَمَا أَظُنُّ أَنِّي بَعْدَ هَذِهِ السَّفَرَةِ مُلَاقِيكَ؛ أَحِبَّ مُحِبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَا أَحَبَّهُمْ وَابْغِضْ مُبْغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ مَا ابْغِضَهُمْ وَإِنْ كَانَ صَوَامًا قَوَامًا، وَارْفَقْ بِمُحِبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ إِنْ تَزَلَّ [لَهُمْ] قَدَمٌ بِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ، ثَبَتَتْ لَهُمْ أُخْرَى بِمَحَبَّتِهِمْ، فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ يَعُودُ إِلَى الْجَنَّةِ وَابْغِضَهُمْ يَعُودُ إِلَى النَّارِ»^۱

«عَطِيَّة عوفی گوید: با جابر بن عبد الله انصاری برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام بیرون رفتیم. هنگامی که به کربلا وارد شدیم جابر نزدیک شط فرات شد غسل نمود و دو پارچه به خود پوشید (یکی به صورت ازار و دیگری رداء). سپس کیسه‌ای را گشود و از آن گیاه خوشبوی شُعد بیرون آورد و بر بدن خود پاشید. او قدم بر نمی‌داشت مگر با ذکر خدا؛ تا نزدیک قبر شد. به من گفت: دست مرا روی قبر بگذار. دست او را بر قبر نهادم. بر روی قبر افتاد و از هوش رفت. آنگاه مقداری آب بر او پاشیدم. به حال آمد. سپس سه مرتبه صدا زد: یا حسین! آنگاه گفت: دوست به حبیب خود پاسخ نمی‌دهد؟! سپس افزود: چگونه جواب دهی در حالی که رگهای گردنت بریده و پُر خون شده و به پشت ریخته و میان بدن و سر تو جدائی افتاده است؟! پس گواهی می‌دهم که تو فرزند پیامبران و فرزند آقای مؤمنان و هم‌قسم تقوا و نسل هدایت و پنجمین اصحاب کساء و فرزند سید برگزیدگان و فرزند

فاطمه بانوی زنان هستی. چگونه چنین نباشی که از دست سرور
فرستادگان تغذیه نمودی و در دامن پارسایان تربیت شدی و از سینه
ایمان شیر نوشیدی و با اسلام از شیر گرفته شدی. پس، در حال حیات
و مرگ پاک بودی اما دل مؤمنان در فراق تو شاداب نیست و در انتخاب
تو شک و تردید ندارد. پس، سلام خدا و خشنودی او بر تو باد. گواهی
می‌دهم که راه تو راه برادرت یحیی بن زکریا بود.

آنگاه دیده خود را در پیرامون قبر مطهر جولان داد و گفت: درود بر شما
ای ارواحی که در آستانه حسین علیه السلام حلول کرده و در حضورش
سکونت نموده‌اید! گواهی می‌دهم که شما اقامه نماز کرده و زکات
پرداخته‌اید و امر به معروف و نهی از منکر کرده و با ملحدان جهاد
نموده و عبادت خدا کرده‌اید، تا به یقین رسیده‌اید. قسم به آن که محمد
صلی الله علیه و آله را بحق مبعوث فرمود که با شما در آنچه وارد شده‌اید
مشارکت کرده‌ایم.

عطیه گوید: به جابر گفتم: چگونه مشارکت نموده‌ایم؛ در حالی که نه
بیابانی را طی کرده‌ایم و نه از کوهی بالا رفته‌ایم و نه با شمشیری
جنگیده‌ایم؟! و اینها میان سرها و بدنهایشان جدائی افتاده است و
فرزندانشان یتیم و همسرانشان بیوه شده‌اند!

جابر به من گفت: ای عطیه! از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود: کسی که قومی را دوست بدارد با آنان محشور خواهد
شد و کسی که عمل قومی را دوست بدارد با آنان در کارشان شریک
خواهد بود. قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را بحق مبعوث فرمود
تیت من و یارانم بر همان کاری است که امام حسین علیه السلام و یاران او
انجام داده‌اند. اکنون مرا به طرف خانه‌های کوفه ببرید.

پس هنگامی که در راه بودیم گفت: ای عطیه! آیا تو را وصیتی بکنم؟
گمان ندارم که دیگر پس از این سفر تو را ببینم. ای عطیه! دوستدار
آل محمد (سلام الله علیهم اجمعین) را- مادام که دوستدار ایشان است-
دوست بدار و دشمن آنان را- مادام که دشمنی می‌کند- دشمن بدار؛
اگرچه- اهل روزه و نماز باشد و با دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله)

به رفیق و مدارا باش؛ زیرا اگر قدمی از آنان به خاطر گناهان زیاد بلغزد، قدم دیگرشان به خاطر محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله) ثابت خواهد بود؛ چرا که دوستدار آنان بالاخره به بهشت برمی گردد و دشمن آنان به جهنم برمی گردد.»

جمله «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ» «کسی که قومی را دوست بدارد با آنان محشور می شود» در گفتار جابر نشان می دهد که اندیشه تربیت یافتگان آستان اهل بیت علیهم السلام نیز اینچنین بوده است.

در حشر، هر کس با امام و محبوب خود خوانده می شود

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ...﴾^۱

﴿روزی که هر کس با نام امام و پیشوایش خوانده می شود؛ پس

کسانی که نامه اعمال در دست راست دارند...﴾

کتاب - که نامه اعمال انسان است و اعمال او را ثبت می کند و همو که رهبر آدمی است - نشان دهنده اعمال و افکار دنیوی اوست. لذا، وقتی محبت و عشق به پاکان، عمل و کردار کسی بود، همان هم رهبر و امام او خواهد بود.

قرآن کریم نیز دو نوع امام و پیشوا عنوان فرموده است: امام نور و امام نار:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾^۲

﴿و آنان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند و

می خوانند.﴾

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾^۳

﴿و آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کنند و

اهل صبر هستند.﴾

پس، با محبت حقیقی نسبت به اولیای کرام و ائمه نور، امامهای نور و

نامه‌های عمل در دست راست، رهبر و راهنمای انسان می‌شوند؛ یعنی که قرارگرفتن نامه عمل در طرف راست نشانه حَقَانِیَّت و صِحَّت اوست:

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ؛ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ!﴾^۱

پس در روز قیامت هر کس با تابلوی خود- که امام اوست- خوانده می‌شود؛ چرا که رهبری و محبوبیت دنیا، امامت در آخرت خواهد بود. اکنون در این زمینه به چند حدیث تبرک می‌جوئیم:

۱- «رِیَّانُ بْنُ شَبِیْبٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: يَا ابْنَ شَبِیْبٍ، إِنْ كُنْتَ بِأَكْبَرِ شَيْءٍ فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ. وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِیْهُونَ. وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ لَقَتْهُ لِقَاتِهِ (إِلَى أَنْ قَالَ): يَا ابْنَ شَبِیْبٍ، إِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَّيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ، صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا. يَا ابْنَ شَبِیْبٍ، إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. يَا ابْنَ شَبِیْبٍ، إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرَفَ الْمُسَبَّنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَالْعَنُ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ. يَا ابْنَ شَبِیْبٍ، إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا! يَا ابْنَ شَبِیْبٍ، إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ بِوِلَايَتِنَا، فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لِحَشْرَةِ اللَّهِ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»^۲

«امام رضا علیه السلام به رِیَّان بن شَبِیْب فرمود: اگر برای چیزی

گریان بودی، پس بر امام حسین علیه السلام گریه کن. او چونان گوسفندی

(۱) واقعه/ ۲۷: ﴿و دست راستی‌ها؛ چه دست راستیانی!﴾

(۲) وسائل الشیعه ۳۹۳/۱۰

که ذبح شود، سر بریده شد و هجده تن از خانواده‌اش نیز با او کشته شدند که در زمین مانند ندارند. آسمانهای هفتگانه و زمینها بر او گریه کردند...

ای پسر شیب! اگر بر حسین علیه السلام گریستی تا آنکه اشکهایت بر گونه‌ها جاری شد، خداوند همه گناهانت را می‌آمرزد؛ خواه بزرگ باشد، خواه کوچک، کم یا زیاد باشد.

ای فرزند شیب! اگر خوشحال می‌شوی که خداوند را ملاقات کنی در حالی که گناهی بر تو نیست، پس حسین علیه السلام را زیارت کن. ای فرزند شیب! اگر خوشحال می‌شوی که در غرفه‌های بهشت با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه باشی، بر قاتلان حسین علیه السلام لعن کن. ای فرزند شیب! اگر می‌خواهی ثواب شهدای همراه حسین علیه السلام را داشته باشی، هرگاه که یاد او کردی بگو: ای کاش با آنان بودم و رستگاری بزرگ به دست می‌آوردم!

ای فرزند شیب! اگر خوشحال می‌شوی که با ما در درجات والای بهشت باشی، در اندوه ما اندوهگین و در شادی ما شاد باش و بر تو باد به ولایت ما. چه، اگر کسی سنگی را دوست بدارد خداوند او را با آن سنگ در قیامت محشور می‌کند.»

ملاحظه می‌کنید که در این حدیث شریف مسأله حشر با محبوب آنقدر مسلم و قطعی است که می‌فرمایند: اگر انسان سنگی را دوست بدارد و آن را امام خود برگزیند با همو محشور خواهد بود.

۲- تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام ذیل آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ﴾^۱ نقل می‌کند که فرمودند:

«إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُدْعَى كُلُّ إِمَامٍ الَّذِي مَاتَ فِي عَصْرِهِ فَإِنْ أُثْبِتَهُ أُعْطِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ لِقَوْلِهِ: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ﴾ وَ اَلْيَمِينُ

إِثْبَاتُ الْإِمَامِ لِأَنَّهُ كِتَابُهُ يَفْرُؤُهُ. إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ ﴿فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
فَيَقُولُ هَآؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهٗ؛ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ﴾ الْآيَةُ. وَ
الْكِتَابُ الْإِمَامُ فَمَنْ نَبَذَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ كَانَ كَمَا قَالَ ﴿فَسَبَّذُوهُ وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ﴾^۱ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّمَالِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ:
﴿مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ! فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ﴾^۲ إِلَى آخِرِ
الْآيَةِ...»^۳

«روز قیامت هر کس به نام امامی خوانده می شود که در روزگار
حضرتش بوده است. پس اگر (ایمان به) امام خود را ثابت کند کتابش به
دست راستش داده می شود؛ زیرا قرآن می فرماید: ﴿روزی که هر کسی را
به نام امامش می خوانیم. پس، کسانی که نامه شان به دست راستشان داده
شود نامه خود را می خوانند.﴾ سوی راست اثبات امام است؛ زیرا امام
کتاب اوست که آن را می خواند. خداوند می فرماید ﴿پس، آن که کتابش
به دست راستش داده می شود می گوید: کتاب مرا بگیرد و بخواند که
من دیدار حساب خود را در گمان داشتم﴾ و کتاب امام است؛ کسی که
آن را پشت سر بیندازد، مصداق این آیه می شود که ﴿پس آن را به پشت
خود افکندند﴾ و کسی که آن را انکار کند از اصحاب سوی چپ
می گردد که خدای می فرماید: ﴿اصحاب چپ در میان بادهای و آبهای
گرم و سوزاننده و سایه ای از دود سیاه غلیظ قرار می گیرند﴾...»

۳- «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿يَوْمَ نَدْعُو
كُلَّ أَنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ قَالَ: يَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي
قَوْمِهِ وَ عَلِيٌّ فِي قَوْمِهِ وَ الْحَسَنُ فِي قَوْمِهِ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
قَوْمِهِ وَ كُلُّ مَنْ مَاتَ بَيْنَ ظَهْرَانِي إِمَامٍ جَاءَ مَعَهُ.»^۴
«[فُضِّلَ گويد:] از امام باقر علیه السلام از آیه ﴿روزی که هر

(۲) واقعه / ۴۱، ۴۲.

(۱) آل عمران / ۱۸۷

(۳) تفسیر برهان ۲ / ۴۳۰ (آیه یاد شده، ح ۱۰).

(۴) تفسیر عیاشی ۲ / ۳۰۲.

گروهی را به وسیله امامشان می خوانیم ﴿ پر سیدم. فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در میان قوم خود می آید و نیز علی (علیه السلام) در میان قوم خود و حسن (علیه السلام) در میان قوم خود و حسین (علیه السلام) در میان قوم خود. هر کسی که در روزگار امامی می میرد با او خواهد آمد. »

روایت جالب «إِقْرَءْ وَ ارْقَءْ» درباره قرآن اشعار دارد به این که کسی که در این دنیا قرآن محبوبش باشد در حشر برای او نردبان و سفینه می گردد و او را بالا می برد و در درجات بهشت سیر می دهد.

«عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ: يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ: إِقْرَءْ وَ أَرْقَأْ وَ رَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مَنَزِلَتَكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرَأُهَا.»^۱

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به صاحب قرآن در روز قیامت گفته می شود: بخوان و بالا برو و هموار و شمرده بخوان؛ همان گونه که در دنیا هموار و نیکو می خواندی؛ چه مقام و منزلت تو در آخرین آیه ای است که می خوانی.»

خواننده گرامی! می بینیم که محبت هر کس و هر چیز موجب حشر با آن خواهد بود. و امام محبوب حق، نامه عملی است که به دست راست داده می شود و نشان دهنده شخصیت محب و تابلوی کردار او در قیامت و میزان اعمال اوست. هر محبی در میان محبوبهای خود و هر معصومی با امت خود محشور خواهد بود و بدین وسیله محب از محبوب خود هرگز جدا نخواهد شد؛ لذا انسان تا در این نشأه است باید که محبوبهای خود را برگزیند و امام آخرت و برزخ را انتخاب نماید که این، یک سودای ابدی است.

بخش ۴

صفات محبوب

با صد هزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند	یک جا فدای قامت رعنا کنم تو را
زیبا شود به کار گه عشق، کارِ من	هر گه نظر به صورت زیبا کنم تو را

دل آرائی نامحدود محبوب

از خزانه خدادادی دل، یعنی همان پهنه پهنای عالم فطرت، اساس محبت و آثار و خواص آن را باز شناختیم. اکنون جای آن است که با بازگشتی کوتاه به این منبع عظیم الهی، خصایص محبوب را نیز دریابیم.

از آنجا که انسان، بنابر خاصیت زیباطلبی و جمال جویی خویش، همواره در جستجوی دلداری به نهایت زیباست و محبوبی را می پسندد که جمال و دلآرائی اش خارج از حد توصیف باشد، آن هنگام که محبوبی چنین زیبا را یافت، شیدای جمال او شده در کمالات بی نظیرش، واله و حیران می گردد. این سرگردانی از عدم احاطه او به جمال و کمال محبوبش سرچشمه می گیرد.

این محبوب، همان معبود یکتا و مورد و له و تحیر محب، یعنی «الله» است که بر حسب کلمه، ترکیبی از الف و لام تعریف و «اله» است که در معنای

عامّ معبود «مستور از حواسّ» مستعمل می‌باشد اما مقصود از آن، همان معبود فطری بندگان است و این نام، نشان آن بی‌نشان و علامت آن بی‌حدّ است؛ چرا که او را وصف و اصفی موصوف نمی‌کند و اسمی او را محدود نمی‌سازد.

آری، چنین محبوبی هرگز به وصف نگنجد که

«أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^۱

و نتوان او را با هیچ محبوبی مقایسه نمود که:

«كُنْهُ تَفْرِيقُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ»^۲

«کنه او جدائی میان او و خلق اوست.»

این معبود، معهود فطری انسانها و معروف قلبی عالمیان است که آن هنگام که در هنگامه عهد آلت خویش با او پیمان محبت و بندگی بسته‌اند سرگشتگی جمال بی‌منت‌های او را نیز «بلی» گفته‌اند. از این‌روست که انسان فطری در حالت خلوص و پاکی خود هرگز پرستش چنین پروردگار پاکی را ترک نمی‌کند و به معبودهای دانی روی نمی‌آورد. او در جستجوی زیبایی و دل‌رایی بی‌انتها و نامحدود و نامتعین است که گم‌شده خود را جز در پرستش ذات بی‌همتای «الله» نمی‌یابد و جز با یاد او و با پرستش او آرام نمی‌گیرد و بدین منظور در مقدمه و پیش از آن که به ندای ملکوتی «الله» زبان‌گشاید با جاروب «لا» تمامی محبوبهای دروغین و محدود و متناهی را از صفحه دل می‌روید و گنجینه قلب را جایگاه اختصاصی او می‌گرداند که:

«الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»^۳

«قلب، حرم خداست؛ پس در حرم خدا غیر او را جای مده.»

در بیان موجز و کوتاه از زیباییهای بی‌نهایت و کمالات غیرقابل تصوّر محبوب یگانه، به گفته‌هایی از مُحَبِّان صادق و صادقان در محبت، ائمه اثناعشر

(۱) «بزرگتر از توصیف است.» (کافی ۱/۱۱۸، ح ۹)

(۲) احتجاج (چاپ بیروت) ۳۹۹/۴؛ بحار ۲۲۸/۴.

(۳) بحار الانوار ۲۵/۲۰، ح ۲۷ از امام صادق علیه السلام.

عليهم السلام، بسنده می‌کنیم:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«اللَّهُ مَعْبُودِي سِتْ كِه خَلْقِ دَرِ او مَتَحَيِّرِنْدِ وَ بِهْ او پناه می‌برند.

اللَّهُ از دیدگان پنهان و از خاطرات و اوهام ذهن پوشیده است.»^۱

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«الْأَحَدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرَّدُ وَالْوَاحِدُ بِمَعْنَى وَهُوَ الْمُتَفَرَّدُ

الَّذِي لَا نَظِيرَ لَهُ.»^۲

«احد یعنی تک، و أَحَد و واحد یک معنی دارد؛ یعنی کسی که

نظیر ندارد.»

امام زین العابدین علیه السلام نیز در تبیین لغت «صمد» می‌فرمایند:

«الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ.»^۳

«آنچه درون تهی نیست.»

امام حسین علیه السلام فرمودند:

«صَمَدٌ، يَعْنِي أَنَّ كَسَّ كِه ﴿لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

أَحَدٌ﴾.^۴ پس محبوب یکتای آفرینش صمد است؛ یعنی از او چیزی

جدا نگشته است و جدا نمی‌گردد و او را شبهه و ندی نیست.»

این همان زبان فطرت و ندای وحی است که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به

گوش مردم رسید که «اللَّهُ اکبر». با ندای اکبر خویش هر شبهه و مثلی را نفی نموده

به بانگ بلند فریاد بر می‌آورد که: او از «توصیف» خلق، منزّه است و به ساحت

قدس ربّانی اش وصف هیچ و اصفی راه نمی‌یابد:

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾.^۵

﴿منزّه است خداوند از آنچه توصیف می‌کنند (و همه در خطا و

نادانی‌اند)؛ مگر بندگان برگزیده خداوند﴾.

(۱) توحید صدوق / ۸۹.

(۲) همان / ۹۰.

(۳) همان.

(۴) همان / ۹۱.

(۵) صافات / ۱۶۰ - ۱۶۱.

بنابراین، جمال و کمال و زیبایی محبوب به حدّ بی حدّی است و هیچ توصیف و تعریفی جز از زبان خود او شایسته نیست. در نظام خلقت از نظر محبوبیت در مرحله بعد از «الله» و به اذن او، این انسانهای کامل و نمونه‌های گویای بندگی اله، یعنی پیامبر اکرم و جانشینان معصوم او سلام الله علیهم اجمعین، هستند که تحقق بخش راستین محبت الهیه‌اند و انسانهای حق پرست را در خویش واله و شیدا نموده‌اند. این وّله و شیدائی به آن سبب است که طفل خرد اینان را به اوج کمال آنان راهی نیست؛ با توجه به این که در مسیر بندگی و کمال خویش هر زمان پای به قلّه‌ای دیگر می‌گذارند و درجه‌ای دیگر اوج می‌گیرند و به شهادت ذکر «وَتَقَبَّلُ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعُ دَرَجَتَهُ»^۱ لحظه‌ای در مقامی ایستائی ندارند.

آری، اینچنین است جمال جانشینان و ذریّه پاک پیامبر صلی الله علیه و آله. حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

«الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا يَعَادِلُهُ عَالِمٌ وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُسْفُضِ الْوَهَّابِ. فَسَنَ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارُهُ؟! هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُمُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسِئَتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَ أَقْرَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ، وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ؟!»^۲

«امام یگانه دهر است که کسی به مقام قرب او راه نمی‌یابد و

(۱) و شفاعت او را بپذیر و درجه او را رفعت ده.

(۲) اصول کافی ۱/ ۲۰۱، باب نادر فی جوامع صفات الإمام.

دانشمندی است که هم طرازی ندارد و جانشینی برایش یافت نمی‌شود؛ مثل و مانند ندارد و تمامی فضائل را به خویشان اختصاص داده که هرگز آن‌ها را از جانی و از کسی اکتساب ننموده است؛ بلکه عنایتی مخصوص است از جانب خداوند صاحب فضل و بخشنده است. پس چه کسی را یارای دستیابی به کنه صفات او و انتهای معرفت و شناخت اوست و یا چه کسی امکان انتخاب امام دارد؟! هیئات! هیئات! خیزدها در وادی عظمت امام گمراه، عقلها سرگردان، اندیشه‌ها حیران و چشمها از دیدن حقیقت او ناتوان‌اند. در برابر او بزرگان احساس کوچکی و حکما احساس تحیر و خردمندان ابراز قصور می‌کنند. گویندگان در تنگنای معانی گرفتار و اهل بصیرت درباره‌ی آنان نادان‌اند و شاعران و ادیبان و بلیغان به لکنت افتاده‌اند. تمامی اینان کوچکتر از آنند که بتوانند حتی شأنی از شؤون و فضیلتی از فضائل او را بیان کنند و از این‌رو به عجز و ناتوانی خویش معترف‌اند. پس، چگونه می‌توان تمامی ابعاد شخصیت گرامی‌اش را توصیف و یا کنه (اطوار و جود) او را تعریف نمود؟!»

بنابراین، جمال و دل‌رایی محبوبهای ما- یعنی ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین- در مقایسه با زیبایی تمامی مخلوقات، بی‌انتهاست. آنها بإذن‌الله و قدرته سرسبد گلهای آفرینش‌اند. و در زیباییهای سیرت و صورت سرآمد دیگر مخلوقات بوده گوی سبقت از همگان ربوده‌اند.

وفای محبوب

حال- که دل‌رایی نامحدود محبوب را به زبان الکن و عبارات محدود خویش متذکر شدیم- جای آن دارد که از وفای او نیز سخنی به میان آوریم. او- که دریای بی‌ساحل محبت و وفاست- خود به محبت ابتدا می‌کند و رابطه‌ی عشق را ایجاد می‌نماید:

عشق از معشوق اول سرزند تا به عاشق جلوه‌ی دیگر کند

اصولاً بدیهی و بی‌نیاز از توضیح است که چنین محبوب دلارا و

بی‌نیازی، احتیاجی به جفا ندارد و عین وفا و کان صفا و کرامت است و به هر کس که بدو کمترین محبتی اظهار کند در پاسخ چندین و چند برابر بزرگواری خواهد نمود و هر کس یک گام به سوی آستان عبودیتش بردارد، او مشتاقانه به استقبالش می‌شتابد و محبان راستین خویش را در اقیانوس بیکران محبتش غوطه‌ور ساخته سوختگان فراقش را به آب حیات وصالش آرامش می‌بخشد. این ندای دعوت سراسر عنایت اوست که محب خویش را غرقه می‌کند:

«یا مُحَمَّدُ! وَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ وَ وَجَبْتُ مَحَبَّتِي
لِلْمُتَقَاتِعِينَ فِيَّ... وَ وَجَبْتُ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيَّ وَ لَيْسَ لِمَحَبَّتِي
غَايَةٌ»^۱

«ای محمد، محبت من مخصوص آنانی است که در راه من نسبت به من محبت داشته باشند و نیز مخصوص کسانی است که در راه من از یگدیگر جدا می‌شوند و به من توکل می‌کنند. محبت مرا نهایی نیست.»

باز در زمزمه محبت خویش نسبت به محب دیگرش «داوود» چنین خطاب می‌کند:

«یا دَاوُدُ! أبلغ أهل أَرْضِي أَنِّي حبيبٌ مَنْ أَحَبَّنِي وَ جَلِيسٌ مَنْ
جَالَسَنِي وَ مُؤْنِسٌ لِمَنْ أَنَسَ بِذِكْرِي وَ صَاحِبٌ لِمَنْ صَاحَبَنِي وَ مُخْتَارٌ لِمَنْ
اخْتَارَنِي وَ مُطِيعٌ لِمَنْ أَطَاعَنِي. مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِيناً مِنْ قَلْبِهِ
إِلَّا قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي وَ أَحَبَّتُهُ حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي»^۲

«ای داوود! این پیام را به اهل زمین برسان: هر آن‌کس که مرا دوست بدارد او را دوست خواهم داشت و آن‌کس که مرا برای خود، همنشین و انیس و همراه برگزیند من نیز چنین می‌کنم. هر کس مرا برگزیند وی را بر خواهم گزید و هر کسی مرا اطاعت کند به سخنان و خواسته‌هایش گوش فرا خواهم داد. هر آن‌کس که از صمیم قلب مرا

(۱) الجواهر السنیه / ۱۹۱.

(۲) بحار الأنوار ۲۶/۷۰، ح ۲۸.

دوست بدارد او را برای دوستی خود اختصاص می‌دهم و چنان دوستش بدارم که هر کسی را یارای تقدّم بر او نباشد.»

و نیز در بیان اوصاف و ذکر خیر دوستان راستین خود می‌فرماید:

«إِنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونِي وَ أَحِبُّهُمْ وَ يَشْتَاقُونَ إِلَيَّ وَ أَشْتَاقُ إِلَيْهِمْ وَ يَذْكُرُونِي وَ أَذْكُرُهُمْ فَإِنْ أَخَذَتْ طَرِيقَهُمْ أَحَبَبْتُكَ وَ إِنْ عَدَلْتُ عَنْهُمْ مَقَّتُكَ.»^۱

«همانا مرا بندگانی است که مرا دوست می‌دارند و من نیز آنان را دوست دارم؛ آنان شوق دیدار مرا دارند و من نیز مشتاق دیدارشانم؛ آنان به یاد من هستند و من نیز به یادشان هستم. اگر تو نیز راهشان را برگزینی دوستت می‌دارم، و الا بر تو خشم خواهم گرفت.»

مظاهر وفا و صفای خداوند، ائمه اهل بیت علیهم السلام اند که در دوستی و وفای نسبت به دوستان و شیعیان خود غوغا کرده‌اند:

۱- «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبَانَ الزِّيَّاتِ (وَ كَانَ يُكْنَى عَبْدَ الرَّضَا) قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: ادْعُ اللَّهَ لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي: قَالَ: أَوْلَسْتُ أَفْعَلُ؟! وَ اللَّهُ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ. فَاسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ فَقَالَ: أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ: ﴿قُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رِسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾؟»^۲

«عبدالله بن ابان روغن فروش - که کنیه‌اش عبدالرضا بود - گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: برای من و خانواده‌ام دعا فرمائید. حضرتش فرمود: مگر دعا نمی‌کنم؟! به خدا کردارهای شما هر روز و هر شب بر من عرضه می‌شود. پس، من این را از تعجب بزرگ شمردم. حضرت فرمود: آیا کتاب خدا را نمی‌خوانی که می‌فرماید: ﴿بگو که عمل کنید که خداوند و پیامبرش (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان (ائمه

(۱) همان.

(۲) توبه / ۱۰۵.

(۳) بصائر الدرجات / ۴۲۹ ح ۲.

عليهم السلام) عمل شما را خواهند دید. ﴿؟﴾

۲- «قال: تَشَاجَرَانِي أَبِي غَانِمِ الْقَزَوِينِيُّ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي الْخَلْفِ... ثُمَّ إِنَّهُمْ كَتَبُوا فِي ذَلِكَ كِتَابًا وَ أَنْفَذُوهُ إِلَى النَّاحِيَةِ وَ أَعْلَمُوهُ بِمَا تَشَاجَرُوا فِيهِ وَ وَرَدَ جَوَابُ كِتَابِهِمْ بِحَظِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ: عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ وَهَبَ لَنَا وَ لَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ وَ أَجَارَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُتَقَلِّبِ!

إِنَّهُ أَنْهَى إِلَى ارْتِيَابِ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَ الْحَيْرَةِ فِي وُلاَةِ أَمْرِهِمْ فَغَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا وَ سَاءَ مَا فِيكُمْ لَا فِينَا لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ وَ الْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا.»^۱

«(عثمان بن سعید عمّری نخستین سفیر حضرت ولی عصر علیه السلام) گوید: ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان در جانشین (امام عسکری علیه السلام) مشاجره نمودند... سپس نامه‌ای نوشتند و به سوی امام عصر (علیه السلام) فرستاده ایشان را از آن گفتگو آگاه کردند. پاسخ به خط آن حضرت - که درود خدا بر او و پدرانش باد - آمد:

خداوند ما و شما را از فتنه‌ها نجات دهد و روح یقین به ما و شما عنایت فرماید و از عاقبت بد باز دارد. خبر شک و تردید گروهی از شما در دین، به من رسید که در والیان امرشان شک کرده‌اند. این خبر ما را ناخشنود نمود که به خاطر شماست نه ما و هم به خاطر شما غمین شدیم نه برای خود؛ زیرا خدا با ماست و نیازی به غیر او نداریم و حق با ماست و کنار نشستن کسی ما را به وحشت نمی‌اندازد. ما ساخته شده‌^۲ پروردگارمان هستیم و خلق^۲ ساخته شده به دست مایند.»

(۱) احتجاج (چاپ بیروت) / ۴۶۷. کلمه الامام المهدي عليه السلام / ۳۰۰.

(۲) به اذن و قدرت پروردگار و نه با قدرتی مستقل از او.

جذبه محبوب

زیبائی و وفای نامتناهی در آفریدگار جهان، آفریدگان را به خود جذب می‌کند و این کشش از جانب او و کوشش از سوی دوستداران و محبان را حدی نیست. دریای جذبه حق- تعالی- به تعبیرات گوناگون نسبت به مخلوقات خود ابراز محبت و اشتیاق می‌نماید.

جملات زیر نمونه‌هایی از کلمات قدسی اوست:

«ما تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي مَوْتِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ؛ إِنِّي لِأَحَبُّ لِقَاءِهِ وَ يَكْرَهُ الْمَوْتَ فَأَصْرِفُهُ عَنْهُ وَ إِنَّهُ لَيَدْعُونِي فَأَجِيبُهُ وَ إِنَّهُ لَيَسْأَلُنِي فَأُعْطِيهِ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي فِي الدُّنْيَا إِلَّا وَاحِدًا مِنْ عِبِيدِي مُؤْمِنٌ لَأَسْتَعْنَيْتُ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَ لَجَعَلْتُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أَنْسَاءً لَا يَسْتَوْحِشُ إِلَى أَحَدٍ»^۱

«هرگز در چیزی تردید نمی‌کنم مانند تردیدی که در میراندن بنده مؤمنم دارم؛ من مشتاق دیدار او هستم و او از مردن کسراحت دارد پس مرگ را از او باز می‌دارم. او مرا می‌خواند پس اجابتش می‌کنم و از من چیزی مسألت می‌کند؛ به او عطا می‌نمایم. اگر در دنیا کسی نباشد جز یک بنده مؤمن، از تمامی مخلوقات کفایت می‌کند و از ایمانش برای او انسی قرار می‌دهم که وحشت او را بردارد.»

مظهر اتم و مجلای اکمل توجهات و محبت‌های حق، امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام است که محبت در کلام زیبایش موج می‌زند. ایشان می‌فرمایند:

«همانا خداوند ما را از عالم علّیین و ارواح ما را از عالمی بالاتر از آن خلق فرموده و ارواح شیعیانمان را نیز از علّیین و اجسام آنان را از عالمی پائین‌تر آفرید. خویشاوندی و قرابت میان ما و شیعیانمان نیز به همین خاطر است. از این‌روست که دلهای آنان به سوی ما میل و به

(۱) احادیث قدسیه شیخ حرّ عاملی/ ۱۱۹ قسمت اول.

شوق ما پرواز می‌کند.»^۱

پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام نیز پیرامون محبت خود نسبت به شیعیانش (به نقل از میسر) چنین می‌فرماید:

«آیا در خلوت می‌نشینید و با یکدیگر به گفتگو برخاسته هر چه خواستید می‌گویید؟ (میسر گوید:) عرض کردم: آری به خدا قسم! پس فرمود: بدانید که به خدا قسم دوست می‌دارم در برخی از نشستهایتان با شما باشم! به خدا قسم بوی شما و روح شما را دوست می‌دارم. شما بر دین خدا و دین فرشتگان اوئید؛ پس ما را با وزعتان و اجتهاد و کوششتان یاری کنید.»^۲

سرانجام، قافله سالار محبت در دوران پرمحنت غیبت، امام زمان حجة ابن الحسن العسکری علیه السلام در پیام دلربایش به شیعیان خود این گونه خطاب می‌فرماید:

«لَوْ لَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةٍ صَلَاحِكُمْ وَ رَحْمَتِكُمْ وَ الْإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ لَكُنَّا مِنْ مُخَاطَبَتِكُمْ فِي شُغْلٍ»^۳

«اگر نبود محبت و علاقه ما نسبت به صلاح شما و رحم و دلسوزی ما نسبت به خود شما، هر آینه از خطاب با شما صرف نظر می‌کردیم و کاری به کارتان نداشتیم.»

می‌بینیم که جذبه محبت و عشق آن‌ها به حدی است که جاذب دلهای پریشان شیعیان و جمع‌کننده قلوب پراکنده آنان می‌باشند.

گذشت از لغزشهای محب

از خصایص و صفات محبوب حق، گذشت و عفو از خطاها و لغزشهای محب است؛ زیرا محبوب برای ارتقای درجات قرب عاشق و قرارگرفتن او در حصن حصین خود، از محب نگهداری و حفاظت می‌کند و بدین وسیله بر

(۱) کافی ۱/۳۸۹، ح ۱.

(۲) کافی ۲/۱۸۲، ح ۵.

(۳) کلمة الامام المهدي (عليه السلام) / ۲۴۷.

عیوب او پرده عفو و مغفرت می پوشد تا او به آسودگی خاطر به آستان محبوب راه یابد و به مناجات با او بپردازد و با مقام مهر و عطوفت او قُرب حاصل نماید. قرآن کریم- که ترجمان زبان فطرت است- بارها از عفو و اغماض و گذشت و پرده پوشی خداوند محبوب سخن می گوید. نگاهی اجمالی در برخی واژه های قرآنی نشان روشنی از این وصف کریم است. به آمار زیر توجه می کنیم:

کلمه «عَفَّارٌ» (= بسیار آمرزنده)	پنج بار.
کلمه «غَفُورٌ» (= بس آمرزنده)	نود و یک بار.
کلمه «غَافِرٌ» (= آمرزنده)	دو بار.
کلمه «يَغْفِرُ» (= می آمرزد)	سی و سه بار.
کلمه «تَغْفِرُ» (= می آمرزیم)	دو بار.
کلمه «غَفَرْنَا» (= آمرزیدیم)	یک بار.

اضافه بر آن، بارها مشتقات آن، همانند کلمه «استغفار» و مشابه آن، به کار رفته است.

اما واژه «عفو» نیز چندین بار در آیات کریمه تکرار شده که برخی از آنها از این قرار است:

کلمه «عَفَا» (= بخشود)	هفت بار.
کلمه «عَفَوْنَا» (= بخشودیم)	دو بار.
کلمه «نَعَفُ» (= ببخشاییم)	یک بار.
کلمه «تَعَفُ» (= ببخشایی)	سه بار.
کلمه «يَعْفُو» (= می بخشاید)	سه بار.
کلمه وصف «عَفُوٌّ» (= بخشاینده)	پنج بار.

اینها نمی ازیم تجلیاتی است که در آیات کریمه از عفو و گذشت محبوب آمده است. در آیات دیگر قرآنی و احادیث شریفه و ادعیه عالیة المضامین نیز در زمینه عفو خداوند نکته های ظریف وجود دارد که حاکی از بی نیازی و عفو اوست:

۱- او دارای وصف ستّاری و عیب پوشی است

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ وَ
لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ عَنِّي، يَا كَرِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ
الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ.»^۱

«به نام خداوند بخشاینده مهربان. ای آن که زیباییها را ظاهر
می‌کنی و زشتیها را می‌پوشانی و از عیوب و لغزشهای من پرده‌داری
نمی‌فرمایی! ای بخشاینده بزرگوار، ای گذشت‌کننده نیکو، ای بی‌حد
بخشنده، ای آن که دستهای رحمت خود را بر بندگان باز کرده‌ای!»

در مناجات سیّد و سرور ساجدین، امام زین‌العابدین علیه‌السلام چنین

می‌بینیم:

«وَلَا تَكْشِفْ عَنَّا سِرّاً سَتَرْتَهُ عَلَيَّ رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ.»^۲

«و پرده عیب‌پوش ما را در مقابل دیده شاهدان بر نگیر.»

«فَلَكَ الْحَمْدُ فَكَمْ مِنْ عَائِبَةٍ سَتَرْتَهَا عَلَيَّ فَلَمْ تَفْضَحْنِي!»^۳

«پس حمد مخصوص توست که چقدر عیوب مرا پوشاندی و

مرا با کشف آن رسوا نساختی!»

«لِأَنَّ عَفْوَكَ عَنِّي أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ عُقُوبَتِي.»^۴

«زیرا تو چشم‌پوشی از لغزشهای مرا از اینکه کیفرم کنی

دوست‌تر داری.»

اینها و صدها نمونه نظایرشان بیانگر امواج خروشان و بی‌منت‌های وصف

غفاریت حق- تعالی- است.

(۱) کافی ۵۷۸/۲ ح ۴ از امام باقر علیه‌السلام.

(۳) همان، دعای ۱۶.

(۲) صحیفه سجّادیه، دعای ۱۱.

(۴) همان.

۲- رحمت او بر غضبش سبقت دارد

یعنی رحمت او عام و شامل، و غضب او خاص برخی موارد است. بنابراین، به حساب رحمت عام و شامل، بندگان و دوستداران خود را در رحمت و مغفرت خویش قرار می‌دهد و از عذاب قهر و جهنم نجات می‌بخشد.

«عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟ فَقَالَ: مَرَّتَيْنِ فَأَوْقَفَهُ جِبْرِئِيلُ مَوْقِفًا فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ! فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفًا مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَ لَا نَبِيٌّ، إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي. فَقَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ وَ كَيْفَ يُصَلِّي؟ قَالَ: يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ! أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ. سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي. فَقَالَ: اللَّهُمَّ، عَفِّوْكَ عَفِّوْكَ!»^۱

«علی بن ابی حمزه می‌گوید: من حاضر بودم که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: فدایت گردم! پیامبر صلی الله علیه و آله چند مرتبه به معراج رفت؟ آن حضرت فرمود: دو مرتبه. پس، جبرئیل او را در جایی نگه داشت و گفت یا محمد! همانجا باش! در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن قرار نگرفته است. همانا پروردگارت درود می‌فرستد. فرمود: جبرئیل! پروردگارم چگونه درود می‌فرستد؟ جبرئیل گفت: او می‌فرماید: منزّه و مقدّس است پروردگار! منم پروردگار فرشتگان و روح. رحمت من بر غضبم پیشی دارد. پس، پیامبر صلی الله علیه و آله خواند: پروردگارا! ببخشای! ببخشای!»

سرسلسله عابدان، امام سجّاد علیه السلام، در مناجات خود چنین ندا

می‌کند:

«وَأَنْتَ الَّذِي سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»^۲

«و تویی که رحمت تو پیشاپیش غضب جریان می‌یابد.»

یعنی، پیش از اینکه غضب تو در جائی راه یابد رحمت تو جاری شده است.

۳- او توبه‌پذیر و آمرزنده است

﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ! لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾^۱

﴿ای بندگان من که بر خود زیاده (ستم) نموده‌اید! از رحمت خدا مأیوس نشوید که خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد.﴾

﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ﴾^۲.

﴿و او خدایی است که توبهٔ بندگانش را می‌پذیرد و از بدیها در می‌گذرد.﴾

دریاهای بیکران رحمت خدا، پیامبر و ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین نیز آینه‌های تمام‌نمای ستاریت و غفاریت و عفو خدایند. سلوک و اخلاق ائمه‌علیهم‌السلام و رفتار آنان در تمام ایام زندگیشان حاکی از این نکته است: دربارهٔ آیه کریمه ﴿وَ الْكَافِرِينَ الْغَیْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾^۳ زراره می‌گوید:

«سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مُرَوِّتُنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا»^۴

«شنیدم از امام باقر علیه‌السلام که می‌فرمودند: مروّت و جوانمردی ما اهل بیت، عفو از کسانی است که به ما ستم نموده‌اند.»

همچنین روایت است که:

«یکی از کنیزان امام سجّاد علیه‌السلام ظرف آب برای حضرتش آماده می‌کرد که آن حضرت آمادهٔ نماز شوند. ظرف آب از دستش افتاد و شکست. وقتی حضرت سر بلند کردند، کنیز (بیم‌زده) گفت: خداوند

(۲) شوری / ۲۵.

(۱) زمر / ۵۳.

(۳) ﴿أَنَّا نَكْشَمُ خُدُودَنَا بِفُؤَادِنَا وَنَلْعَنُ أَعْمَارَنَا بِفُؤَادِنَا وَنَلْعَنُ أَعْمَارَنَا بِفُؤَادِنَا﴾ (آل عمران / ۱۳۴).

(۴) نور الثقلین ۱ / ۳۹۰، ح ۳۵۹.

تعالی می فرماید: ﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ﴾. آن حضرت فرمود: خشم خود فرو نشاندم. سپس کنیز گفت: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾. فرمود: خدا از تو بگذرد. کنیز افزود: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾. فرمود: برو که در راه خدا آزادی.^۱

قرآن کریم درباره پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله، این اُسوة رأفت و مهر، می فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.^۲

﴿هرآینه فرستاده‌ای از خود شما به سویتان آمده است که سختی شما بر او ناگوار است و به هدایتتان کوشاست و نسبت به مؤمنان رأفت و رحمت دارد﴾.

قبله دل‌های سوخته، امام عصر ارواحنا فداه نیز به این دریای بی‌کران عفو و اغماض پیوند دارد. از سیدابن طاووس نقل است که شبی سحرگاه در سرداب مطهر از امام عصر علیه السلام شنید که آن حضرت در دعای خود چنین گفته‌اند:

«اللَّهُمَّ، إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَبَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَقَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اتَّكَالًا عَلَيَّ حُبَّنَا وَوَلَايَتِنَا فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَأَصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَمَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَأَصْلَحْ بَيْنَهُمْ وَقَاصِّ بِهَا عَنْ خُمْسِنَا وَأَدْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ وَزَحْزَحْهُمْ عَنِ النَّارِ. وَلَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ».^۳

«خداوند! شیعیان ما از شعاع نورهای ما و از بقیه طینت ما آفریده شده‌اند و گناهان زیادی مرتکب شده‌اند و بر محبت و ولایت ما تکیه دارند. اگر گناهانشان میان تو و آنهاست از آنان بگذر؛ ما خشنودیم و اگر میان خودشان است، بینشان اصلاح فرما و از خمس ما برایشان

(۱) همان، ح ۳۶۲.

(۲) توبه / ۱۲۸.

(۳) بحار الأنوار ۵۳ / ۳۰۲، ح ۵۵.

تقاَص فرما و آنان را وارد بهشت گردان و از آتش دور کن و میان آنان و دشمنان ما در غضب خود جمع نفرما.»

درباره عفو و اغماض، از تجسّم عفو و رحمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

«روزی مردی اعرابی به شدّت عباى آن حضرت را کشید؛ به گونه‌ای که در گردن مبارکشان خراشی از کناره عبا ایجاد شد. سپس گفت: ای محمّد [صلی الله علیه و آله]! دستور بده از مال خدا که نزد تو هست به من بدهند. رسول خدا برگشتند و به او نظر افکنده خندیدند و امر فرمودند تا به او چیزی دادند.»^۱

از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نقل است که فرمودند:

«پیامبر اکرم [صلی الله علیه و آله] به مردی یهودی چند دینار بدهکار بودند. آن را مطالبه کرد. حضرت فرمودند: امکان پرداخت ندارم. یهودی گفت: رهایتان نمی‌کنم تا آن را بپردازید. فرمودند: پس با تو در همین جا می‌نشینم. در همانجا نشستند و نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح فردا را هم همانجا به جای آوردند. اصحاب او را تهدید کردند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجّه شدند و فرمودند: چرا چنین می‌کنید؟ گفتند: ای رسول خدا! یک یهودی شما را زندانی کرده! فرمودند: پروردگارم - عزّوجلّ - مرا مبعوث نکرده که به هم‌پیمان خود و یا به دیگران ستم نمایم.

روز بعد - هنگامی که آفتاب بالا آمد - یهودی گفت: شهادت می‌دهم که خدائی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست. اکنون نصف اموال من در راه خدا. خداوند گواه است همه این کارها را انجام دادم تا بنگرم اخلاق و صفاتی که در تورات خوانده بودم با شما مطابقت دارد یا نه. من از تورات درباره شما چنین خوانده بودم: محمّد فرزند عبدالله، تولّد او در مکه و هجرتش به مدینه است؛ درشت‌خو و خشن نیست اهل داد و فریاد و

فحش و بدگویی نیز نمی باشد.

من اکنون شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و همانا تو رسول خدایی و این اموال من در اختیار شماست؛ به حکم خدا حکم فرما. آن یهودی اموال زیادی داشت.^۱

«عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخَذْتُهُمْ بِحَدِيثِ جَابِرٍ؟ قَالَ: لَا تُحَدِّثُ بِهِ السَّفَلَةَ فَيُذِيعُوهُ. أَمَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَجَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَلَنَا اللَّهُ حِسَابَ شِيعَتِنَا فَمَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ حَكَمْنَا عَلَى اللَّهِ فِيهِ فَأَجَازَ حُكُومَتَنَا وَ مَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَاهُ مِنْهُمْ فَوَهَبُوهُ لَنَا وَ مَا كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فَتَحْنُ أَحَقُّ مَنْ عَفَا وَصَفَحَ.»^۲

«جمیل بن درّاج گوید: به امام ابوالحسن علیه السلام گفتم: آیا حدیث جابر را نقل کنم؟ فرمودند: برای افراد پست و فرومایه نقل نکن؛ زیرا آن را به نااهلان می رسانند. آیا قرآن نمی خوانی که فرمود: ﴿همانا برگشت آنان به سوی ماست؛ آنگاه حساب آنان بر عهده ماست﴾؟ گفتم: بلی. فرمودند: هنگام برپایی قیامت - که خداوند اولین و آخرین را جمع می کند - حساب شیعیان را به ما و امی گذارد پس آنچه از حقوق میان خداوند و آنان باشد ما باذن الله شفاعت می کنیم و خداوند می پذیرد و آنچه میان آنان و مردم باشد از مردم می خواهیم که به آنان ببخشند و مردم نیز می بخشند و آنچه از حقوق میان ما و آنهاست پس ما سزاواریم که آنان را عفو و گذشت کنیم.»

مهربانان از پدر و مادر مهربان تر و دریاهاى زلال عطوفت همواره از لغزشها و خطاهاى دوستانشان چشم پوشی می کنند بلکه از بی ادبیهای دشمنانشان نیز با بزرگواری و کرامت می گذرند. اکنون نمونه هائی از آن:

(۱) همان / ۲۱۶، ح ۵.

(۲) تفسیر برهان ۴ / ۴۵۶، ح ۶.

عفو امام صادق علیه السلام از عصیان کنیز

«سفیان ثوری وارد محضر شریف امام صادق علیه السلام شد و آن حضرت را دید که از ناراحتی رنگشان تغییر کرده است. از سبب ناراحتی پرسید. فرمود: من از رفتن افراد خانه به پشت بام نهی کرده بودم. حال که وارد خانه شدم دیدم کنیزی که مربی کودکی از کودکان من است به همراه کودک از پله‌های نردبان بالا می‌رود. کنیز به مجرد دیدن من به خود لرزید و متحیر شد. کودک از آغوش او پرت شد و وفات نمود. اما ناراحتی من از مرگ بچه نیست بلکه از این است که در دل کنیز ترس و رعب آمده است. سفیان گوید: آن حضرت (سلام الله علیه) به کنیز فرمود: ناراحت نباش؛ تو در راه خدا آزادی! این جمله را دوبار تکرار فرمود.»^۱

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام و مرد بدزبان

«مردی شامی با امام حسن مجتبیٰ علیه السلام برخورد کرد. آن حضرت سواره و او پیاده بود. مرد به لعن حضرتش آغاز کرد و امام علیه السلام جوابی نمی‌فرمود. هنگامی که سخنان او تمام شد، آن حضرت به او رو کرده با حال خنده فرمود:

مرد! به نظرم در این شهر غریبی و گویا اشتباه گرفته‌ای! اکنون اگر از ما رضایت می‌طلبی، ما راضی هستیم. اگر چیزی درخواست می‌کنی، می‌دهیم. اگر راهنمایی می‌خواهی، راهنمائی می‌کنیم. اگر مرکب می‌خواهی، می‌دهیم. اگر گرسنه هستی، سیرت می‌کنیم. اگر لباس نداری، تو را می‌پوشانیم. اگر نیازمندی، بی‌نیازت می‌سازیم. اگر جائی نداری، جا و مکان می‌دهیم. اگر کاری داری، حاجت را برمی‌آوریم و اگر میهمان ما شوی، تا هنگام کوچ از این شهر برای تو نافع‌تر خواهد بود؛ زیرا ما جای وسیع و منزلت بلند و مال زیاد داریم.

مرد شامی وقتی گفتار آن حضرت را شنید گریست و سپس گفت: شهادت می‌دهم که تو خلیفه خدا در زمین هستی. خداوند داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. ای امام حسن، تو و پدرت

(سلام الله علیه) مبعوض ترین خلق خدا نزد من بودید و اکنون تو محبوب ترین خلق خدا نزد من هستی!
سپس به طرف منزل حضرت مجتبی سلام الله علیه حرکت کرد. تا هنگام کوچ در آنجا میهمان حضرتش بود و از معتقدان به محبت اهل بیت (علیهم السلام) گردید.^۱

چشم پوشی امام عسکری علیه السلام از لغزشهای جعفر

«هنگامی که خلیفه فرمان داد تا امام علیه السلام را از زندان آزاد کنند حضرت بر در زندان ایستاد و فرمود: «منتظر برادرم جعفر هستم. زندانبان گفت: خلیفه تنها به آزادی شما فرمان داده است؛ نه آزادی جعفر!»

آن حضرت فرمود: نزد خلیفه برگرد و به او بگو ما هر دو از یک خانه آمده ایم؛ حال اگر من تنها به خانه برگردم و او همراه من نباشد (برای اهل خانه ناراحتی دارد) که خلیفه می داند. زندانبان رفت و آمد و گفت: خلیفه می گوید جعفر را به خاطر شما آزاد کردم؛ زیرا او را به خاطر جنایاتش نسبت به خودش و به شما و سخنانش زندانی کرده بودم. بالاخره او را آزاد کرد و او همراه آن حضرت به خانه اش رفت.^۲

کتب تواریخ و سیر و مناقب از این برخوردهای بزرگوارانه که همراه عفو و بخشایش است از هر کدام از امامان معصوم علیهم السلام دهانمونه نقل کرده اند اما به علت اختصار به همین اندازه بسنده کردیم.

در دسترس بودن محبوب

از کمالات محبوب نامتناهی، در دسترس بودن اوست. محبّ سوخته دل می خواهد که محبوب همواره در دسترس او باشد؛ استغاثه و ناله های او را بشنود و حالات او را نظاره گر باشد؛ او را زیر نظر بگیرد و کنترل کند و محبوب هرگز از نظرش به دور نباشد و هر وقت که محبّ اراده کند، به وصال یارش برسد و او برایش فریادرسی کند.

این ویژگی اساسی در خداوند - که محبوب اصل و محبوب محبوبهاست - به گونه ای غیر قابل قیاس با مخلوقات وجود دارد؛ زیرا که:

۱- او بر زمان محیط است

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ﴾^۱

﴿او اول است و آخر، ظاهر است و باطن، او به هر چیز

دانا است﴾.

او به اوّل و آخر و ظاهر و باطن اشیاء احاطه دارد و در نتیجه دانای به دقایق و عالم به رقایق است و از حالات و نیازها و خاطرات قلبی محبّان و دوستداران آگاهی دارد و عواطف و احساسات آنها را به دقّت می شناسد.

۲- او از رگ گردن به ما نزدیکتر است

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱
﴿ما به انسان از رگ گردن نزدیکتریم﴾
﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾^۲
﴿ما به انسان از شما نزدیکتریم اما شما بصیرت ندارید﴾

۳- او میان ما و قلب ما حائل می شود

﴿إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۳
﴿همانا خداوند میان انسان و دلش حائل می گردد﴾

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب تو که من از وی دورم!

در مناجات حضرت سید الشهدا علیهم السلام است که:

«إِلَهِي! مَا أَقْرَبَكَ مِنِّي وَ أَبْعَدَنِي عَنْكَ وَ مَا أَزْأَفَكَ بِي! فَمَا الَّذِي
يَحْجُبُنِي عَنْكَ؟»^۴

«الاهی! تو چقدر به من نزدیکی و من از تو دورم! خدایا! چقدر

به من مهربانی! پس، چه چیز مرا از تو محجوب نموده است؟»

محبوب جهانیان خود ندا می دهد که اگر بندگان به دنبال محبوب
می گردند من به آنها نزدیکم. فقط غیبت از جانب خود آنهاست. من همیشه با
آنها حاضر هستم.

﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾^۵
﴿اگر بندگان من مرا از تو جويا شوند، همانا من نزدیک
هستم﴾

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا نَاجَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ،

(۱) ق / ۱۶.

(۲) واقعه / ۸۵.

(۳) انفال / ۲۴.

(۴) تفسیر صافی ۱ / ۲۲۳.

(۵) بقره / ۱۸۶.

قال: يَا رَبِّ، أَبْعِدْ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ
جَلَّ جَلَالُهُ: أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي.^۱

«موسی بن عمران - هنگامی که با پروردگارش عزوجل مناجات می کرد - عرض کرد: ای پروردگار من! آیا تو دوری تا ندایت کنم یا نزدیکی تا نجوا نمایم؟ پس، خداوند وحی فرمود که: من همنشین کسانی هستم که مرا یاد کنند.»

محبوبهای خداوند و جهانیان، ائمه طاهرين عليهم السلام نیز، بإذن الله، چنین اند. بر دوستان و عاشقانشان ناظرند و ناله و فریاد دوستداران خود را می شنوند:

«عَنْ رُمَيْلَةَ قَالَ: وَ عَكَتُ وَ عَكَأَ شَدِيداً فِي زَمَانِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُ مِنْ نَفْسِي خِفَةً فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ
قُلْتُ: لَا أَعْرِفُ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أَفِضَ عَلَى نَفْسِي مِنَ الْمَاءِ وَ أَصَلِّيَ
خَلْفَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَفَعَلْتُ ثُمَّ جِئْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ. فَلَمَّا
صَعَدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمِنْبَرَ عَادَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْوَعْكَ. فَلَمَّا انْصَرَفَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَخَلَ الْقَصْرَ دَخَلْتُ مَعَهُ.

فَقَالَ: يَا رُمَيْلَةُ، رَأَيْتُكَ وَ أَنْتَ مُتَشَبِّكٌ بَعْضُكَ فِي بَعْضٍ!؟
فَقُلْتُ: نَعَمْ، وَ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا وَالَّذِي حَمَلَنِي عَلَى
الرَّغْبَةِ فِي الصَّلَاةِ خَلْفَهُ. فَقَالَ: يَا رُمَيْلَةُ، لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا
مَرَضَنَا يَمْرَضُهُ وَ لَا يَحْزَنُ إِلَّا حَزَنًا يَحْزَنُهُ وَ لَا يَدْعُو إِلَّا أَمَّنًا لِدُعَائِهِ وَ
لَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعْوَانَا لَهُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جَعَلَنِي اللَّهُ
فِدَاكَ! هَذَا لِمَنْ مَعَكَ فِي الْقَصْرِ. أَرَأَيْتَ مَنْ كَانَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ؟
قال: يَا رُمَيْلَةُ، لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا فِي
غَيْرِهَا.^۲

(۱) بحار الأنوار ۹۳/۱۵۳، ح ۱۱.

(۲) همان ۲۶/۱۴۰، ح ۱۱.

«رميله گوید: در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، روزی تب شدیدی دچار شدم و در روز جمعه احساس سبکی نمودم. با خود گفتم: بهتر از این نیست که آبی به صورتم بزنم و پشت سر حضرتش نماز بخوانم. چنین کردم و به مسجد آمدم. هنگامی که آن حضرت بالای منبر رفتند تب من برگشت. وقتی سخنان آن حضرت تمام شد و به سرای حکومتی برگشتند، من هم با ایشان وارد ساختمان شدم. فرمودند: ای رميله! می دیدم که به خود می پیچیدی. عرض کردم: بلی. آنگاه داستان خود را بازگو کردم و اینکه چه چیز باعث رغبت و میل من شد که به نماز بروم. فرمودند: رميله! هیچ مؤمنی مریض نمی شود مگر این که ما از شدت علاقه به او مریض می شویم! و هیچ مؤمنی غمگین نمی شود مگر این که ما به خاطر او محزون می شویم! و دعا نمی کند مگر این که آمین گوئیم و ساکت نمی شود مگر این که برایش دعا می کنیم. گفتم: یا امیرالمؤمنین! فدایت شوم؛ این حالت شما مربوط به کسانی است که در این محل و در پیرامون شمایند؛ درباره کسانی که در اطراف زمین متفرق اند چگونه؟ فرمودند: رميله! در شرق زمین و جاهای دیگر آن کسی از ما غایب نیست.»

محبوب پنهان و غایب از نظر ما نیز از احوال دوستان خود غافل نبوده همواره از خاطرات قلبی آنان آگاه است و به نیازهای آنان پاسخ مهربانانه می دهد.

مرحوم کلینی (ره) از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل می کند که گفت:

«در هنگام وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تردیدی برایم حادث شد. نزد پدرم اموال زیادی جمع شده بود. آنها را سوار کشتی کرد. من هم با او بودم. در میان راه تب شدیدی بر او عارض شد و گفت: فرزندم! مرا برگردان که مرگ من فرا رسیده است و درباره این اموال تقوا پیشه کن. سپس وصیت کرد و وفات نمود.

پیش خود گفتم: پدرم هرگز به روش غیر صحیح وصیت نمی کند. اکنون این اموال را به عراق می برم و خانه ای در کنار شط کرایه می کنم و کسی را از حال خود مطلع نمی سازم. اگر مسأله برایم مانند

ایام حیات پدرم، روشن شد آن را می‌پردازم والا آن را صدقه می‌دهم. پس به عراق رفتم و خانه‌ای در کنار شطّ اجاره کردم و چند روزی ماندم. روزی قاصدی با نامه‌ای به سراغم آمد. در آن نامه نوشته بود: محمد! همراه تو در میان فلان بسته و فلان پاکت چنین و چنان اموالی است. و تمام خصوصیات اموال را که من نمی‌دانستم ذکر کرده بود. من هم با دیدن آن نام، مال را تسلیم قاصد نمودم. چند روزی ماندم اما قدرت حرکت نداشتم و بسیار غمناک بودم. سپس نامه دیگری آمد که: تو را به جای قدرت قرار دادیم؛ پس خدا را شکر کن.^۱

می‌بینیم که سرور دور از نظر، انتظار محبّ خود را به سر می‌آورد و حتی از خطرات قلبی او خبر می‌دهد و به کار او رسیدگی می‌کند و موجب شفای قلب و فکر او می‌گردد.

از ابتدای زمان پُر محنت غیبت تاکنون هزاران هزار دستگیری و اغاثه و فریادرسی از جانب امام زمان علیه السلام نسبت به بینوایان و فریادکنندگان انجام شده است که شمارش یک‌یک آن قضایا از حوصله این مختصر بیرون است. طالبان را به کتابهای مفصّلی چون کافی، بحار الأنوار، کتابهای غیبت (شیخ طوسی و نعمانی) و به ویژه جنة المأوی و النجم الثاقب ارجاع می‌دهیم. اینها همگی نشانه آن است که محبوب پرده‌نشین ما آنی از توجه به انسانها و به ویژه از شیعیان خود غافل نیست و با قلب وسیع و عطوف خود به تمامی دعوت‌های آنان مهربانانه لبیک می‌گوید.

خلاصه سخن و نتیجه:

مَحَبَّت- که ودیعه‌ای الهی و امانتی فطری است- در درون همه موجودات و بالأخص انسان، حرکت دهنده چرخهای حیات است. به موجب آن انسان و جهان به دنبال محبوب حقیقی در سیر و سفرند. انسان با انتخاب خود به سوی ایده‌آل حقیقی خود حرکت می‌کند. گاه به علّت موانعی چون شهوت و غضب و دوری از حق، از رسیدن به محبوب حقیقی و محبوبهای برگزیده او، باز می‌ماند و به کوره‌راههای انحراف می‌افتد.

رعایت اعتدال فطرت (تقوا) انسان را در مسیر مستقیم محبوب نگاه می‌دارد و او را به محبوب حق می‌رساند.

اصل محبوب و محبوب اصل، خداوند جهان «الله» است که تمامی صفات محبوب را بدون مرز و ساحل و نهایت، داراست. پس از او و به‌اذن او، انوار عظمت و رحمت و رأفتش پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت او- که درود بی‌پایان خداوند بر ایشان باد- قرار دارند.

همه آنان ملاکهای محبوب واقعی را دارند و دیگران نیز- هر چه به آنان نزدیکتر باشند- از رنگ و بوی بیشتری از حق برخوردارند.

اینان تمامی موجبات محبت را از احسان و زیبائی و انس روحی با مؤمنان و دیگر صفات دارا هستند و همواره محبان خویش را در آستانه خود وارد و حال آنها را رعایت می‌کنند.

محبت به آنان دارای خواص و آثار بارز و شگرفی است که عاشقان واقعی، آنها را چشیده و به دریای زلالشان رسیده و سیراب گشته‌اند؛ آثار خواصی چون توحید، خستگی‌ناپذیری در راه محبوب، اقتباس نور از محبوب، ورود در حصن حصین او، ذکر و یاد دائم و دیگر آثاری که در صفحات پیشین آنها را بر شمرده‌ایم.

مطالب و مندرجات این نوشته از آیه و روایت و توضیحات، تذکراتی است برای دل‌های آگاه و قلب‌های چشیده از حلاوت محبت.

امید که در زیر سایه پُرمهر آفتاب عالم‌تاب عشق و محبت، دریای زلال و موج وفا و صفا، ابر پر باران رأفت و رحمت، یادگار سلف صالح حضرت بقیه‌الله روحی لثراب مقدمه الفداء قطره‌ای از محبت آنها را چشیده در آتش عشقشان بسوزیم! این نهایت آمال و آرزوهای یک سوخته محبت اوست که یکباره جلوه‌ای کند و رخ نماید و همه جان بستانند.

هم مگر مزده وصل تو به گوشم خوانند صبح محشر که از آن خواب‌گران برخیزم

پایان

فهرست راهنما

فهرست آثار، کتابها، مجلات

فهرست اشخاص

فهرست اماکن

فهرست مندرجات

١- آثار، كتب، مجلات

الف:

- الاربعون حديثاً في الاصول و الفروع...: ١٧٧
 اربعين مجلسي: ٦١، ٦٢، ٢٣٢
 الارشاد في معرفة حجج الله على العباد: ١٧٢
 الاركان في دعائم الدين: ١٧٢
 أسد الغابة: ٤٠، ٤١، ١٥٦
 الاستبصار في ما جمعه الشافعي من الاخبار: ١٧٢
 الإشراف في علم فرائض الاسلام: ١٧٢
 الإصابة في تمييز الصحابة: ٤٠
 اصول كافي (كافي): ١٩، ٢٣، ٢٤، ٣٣، ٣٤، ٥٤، ٥٥، ٦٤، ٦٧، ٨٤، ١٠٣، ١٠٨، ١١١، ١١٢، ١١٤، ١١٦، ١١٨، ١٥٢، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ٢٢٥، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٤٠، ٢٨١، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩٤، ٢٩٦، ٢٩٧، ٣٠٨
 اطراف الدلائل في اوائل المسائل: ١٧٢
 اعتقادات: ١٧٣
 اعجاز القرآن و الكلام في وجوهه: ١٧٢
- آداب تجهيز الاموات: ١٧٧
 آداب الحج: ١٧٧
 آداب الرمي (آداب السبق و الرماية): ١٧٧
 أئمتنا: ١٥٦، ١٥٩، ١٦٣، ١٦٦
 ابصار العين: ٢٤٢، ٢٤٤
 إثبات الجن و وجوده: ١٧٧
 الإجازات: ١٧٧
 احاديث قدسية: ٢٩٣
 احتجاج: ١٣١، ١٦٤، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٨٦، ٢٩٢
 احكام اهل الجمل: ١٧٢
 احكام النساء: ١٧٢
 الاختصاص: ١٧٢
 اختيارات الأيام صغير: ١٧٧
 اختيارات الأيام كبير: ١٧٧
 اختيار معرفة الرجال: ١٠٧
 الاربعون حديثاً: ١٧٧

الاعلام في ما اتفقت الإمامية عليه من
الاحكام: ١٧٢

ايعان الشيعة: ١٤٩، ١٥٠، ١٥٦، ١٥٩، ١٦٠،
١٦٣

الإفصاح: ١٧٢

اقسام المولى و بيان معانيه: ١٧٢

الاقناع في وجوب الدعوة: ١٧٢

امالى سيد مرتضى: ٢١٧

امالى صدوق: ١٥٣، ١٥٦، ١٦٢، ٢١٧

امالى مفيد: ١٧٢، ٢١٧

إمامة امير المؤمنين عليه السلام من القرآن: ١٧٣

امام مهدي عليه السلام از ولادت تا ظهور: ٥١

أمل الأمل: ٣٠

الانتصار: ١٧٣

الانسان و الكلام فيه: ١٧٣

اوائل المقالات: ١٧٣

اوقات الظهر و العصر و نوافلها: ١٧٧

الايضاح في الامامة: ١٧٣

ايمان ابى طالب: ١٧٣

ب:

الباهر من المعجزات: ١٧٣

بحار الأنوار: ٢٠، ٤٤، ٥٢، ٦٩، ٧٦، ٧٩، ٨٦،

١٢٣، ١٢٥، ١٣٦، ١٥٥، ١٥٨، ١٦٥، ١٧٧،

١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢١٤، ٢١٥،

٢١٦، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٤٧،

٢٤٨، ٢٥٦، ٢٦٦، ٢٧٥، ٢٨٦، ٢٩٠، ٢٩٩،

٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٦، ٣٠٨

بصائر الدرجات: ٢٩١

البيان عن غلط قطرب في القرآن: ١٧٣

البيان في انواع علوم القرآن: ١٧٣

البيان في تأليف القرآن: ١٧٣

بيت الأحرار: ١٥٥

پ:

پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی: ١٤٣،

٢٠١، ٢٦٧

ت:

تاریخ بغداد: ١٦٠

تاریخ پیامبر اسلام: ٢٣٨

تأويل الايات: ٢١٩

تحف العقول: ١٦٤

تحفة الزائر: ١٧٨

تذكرة الاثمة: ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩

التذكرة باصول الفقه: ١٧٣

تصحیح الاعتقاد: ١٧٣

تصحیح اعتقاد الاماميه: ١٧٣

تعبير الرؤيا (تعبير منام): ١٧٨

تفسير برهان: ٢٧٩، ٢٨٠، ٣٠١

تفسير صافي: ٢١، ١٠١، ١٠٥، ٢٣٠، ٣٠٥

تفسير على بن ابراهيم قمي: ٩٦، ١١٤

تفسير عياشي: ٢٨٠

تفسير كشف: ١٢٥، ١٢٦

تفسير محمد بن جرير طبري: ١١٣

تفضيل الأئمة عليهم السلام على الملائكة: ١٧٣

تفضيل امير المؤمنين عليه السلام على... ١٧٣

تفضيل امير المؤمنين عليه السلام على من عدا

خاتم النبيين صلى الله عليه وآله: ١٧٨

تقریب الاحکام: ۱۷۳

التمهید: ۱۷۳

تنقیح المقال: ۱۶۱

توتیای دیدگان: ۸۷

توحید صدوق: ۲۸۷

تورات: ۳۰۰

تهذیب التهذیب: ۱۵۸

خرائج [= الخرائج و الجرائح]: ۱۰۱، ۱۰۵

خصال: ۱۵۳

د:

دیوان وحشی بافقی: ۱۶۹

ذ:

ج:

جلاء العیون: ۱۵۶، ۱۷۹

جمال الاسبوع: ۹۴، ۹۵، ۲۶۳

جمل الفرائض: ۱۷۳

الجمال (النصرة لسيد العترة في حرب البصرة):

۱۷۳

جنة المأوى: ۳۷، ۳۹، ۳۰۸

الجنیدی: ۱۷۳

جوابات الفيلسوف في الاتحاد: ۱۷۳

جوابات المسائل الطوسیة: ۱۷۹

الجواهر السنية: ۲۹۰

ذبائح اهل الكتاب: ۱۷۳

ذریعه [الذریعه]: ۱۷۷

ز:

ربیع الاسابيع: ۱۷۹

رجال نجاشی: ۱۷۲

الرّدُّ علی الجاحظ و العثمانيه: ۱۷۳

روضات [= روضات الجنّات]: ۱۷۷

روضه کافی: ۲۵۶

ریحانة الادب: ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۰

ح:

ز:

حاشیه اصول کافی: ۱۷۹

حاشیه امل الامل: ۱۷۹

حاشیه تهذیب الاحکام شیخ طوسی: ۱۷۹

حجّة الاجماع: ۱۷۳

حقّ الیقین: ۱۷۹

حلیة المتّقین: ۱۷۹

حیة القلوب: ۱۷۹

خ:

سرائر: ۱۷۱

سفینه البحار: ۳۰، ۱۱۲، ۳۰۳

السنن الکبری: ۱۱۳

سيرة ابن هشام: ١٤٩، ٢٣٨

العيون و المجالس: ١٧٤

ش:

غ:

شرح الاسماء الحسنی: ١٧٩

الغدير: ١٨١، ١٨٢

شرح المقنع: ١١٣

غرر و درر [= غُرُرُ الْحِكْمِ وَ دُرُرُ الْكَلِمِ]: ٨١،

شرح دعای جوشن کبیر: ١٧٩

١٩٤، ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٧

شرح روضة الكافي: ١٧٩

غيبت: ٥٢

شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد: ١٧٥

غيبت شيخ طوسي: ٣٠٨

غيبت نعماني: ١٠٩، ١١٠، ٢٠١، ٢٦٧، ٣٠٨

ص:

ف:

صحيفة سجّاديه: ١٠١، ١٠٢، ١٣٨، ٢٠٢،

الفرق بين صفات الذات و صفات الفعل: ١٧٩

٢٢٠، ٢٩٦، ٢٩٧

الفصول المنتخبة: ١٧٤

صراط النجاة: ١٧٧، ١٧٩

الفصول المهمة: ١٩، ١٦٠

الصواعق المحرقة: ٥١

فقه الرضا [عليه السلام]: ١٧٤

صواعق اليهود: ١٧٩

الفوائد الطريفة في شرح الصحيفة الشريفة:

ط:

١٨٠

ق:

الطبقات الكبرى: ٤١

ع:

قرآن: ١٨، ١٩، ٤٤، ٤٨، ٤٩، ٥٦، ٦٠، ٦١،

علل الشرايع: ٨٣

٦٤، ٦٩، ٩٠، ٩٣، ١٠٧، ١١٣، ١١٩،

علم اليقين: ٦٣

١٢٧، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٩،

عوالم: ١٥٤

١٦٦، ١٦٨، ١٧٠، ١٨٠، ١٨٥، ١٨٨،

عين الحياة: ١٧٩

١٨٩، ١٩٦، ٢٠٢، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١١،

عيون اخبار الرضا: ١١٩

٢٢٠، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٠، ٢٣٣،

عيون الاثر في فنون المغازي و الشمالي و

٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٧، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٩٥،

السيرة: ٨٧

٢٩٩، ٣٠١

ك:

ملاذ الاخبار في شرح تهذيب الاخبار: ۱۸۰
مناقب آل ابي طالب (مناقب): ۱۴۴، ۳۰۲، ۳۰۳
مناقب خوارزمي: ۱۵۰، ۱۵۲
منتخب الاثر: ۴۱، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۱۰۹، ۱۳۹،
۱۸۴، ۲۶۰، ۲۶۵
مهج الدعوات: ۱۶۵

ن:

نثر طوبى: ۱۴۷
النجم الثاقب: ۲۰۱، ۳۰۸
نقض المروانيه: ۱۷۴
النقض على ابن جنيد في اجتهاد الرأى: ۱۷۴
النقض على على بن عباد في الامامة: ۱۷۴
النقض على على بن عيسى الرمانى: ۱۷۴
نقض فضيلة المعتزله: ۱۷۴
نور الابصار: ۱۶۶
نور الثقلين: ۷۸، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۴، ۱۹۹،
۲۱۲، ۲۹۸، ۲۹۹
نور العين: ۲۴۶

و:

الوجيزه: ۱۸۰
وسايل الشيعة: ۹، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۱۲۱، ۱۲۷،
۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۰۹، ۲۱۰،
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۷۸

ي:

يادنامه علامه امينى: ۱۸۱، ۱۸۲

كشف الالتباس: ۱۷۴
كشف السرائر: ۱۷۴
كشف الغمّه: ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۵
كشف المحجّه: ۲۶۰
كلمة الامام المهدي عليه السلام: ۲۹۲، ۲۹۴
كلمة الله: ۱۴۲
كمال الدين: ۴۱، ۴۶، ۵۱، ۲۰۰، ۲۶۴
كنز العمال: ۱۹۹، ۲۰۴

م:

المتعه: ۱۷۴
المحجّة البيضاء: ۱۴، ۳۱، ۴۹، ۵۳، ۶۱، ۶۲
مرآة العقول: ۲۵، ۱۸۰
المزار: ۱۷۴
المسائل الصاغانيه: ۱۷۴
مسائل النظم: ۱۷۴
المسائل الهندية: ۱۸۰
مسار الشيعة: ۱۷۴
مسند احمد حنبل: ۲۸۱
مشكاة الانوار: ۱۸۰
مصباح الشريعة: ۱۰۰
مصباح المتهجد: ۱۰۹
معجم رجال الحديث: ۱۶۱
المغنى: ۱۱۳
مقباس المصاييح: ۱۸۰
مقتل الحسين: ۱۵۷
المقنعه في الامامة: ۱۷۴
المقنعه في الفقه: ۱۷۴
مكيال المكارم: ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۲۰۱

اشخاص

الف:	ابن هشام: ١٤٨
آدم عليه السلام: ١٩٣، ٢٢٦	ابوبصير: ١٠٩، ١١٤، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٩٧
أقامحمد [سامرأبي]: ٣٩	ابوبكر: ٩٦
ابان بن تغلب: ٢٦٣	ابو خالد كابللي: ٢٢٨، ٢٢٩
ابن أبي الحديد معتزلي: ١٧٥	ابورافع: ١٥٠
ابن أبي غانم قزويني: ٢٩٢	ابوسعيد خدری: ٢٤٧، ٢٤٨
ابن ادريس: ١٧١	ابوصلت هروي: ٥١
ابن اسحاق: ١٥٠	ابوعبدالله جُعَل [حسين بن علي]: ١٧١
ابن سعد [محمد بن سعد صاحب طبقات]: ٤١	ابوعمر و عمروي: ١٠٩
ابن سيد الناس: ٨٧	احمد بن الحسين البيهقي: ١١٣
ابن شعبه: ١٦٤	احمد بن عبد الله فردی: ١٦١
ابن صباغ مالكي: ١٩، ١٦٠	احمد بن عيسى: ٢١٢
ابن القداح: ٩٧	إربلي: ١٥٦
ابن الكواء: ٧٧، ٧٨	اسحاق بن عمار: ٣٣، ٣٤
ابن عباس: ١٢٥	اصفهانى، عليرضا: ٣٩
ابن فعال (فتال): ١٥٩	امام باقر عليه السلام: ٥١، ٧٢، ١٠٨، ١٥٧، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٤٤، ١٥٨، ١٥٩

۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳،
۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲،
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۴،
۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳،
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۳،
۲۵۴، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷

انس بن مالک: ۹۶، ۱۵۳

اویس بن عامر مرادی قرنی: ۴۱

ب:

بحر العلوم، سید مهدی: ۱۷۶

بحیرای راهب: ۸۶، ۸۷

بنی اسد: ۲۲۴

بنی هاشم: ۱۵۰

ج:

جابر بن عبد الله انصاری: ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۷۳،

۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۱

جابر بن یزید: ۲۲۵

جبرئیل (روح القدس): ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۹۷

جعفر [بن علی بن محمد]: ۳۰۳

جمیل بن دراج: ۳۰۱

جون (مولی ابی ذر): ۲۴۳

ح:

حائری [شبلینجی]: ۱۶۶

حارثة بن مالک بن نعمان انصاری: ۳۳

۲۴۷، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸،
امام حسن علیه السلام: ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۵۴،
۱۵۶، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۰۳،
امام حسن عسکری علیه السلام: ۱۶۶، ۱۶۷،
۲۹۲، ۳۰۳، ۳۰۷،
امام حسین علیه السلام: ۳۲، ۸۵، ۱۱۴، ۱۴۵،
۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۱۰، ۲۲۷،
۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۷۲،
۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹،
۲۸۱، ۲۸۷، ۳۰۵

امام رضا علیه السلام: ۵۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۰،
۱۶۲، ۲۳۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶،
۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۱

امام زین العابدین (امام سجّاد علیه السلام): ۹۱،
۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۷،
۱۵۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۴۴، ۲۸۷،
۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸

امام صادق علیه السلام (ابا عبد الله): ۲۲، ۲۳،
۳۳، ۳۴، ۴۱، ۵۴، ۵۵، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۷۸،
۸۳، ۸۵، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱،
۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷،
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۹، ۲۰۰،
۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹،
۲۲۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰،
۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۲،
امام موسی بن جعفر (امام کاظم علیه السلام):
۱۶۰، ۱۶۱، ۲۱۴

امام هادی (ابو الحسن) علیه السلام: ۱۶۶، ۳۰۱،
امیر المؤمنین علی علیه السلام: ۱۶، ۴۰، ۴۱،
۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۳،
۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴

ز:

ربيعه: ۱۴۸

رجاء بن ابی ضحاک: ۱۶۲، ۱۷۸

رسول اکرم (پیامبر) صلی الله علیه وآله وسلم:

۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱،

۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶،

۶۲، ۷۱، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۳،

۹۴، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰،

۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵،

۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴،

۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲،

۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۸۵، ۱۹۳،

۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۵،

۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵،

۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۶،

۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸،

۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۷،

۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۹

رميله: ۳۰۶، ۳۰۷

ریان بن شبيب: ۲۷۸، ۲۷۹

ز:

زبير: ۱۷۱

زُراره: ۲۹۸

زليخا: ۷۹

زَمخسرى: ۱۲۵، ۱۲۶

زهير بن قين بجلى: ۲۴۲

زيد بن حارثه: ۳۵

حسن بصرى: ۱۵۵

حسن بن ابی الحسن ديلمى: ۲۱۵، ۲۱۶

حسنين عليهم السلام: ۵۶، ۱۷۵

حسينى، سيد حسين: ۱۰

حضرت ابراهيم عليه السلام: ۸۲، ۱۹۳، ۲۲۶،

۲۲۷

حضرت ابوطالب عليه السلام: ۸۶، ۸۷، ۱۴۸

حضرت جواد عليه السلام: ۱۶۳

حضرت خديجه سلام الله عليها: ۸۵

حضرت زهرا سلام الله عليها: ۵۵، ۵۶، ۸۵،

۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۵،

۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۷۴، ۲۷۶،

حضرت زينب سلام الله عليها: ۱۵۷

حضرت عباس عليه السلام: ۱۵۶

حضرت موسى بن عمران عليه السلام: ۲۲، ۱۳۶،

۱۹۷، ۲۰۳، ۲۲۴، ۳۰۵، ۳۰۶

حضرت نوح عليه السلام: ۲۲۶

حضرت يعقوب عليه السلام: ۸۵

حضرت يونس عليه السلام: ۷۹، ۸۵، ۱۵۸

حمزه سيد الشهداء عليه السلام: ۱۲۴

خ:

خطيب بغدادى: ۱۶۰

الخليلى، جعفر: ۱۸۱

د:

داوود: ۲۹۰

دعبل خزاعى: ۱۷۸

زید شحام: ۱۰۷

شیرین: ۱۶۹، ۱۷۰

س:

ص:

سدير صيرفي: ۱۱۱، ۲۶۳

صالح بن وصيف: ۱۶۷

سعد بن عبد الله القمي: ۱۷۸

صفوان: ۷۷، ۷۸

سفيان بن عيينه: ۶۷

سفيان ثوري: ۳۰۲

ط:

سلماسي، زين العابدين: ۳۹

طالب: ۲۱۰

سلمان فارسي: ۲۴۳

طبرسي: ۱۶۴

سليمان جعفري: ۲۱۰

طبري محمد بن جرير: ۱۱۳

سليمان بن خالد: ۲۴۶

طلحه: ۱۷۱

سيد ابن طاووس: ۹۴، ۹۵، ۱۶۵، ۱۷۸، ۲۰۱،

۲۶۰، ۲۹۹

ع:

سيد رضي: ۱۷۵

سيد عباس آل شرف الدين: ۳۶

عاملی، سيد محمد: ۳۶، ۳۷

سيد عبدالوهاب بدری: ۱۶۶

عبدالرحمان بن محمد بن احمد بن قدامه: ۱۱۳

سيد مرتضي: ۱۷۵

عبدالعزيز ناصبي دهلوی: ۱۷۶

سيوطي: ۵۲

عبدالله: ۲۱۰

ش:

عبدالله بن ابان (عبدالرضا): ۲۹۱

عبدالله بن ابي يعفور: ۱۰۶

شاه سلطان حسين: ۱۷۷

عبدالله بن بكير: ۱۹۹

شيبه: ۱۴۸

عبدالله بن جندب: ۱۷۸

شيخ حرّ عاملی: ۱۲۰، ۲۹۳

عبدالله بن عبدالمطلب: ۳۰۰

شيخ صدوق: ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱،

عبدالله بن محمد بن قدامه: ۱۱۳

۱۷۳

عبدالله بن ميمون قذّاح: ۲۴۵

شيخ طوسي: ۵۲، ۱۷۹

عبد الملك خثعمي: ۲۴۶

عتبه: ۱۴۸

شيخ محمد بن ابي زينب نعماني: ۱۱۰

عثمان بن سعيد عمري: ۲۹۲

شيخ مفيد: ۱۳۰، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۰۶

عدّاس: ۱۴۸، ۱۴۹

شيرازي، ميرزا سيد محمد حسن: ۳۸، ۳۹، ۴۸

- عطية بن سعد بن جنادة عوفی: ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶
- ق: قاضی عبدالجبار معتزلی: ۱۷۰
- علامة امینی: ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲
- علامة مجلسی: ۲۰، ۲۴، ۴۲، ۶۱، ۱۶۵
- ک: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
- علامة مدرس تبریزی: ۱۷۵، ۱۷۶
- علی بن ابراهیم قمی: ۹۶
- علی بن ابی حمزه: ۲۰۹
- علی بن حمزه: ۲۹۷
- ل: علی بن عیسی رمثانی، ۱۷۱، ۱۷۲
- علی بن یاسر: ۱۷۱
- عمر [بن خطاب]: ۱۱۳
- عمر بن سعد: ۱۵۶
- عمر بن عبدود: ۱۵۰، ۱۵۱
- عیسی بن جعفر: ۱۶۰
- عیسی بن مریم علیه السلام: ۱۵۳
- م: م: ۱۷۸
- مالک اشتر: ۱۷۸
- مالک بن انس: ۱۵۹
- مأمون: ۱۶۲
- مجنون: ۸۱، ۱۷۰
- محمد بن ابراهیم مهزیار: ۳۰۷
- محمد بن ابی طالب: ۲۴۳
- محمد بن فضیل: ۲۶۶
- مسعدة بن اليسع (ابابشر): ۵۵
- مفتقر [علامة غروی اصفهانی]: ۲۶۴
- مفضل بن عمر: ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۷۸، ۲۶۳
- مفوضه: ۱۰۵
- ملا عبدالله [بن محمد تقی مجلسی]: ۱۸۰
- ملای روم [مولوی]: ۳۵
- ملک الموت: ۱۲۴
- ف: فاطمة بن علی بن ابیطالب: ۱۵۷
- فاطمه (مادر سید رضی و سید مرتضی): ۱۷۵
- فاطمه معمومه سلام الله علیها: ۸
- فخرالدین رازی: ۱۱۳، ۱۲۵
- فرزدق: ۱۳۸
- فرعون: ۱۹۷
- فرهاد: ۱۶۹، ۱۷۰
- فضل بن ربیع: ۱۶۱، ۱۶۲
- فضیل: ۱۰۸
- فضیل بن یسار (فضیل): ۲۲، ۲۳، ۲۸۰
- فیض الاسلام: ۱۴۱، ۲۰۲

منصور صیقل: ۱۶۰

میسر: ۲۹۴

میکائیل: ۲۴۷

میمون [بن داود منخرومی]: ۹۷

ن:

ناصرالدین شاه قاجار: ۱۷۸

نجاشی: ۱۷۲

نرجس خاتون [سلام الله علیها]: ۴۱، ۲۵۹

نصارای نجران: ۵۶

نوری، محدث: ۳۶، ۳۸، ۳۹

نُوف بکالی: ۱۵۲، ۱۵۳

ه:

هارون [علیه السلام]: ۱۹۷

هارون الرشید: ۱۶۰

هشام بن عبدالملک: ۱۳۸

همدانی، صدرالدین: ۲۶۶

هندی، محمد مهدی: ۳۸

ی:

یحیی بن زکریّا [علیه السلام]: ۲۷۴، ۲۷۶

یحیی بن زکریّای انصاری: ۱۱۱

یونس بن متی: ۱۴۹

اماکن

الف:

تهران: ۱۸۰

ایران: ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰

ج:

ب:

جبل عامل: ۳۶، ۳۷

بصره: ۱۶۰

ح:

بُصری: ۸۶

بغداد: ۳۸، ۱۷۰، ۱۷۱

حلب: ۱۸۱

بلنجر: ۲۴۳

حیدرآباد دکن: ۱۸۱

بهشت: ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۵۷، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹

خ:

بیروت: ۱۳۱، ۲۰۶، ۲۸۶، ۲۹۲

بیستون: ۱۶۹

خراسان: ۲۶۰

ت:

خیبر: ۱۵۰

تبریز: ۱۷۳

د:	علیگره: ۱۸۱
دِمشق: ۱۵۷، ۱۸۱	ف:
ر:	فرات (رود): ۲۷۴، ۲۷۵ فوعه: ۱۸۱
رامپور: ۱۸۱	ق:
س:	قم: ۸ قندهار: ۱۷۷
سامراء: ۳۸ سرداب: ۳۸، ۳۹، ۵۶، ۲۰۶	ک:
ش:	کاظمین: ۳۸ کانپور جلالی: ۱۸۱ کربلا: ۳۸، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵ کعبه: ۱۰۸، ۱۳۸ کوثر: ۱۲۳ کوفه: ۴۱، ۲۷۶
شام: ۸۶ شعبابی طالب: ۱۵۰	ل:
ص:	لکنهو: ۱۸۱
صراط (پل): ۱۲۴ صفین: ۴۱	م:
ط:	مدرسه سپهسالار: ۱۷۲، ۱۷۴ مدینه: ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۵۹، ۲۱۲، ۲۴۳، ۳۰۰ مدینه، مسجد: ۲۱۲ مصر: ۱۱۳، ۱۷۳
طائف: ۱۴۸	ع:
عراق: ۳۸، ۲۴۳، ۳۰۷، ۳۰۸ عکبری: ۱۷۰، ۱۷۱	

٣٢٦ / مهر محبوب

معزة مصرين: ١٨١

مكة: ٩٦، ١٤٩، ١٥٩، ٢٤٢، ٢٤٣، ٣٠٠

ن:

نبل: ١٨١

نجف: ٣٦، ٣٧، ١٣١، ١٨٢، ٢٠٦، ٢٤٦

نينوا: ١٤٩ .

ه:

هند: ٣٨، ١٨٠، ١٨١

فهرست مندرجات

پیشگفتار	۵

بخش اول

مقدمات

۱۱- ۲۵

مفهوم مَحَبَّت	۱۳
ابزار تحقیق و نیل به مَحَبَّت	۱۴
مَحَبَّت در جهان	۱۵
مَحَبَّت در انسان	۱۶
مَحَبَّت در قرآن	۱۸
مَحَبَّت در احادیث	۱۹
مَحَبَّت، هدف آفرینش	۲۲
واژه عشق و کاربرد آن	۲۳

بخش دوم
موجبات محبت

۲۷ - ۵۶

حبّ ذات	۲۹
احسان	۳۱
احسان خداوند متعال، عامل اصلی شکر و حبّ	۳۱
احسان نبی اکرم ﷺ، دعا برای حارثه	۳۳
احسانهایی از کاروانسالاران محبت، ائمه علیهم السلام	۳۶
۱. داستان سید محمد عاملی	۳۶
۲. شفایافتن آقامحمد مهدی هندی	۳۸
۳. دیدار مولی زین العابدین سلماسی	۳۹
احسانهای غیر حضوری امام زمان علیّه السلام	۴۰
احسان در زمان غیبت	۴۲
تألیف قلوب در پرتو احسان امام علیّه السلام	۴۴
حبّ جمال	۴۹
سنخیت درونی و روحی	۵۳

بخش سوم
خواص و آثار محبت

۵۷ - ۲۸۱

یکتاگزینی محبوب	۶۰
وسعت قلب انسان بی انتهاست	۶۱
انسان حامل امانت است	۶۲
قلب مؤمن جایگاه خداست	۶۲
قلب مؤمن عرش خداست	۶۲
محبّ از حبّ ذات می گذرد	۶۴

۶۶	محبوبها برای محبوب
۶۹	مراتب توحید
۷۰	وحدت کلمه، تکامل عقل و فکر و اخلاق
۷۵	امام عصر علیه السلام ، پرچمدار توحید در محبت
۷۷	گوهرشناسی
۸۲	محبوب ما، هم شمع و هم شاهد
۸۵	گوهرشناسی حضرت خدیجه علیها السلام
۸۶	گوهرشناسی بحیرای راهب
۸۸	هدیه به محبوب
۸۹	هدیه، تنزل فداشدن عاشق است
۹۱	هدیه برای یکی کردن محبوبهاست
۹۲	هدایای مادی و معنوی
۹۳	الف- هدایای مادی
۹۳	ب- هدایای معنوی
۹۵	هدیه جان به محبوب
۹۹	تسلیم در برابر محبوب
۱۰۰	مراحل تسلیم
۱۰۱	تسلیم در آئینه گفتار ائمه علیهم السلام
۱۰۴	ائمه اهل البیت علیهم السلام ، ظرف خواست خداوند
۱۰۶	اصحاب امامان علیهم السلام ، نمونه تسلیم
۱۰۶	۱- عبدالله بن ابی یعفور
۱۰۷	۲- کُلیب تسلیم
۱۰۸	تسلیم، شرط تشیع
۱۱۲	مکتب پادشاهان، مکتب ضد تسلیم
۱۱۳	مقام اهل تسلیم
۱۱۵	محب در حصن حصین محبوب

۱۱۷	حصن نامحدود «الله»
۱۲۰	حصن حصین مقربان
۱۳۰	کودکان در حصن حصین ولایت امام زمان علیه السلام
۱۳۳	خستگی ناپذیری در راه محبوب
۱۳۴	محبت و ایمان خستگی را می‌زداید
۱۳۶	خستگی ناپذیری در آئینه گفتار معصومین علیهم السلام
۱۳۹	نشاط انتظار
۱۴۴	خستگی ناپذیری الگوهای تلاش
۱۴۶	خستگی ناپذیری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در راه محبوب
۱۴۸	پیامبر صلی الله علیه و آله در پایان سفر طائف
۱۴۹	خستگی ناپذیری اسوه استقامت و عشق امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۴۹	الف- در ملازمت پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۵۰	ب- در حصار شعب
۱۵۰	ج- در خیبر
۱۵۰	د- در خندق
۱۵۲	ه- در اظهار عشق به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۱۵۲	و- در عبادت و بندگی خدا
۱۵۴	خستگی ناپذیری صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۱۵۵	خستگی ناپذیری امام حسن مجتبی علیه السلام
۱۵۶	خستگی ناپذیری حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام
۱۵۷	خستگی ناپذیری امام سجاد علیه السلام
۱۵۹	خستگی ناپذیری امام باقر علیه السلام
۱۵۹	خستگی ناپذیری امام صادق علیه السلام
۱۶۰	خستگی ناپذیری امام موسی بن جعفر علیه السلام
۱۶۲	خستگی ناپذیری امام رضا علیه السلام
۱۶۴	خستگی ناپذیری حضرت جواد علیه السلام

۱۶۶	 خستگی ناپذیری امام هادی علیه السلام
۱۶۶	 خستگی ناپذیری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
۱۶۷	 خستگی ناپذیری امام عصر حضرت بقیة الله ارواحنا فداء
۱۶۸	 ایمانیان به تبع مولایشان خستگی ندارند
۱۷۰	 اُسوه‌های خستگی ناپذیری
۱۷۰	 ۱- شیخ مفید
۱۷۶	 ۲- علامه مجلسی
۱۸۰	 ۳- علامه امینی
۱۸۴	 تلاشگران جوان
۱۹۴	 ذکر محبوب
۱۹۵	 کثرت در ذکر محبوب
۱۹۷	 ۱- آیات
۱۹۹	 ۲- روایات
۲۰۱	 تأثیر متقابل عشق و ذکر در یکدیگر
۲۰۲	 اولویت ذکر یار نسبت به سایر اعمال
۲۰۳	 یاد یار، همنشینی و انس با اوست
۲۰۴	 یاد دو طرفه
۲۰۶	 یاد ما از امام عصر علیه السلام ، یاد او از ماست
۲۰۸	 نامهای محبوب
۲۱۱	 ذکر نعمت، ذکر اسم است
۲۱۴	 مجالس ذکر ائمه طاهرین علیهم السلام
۲۱۷	 زندگی پُرمشقت، نتیجه فراموش کردن یاد محبوب
۲۱۹	 موانع ذکر محبوب
۲۱۹	 ۱- مال و اولاد
۲۲۰	 ۲- تسلط شیطان
۲۲۰	 غافل از ذکر محبوب اعتدال ندارد

۲۲۲	اقتباس نور.....
۲۲۳	نور و ظلمات.....
۲۲۴	محبوبهای واقعی همگی نورند.....
۲۲۵	۱- خداوند نور است.....
۲۲۵	۲- اولین مخلوق خدا نور است.....
۲۲۶	۳- ائمه اهل بیت علیهم السلام نورند.....
۲۲۸	محبوبهای حقیقی نورافشانی می کنند.....
۲۲۹	اقتباس نور از مراتب پایین آغاز می شود.....
۲۳۰	قرب به محبوب، شرط اقتباس نور.....
۲۳۱	شرح صدر، نتیجه اقتباس نور.....
۲۳۳	در اثر اقتباس نور تمامی ادراکات عاشق نور می گردد.....
۲۳۶	انقلاب ماهیت.....
۲۳۷	سرعت انقلاب ماهیت.....
۲۳۷	اسلام انقلاب ماهیت می کند.....
۲۳۸	انقلاب ماهیت در کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام.....
۲۳۹	دریای دل امام علی علیه السلام حب الله را در حد اعلا دارد.....
۲۴۲	انقلاب ماهیت در عاشقان حضرت سیدالشهداء علیه السلام.....
۲۴۲	۱- زهیر بن قین بجلی.....
۲۴۳	۲- جَوْن، مولی ابی ذر.....
۲۴۴	تمام آثار محبت مربوط به انقلاب ماهیت است.....
۲۴۵	انقلاب ماهیت در احادیث.....
۲۵۴	آثار اخروی محبت اهل بیت علیهم السلام در حدیث مورد بحث.....
۲۵۸	انتظار و بی قراری در غیبت محبوب.....
۲۶۱	فریاد فراق (دعا).....
۲۶۲	بی قراری حضرت رضا علیه السلام در فراق محبوب.....
۲۶۳	سوز فراق در امام صادق علیه السلام.....

ارزش انتظار	۲۶۴
وظیفه شیعه در هجران غیبت، دعا برای وصال و ظهور است	۲۶۵
انتظار، وارث ورع و تقواست	۲۶۷
حشر با محبوب	۲۶۹
معنای وفات	۲۶۹
آنچه در عالم آخرت است، کشته دنیا است	۲۷۰
در آروزی حشر با محبوب	۲۷۱
حشر با آل محمد علیهم السلام ثمره دوستی با ایشان است	۲۷۳
در حشر، هر کس با امام و محبوب خود خوانده می شود	۲۷۷

بخش چهار

صفات محبوب

۲۸۳ - ۳۱۰

دل آرائی نامحدود محبوب	۲۸۵
وفای محبوب	۲۸۹
جذبه محبوب	۲۹۳
گذشت از لغزشهای محب	۲۹۴
۱- او دارای وصف ستاری و عیب پوشی است	۲۹۶
۲- رحمت او بر غضبش سبقت دارد	۲۹۷
۳- او توبه پذیر و آمرزنده است	۲۹۸
۴- عفو امام صادق علیه السلام از عصیان کنیز	۳۰۲
۵- امام حسن مجتبی علیه السلام و مرد بدزبان	۳۰۲
۶- چشم پوشی امام عسکری علیه السلام از لغزشهای جعفر	۳۰۳
در دسترس بودن محبوب	۳۰۴
۱- او محیط بر زمان است	۳۰۴
۲- او از رگ گردن به ما نزدیکتر است	۳۰۵

- ۳- او میان ما و قلب ما حائل می‌شود..... ۳۰۵
- خلاصه سخن و نتیجه..... ۳۰۹

فهرست راهنما

۳۱۱ - ۳۳۴

- فهرست آثار، کتابها، مجلات..... ۳۱۳
- فهرست اشخاص..... ۳۱۹
- فهرست اماکن..... ۳۲۵